



جمهوری اسلامی ایران

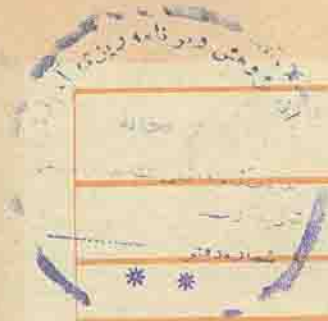
وزارت آموزش پرورش

مجموعه نغمه‌های ساری

پینش اسلامی

(نبوت و قرآن، معاد)

سال دوم دبیرستان



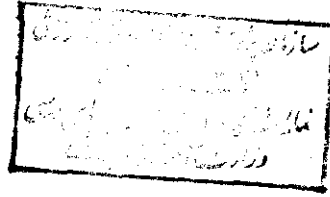
بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

سازمان پژوهش و برنامه ریزی آموزشی
مرکز اسناد و اطلاع رسانی
آرشیو کتبهای درسی
شماره ثبت: ۷۷۲۵ تاریخ: ۱۳۶۲/۱۲/۱۳

پیش اسلامی

(نبوت و قرآن، معاد)

سال دوم دبیرستان



۱۳۹۲
۱۹۷
/۲۰۴
ن. ۱۰

۲۰۲۰

حقوق مادی این اثر متعلق به وزارت
آموزش و پرورش است

مؤلفان :

بخش اول (نبوت و قرآن) : برگرفته از آثار استاد شهید مرتضی مطهری

تهیه و تدوین : محمد مسعود ابوطالبی

بخش دوم (معاد) : محمدعلی سادات

صفحه پرداز : فاطمه سقائزاد تهرانی

چاپ از : شرکت افست « سهامی عام » تهران

فهرست

بخش اول - نبوت و قرآن

پیش گفتار

- | | |
|----|-------------------------------------|
| ۲ | درس اول - نیاز انسان به مکتب |
| ۴ | درس دوم - ناتوانی مکتبهای بشری |
| ۱۲ | درس سوم - نیاز به مکتب آسمانی (۱) |
| ۱۹ | درس چهارم - نیاز به مکتب آسمانی (۲) |
| ۲۹ | درس پنجم - اختصاصات پیامبران (۱) |
| ۳۹ | درس ششم - اختصاصات پیامبران (۲) |
| ۴۴ | درس هفتم - نقش تاریخی پیامبران |
| ۵۰ | درس هشتم - دین یا ادیان ؟ |
| ۶۳ | درس نهم - قرآن معجزه جاوید (۱) |
| ۷۰ | درس دهم - قرآن معجزه جاوید (۲) |
| ۸۰ | |

بخش دوم - حیات بعد از مرگ

- | | |
|-----|---|
| ۸۸ | درس یازدهم - انسان و معاد |
| ۹۷ | درس دوازدهم - در آستانه ابدیت |
| ۱۰۳ | درس سیزدهم - سفر به ملکوت |
| ۱۱۱ | درس چهاردهم - حیات در عالم برزخ |
| ۱۲۰ | درس پانزدهم - در پیشگاه عقل |
| ۱۲۹ | درس شانزدهم - استدلالهای قرآن |
| ۱۳۶ | درس هفدهم - معاد در پرتو عدل و حکمت خداوندی |
| ۱۴۴ | درس هجدهم - روح یا بعد غیرمادی |
| ۱۵۱ | درس نوزدهم - اثبات تجرد روح از دیدگاه عقل |
| ۱۵۷ | درس بیستم - قیامت کبری |
| ۱۶۶ | درس بیست و یکم - سنجش اعمال |
| ۱۷۹ | درس بیست و دویم - پاداش و کیفر اخروی |
| ۱۸۹ | درس بیست و سوم - سرمنزل قافله بشریت |

بخش اول
نبوت وقرآن

پیشگفتار

مسائلی که در هر مکتبی مطرح می‌شود چه از نظر اهمیت و چه از نظر ترتیب یکسان نیستند و طبعاً مسائل بنیادی از اولویت و اهمیت بیشتری برخوردارند و در بررسی یک مکتب باید ابتدا به آنها پرداخت.

در مهمترین و بنیادی‌ترین بخش هر مکتب مسائلی مطرح است که بتوانند یک بینش کلی درباره جهان هستی به ما بدهند و روشن کنند که آیا هستی مساوی است با ماده و پدیده‌های گوناگون آن، یا جهان ماده تنها بخشی از جهان هستی را تشکیل می‌دهد؟ و در صورت دوم آیا رابطه‌ای بین جهان ماده و ماوراء ماده موجود است؟ در صورت وجود رابطه، چه رابطه‌ای بین آن دو وجود دارد؟ حل مسائل این بخش به «خدانشناسی» می‌انجامد.

در بخش دیگر، مسئله حقیقت انسان مطرح است که آیا انسان تنها همین بدن مادی محسوس است، یا دارای روح غیر مادی و نامحسوس هم هست؟ در صورت دوم، قسوا و استعدادهای مادی و روحانی انسان چیست و چه ارتباطی میان این دو بعد وجود دارد؟ آیا روح پس از مرگ و متلاشی شدن بدن باقی می‌ماند یا نه؟ و آیا ممکن است انسان بار دیگر زنده شود؟ آیا واپسین زندگی انسان محدود خواهد بود یا جاودانی؟ و آیا میان دو زندگی او رابطه‌ای وجود خواهد داشت؟ حل مسائل این بخش، به حل مسئله «معاد» منتهی می‌شود.

و در بخش بنیادی و مهم دیگر - که اختصاص به مکاتب الهی دارد - از مسائلی گفتگو می‌شود که مبدأ و معاد انسان را به هم پیوند می‌دهد و نقش آفریدگار را در راهنمایی انسان به سوی سعادت ابدی روشن می‌سازد. به تعبیر دیگر این بخش بیانگر چگونگی راه رسیدن از مبدأ به معاد است.

مهمترین مسئله‌ای که در این بخش بدان پاسخ داده می‌شود این است که: رابطه میان خدا و انسان چیست؟ آیا انسان در پهنه این جهان و در رویارویی با مشکلات و مجهولات زندگی موجودی هدایت شده است یا به خود وا گذاشته شده؟ اگر هدایت شده است این هدایت به صورت تکوینی است یا تشریحی؟ به بیان دیگر آیا ساختمان وجودی انسان و خلقت و تکوین وی بگونه‌ای است که خود می‌تواند با بهره‌گیری از غرایز و حواس و عقل، قوانین زندگی سعادت‌مندانه را تشخیص دهد و راه را از چاه بازشناسد یا علاوه بر هدایت تکوینی نیازمند به تشریح

قانونگذاری) الهی است؟ بررسی این مسائل ما را به اصل «نبوت» - که بیانگر ارتباطی ویژه میان خدا و انسان است - رهنمون می‌شود.

با توجه به اهمیت و نقش تعیین کننده‌ای که مسائل سه بخش بالا در سرنوشت انسان دارند، روشن می‌شود که چرا «توحید و نبوت و معاد» در فرهنگ اسلامی به عنوان «اصول دین» شناخته شده و اعتقاد به آنها شرط مسلمانی و عدم باور به یکی از این اصول مستلزم خروج از اسلام است.^۱

در سال گذشته در اولین مرحله آشنایی با بینش اسلامی، اصل توحید و بخش‌هایی از انسان‌شناسی اسلامی تشریح گردید. در این کتاب که شامل دو بخش است در ابتدا به بررسی اصل نبوت می‌پردازیم و سپس با تکیه بر مباحث توحید و نبوت به بحث پیرامون اصل معاد خواهیم پرداخت.

۱ - لازم به یادآوری است که اصل «عدل» از مسائل خداشناسی و توحید است و اصل «امامت» به عنوان ادامه و دامنه اصل «نبوت» و از آنجا که اعتقاد به این دو اصل از امتیازات مذهب شیعه است به نام «اصول مذهب» نامیده می‌شوند.

نیاز انسان به مکتب

مقدمه - اصل هدایت عامه

با قدری تأمل در موجودات جهان خلقت در می‌یابیم که همه موجودات در اثر نیروی شگفت‌انگیزی که در درونشان وجود دارد به سوی مقصد و هدف معینی در حرکتند و این حرکت همواره بر اساس اصول و قوانین مشخص و معینی صورت می‌گیرد.

دانه گندمی که بر زمین می‌افتد و در شرایط مساعدی می‌شکفتد و شروع به روئیدن می‌کند، بی‌شک متوجه آخرین مرحله رشد خویش است. یعنی می‌خواهد به بوته گندمی تبدیل شود که سنبل داده و دانه‌های زیادی به بار آورد.

هسته میوه‌ای که در دل خاک پنهان است و سپس پوست خود را شکافته و در مسیر رشد قرار می‌گیرد از همان ابتدا، رو بسوی آخرین درجه کمال و برومندی خود یعنی یک درخت سرسبز و پر از میوه دارد.

همچنین جوجه‌ای که در درون تخم در حال شکل گرفتن است و یا جنین انسانی که در رحم مادر مراحل رشد را پشت سر می‌گذارد از همان ابتدا متوجه یک مرغ کامل یا یک انسان کامل شدن است.

این نمونه‌ها و نمونه‌های بی‌شمار دیگری که در سراسر جهان آفرینش وجود دارد بیانگر نوعی «میل» و «کشش» در موجودات این جهان است و نشانه آنست که موجودات جهان بوسیله نیرویی خاص به سوی هدفشان هدایت می‌شوند.

از آنجا که این هدایت در میان همه مخلوقات عمومیت دارد از آن به «هدایت عامه» الهی تعبیر می‌شود. اصل «هدایت عامه» لازمه جهان بینی الهی است. چرا که خداوند متعال به حکم این که ربّ العالمین (تریت کننده و پرورش دهنده جهانیان) است و دارای فیض (بخشش) نامتناهی است به هر نوعی از انواع موجودات در حدی که برای آن موجود ممکن و شایسته است لطف و عنایت دارد و موجودات را در مسیر کمالشان هدایت می‌کند. این هدایت شامل همه موجودات است از کوچکترین ذره تا بزرگترین ستاره و از پست‌ترین موجود بیجان تا عالیترین جاندارها یعنی انسان.

در اینجا لازمست به منظور تشریح بیشتر این هدایت به چند نمونه دیگر در جهان آفرینش

توجه کنیم.

در منظومه شمسی، زمین با دو حرکت وضعی و انتقالی در مداری معین، و با سرعتی مشخص در گردش است. این سیاره در حرکت وضعی، هر ۲۴ ساعت یک بار به دور خود و در حرکت انتقالی هر ۳۶۵ روز یک بار بدور خورشید می‌چرخد. از حرکت وضعی زمین، شب و روز و از حرکت انتقالی آن چهار فصل بوجود می‌آید. فاصله زمین از خورشید بگونه‌ای تنظیم شده است که بتواند از آن بقدر کافی انرژی نورانی و حرارتی دریافت نماید تا شرایط حیات و زیست بر سطح آن فراهم شود.

سرعت سیر زمین در مدار خورشید و در دوران آن بدور خود به قدری منظم است که اختلاف یک لحظه در یک قرن موجب بهم خوردن کلیه محاسبات نجومی می‌شود. زمین با سرعت بسیار شگفت‌انگیز ۳۰ کیلومتر در ثانیه! بدور خورشید می‌چرخد، که هر گاه سرعت سیر آن نصف و یا دو برابر می‌گردید آنوقت دوری و نزدیکی ما به آفتاب به حدی می‌رسید که زندگانی کنونی ما ناممکن بود و کره زمین به صورت سرزمینی داغ و سوزان و یا سرد و یخبندان در می‌آمد. همچنین زمین با سرعتی قریب ۵۰۰ کیلومتر در ساعت بدور خود در چرخش است. اگر زمین به عوض این مقدار سرعت، ساعتی ۵۰ کیلومتر می‌چرخید در آنصورت شبها و روزهای ما ده برابر مدت فعلی بود و در نتیجه آفتاب سوزان تابستان کلیه نباتات و رستنی‌ها را در آن روزهای بلند می‌سوزانید و سرمای شبهای دراز، جوانه‌ها را منجمد می‌کرد و از بین می‌برد.

علاوه بر سیاره خورشید که تحولات بسیار با اهمیتی را در سطح زمین ایجاد میکند کره ماه نیز بسهم خویش موجب بروز حوادث مهم دیگری بر روی زمین است. هر روز بواسطه جاذبه ماه در سطح دریاها جزر و مد پدید می‌آید. جزر و مد دریاها در پاره‌ای نقاط تا ۲۰ متر می‌رسد و حتی قشر خاکی زمین روزی دو مرتبه بمقدار چند سانتی متر کشیده می‌شود. همه این حوادث آنچنان منظم و آرام رخ می‌دهد که ما هرگز متوجه قدرت عظیم و حیرت‌آوری که آب دریاها را تا این حد بالا می‌برد و حتی سطح زمین را با همه سختی آن خم می‌کند نمی‌شویم. اگر فاصله ماه از زمین به مقدار $\frac{1}{5}$ فاصله کنونی اش کاهش می‌یافت در آنصورت ارتفاع جزر و مد بقدری زیاد می‌شد که آب، همه دشتهای پنج قاره زمین را روزی دوبار فرا می‌گرفت و فشار آن در هر بار بقدری شدید می‌بود که کوهها بزودی از روی زمین شسته می‌شد و جریان هوایی که بر اثر این جزر و مدهای عظیم پیدا می‌شد هر روز گردبادهای هولناک در اطراف زمین پدید می‌آورد و اینهمه به معنای خاموشی فروغ حیات در سطح تنها کره قابل زیست در منظومه شمسی بود.

همه آنچه که به عنوان نتایج شگفت‌آفرین حرکت منظم و حساب شده زمین در گوشه‌ای از منظومه شمسی برشمرديم میتواند تنها نشانه بخشی از پیچیدگی‌ها و ظرافت‌هایی باشد که بر لحظه لحظه حرکت این سیاره حاکم است. در اینجا نوعی هدایت الهی در کار است که این کره را در دل

این مجموعه کرات، بسوی هدفی بزرگ و عظیم که همانا ایجاد شرایط لازم برای تابش فروغ حیات بر سطح آنست، سیر می‌دهد. این هدایت الهی که از طریق خلق خصوصیات موجود در زمین و سیارات مجاورش و ایجاد قوانین حاکم بر تحولات آنها صورت می‌گیرد موجب می‌شود تا کمره زمین با کششی درونی بسوی هدف خویش ره سپارد.

الهامات غریزی در حیوانات نمونه‌ای دیگر از هدایت عامه الهی است. جانوران معمولاً یک سلسله کارها را انجام می‌دهند که بهیچوجه با آنها سابقه نداشته و آنها را نیاموخته‌اند. از جمله این امور غریزه لانه‌سازی است یکی از دانشمندان در این زمینه چنین می‌گوید: اگر جوجه زنده‌ای را از آشیانه خارج کنید و در محیطی دیگر آنرا پرورانید همینکه به مرحله رشد و تکامل رسید، خود شروع به ساختن لانه به سبک و طریقه پدرانش خواهد کرد. همین دانشمند درباره حشره‌ای بنام آموفیل می‌نویسد^۱ که آن حیوان کرمی را شکار می‌کند و به نقطه‌ای از پشت او نیش می‌زند، البته نه آن اندازه که کرم بمیرد و گوشتش فاسد گردد، بلکه تنها به مقداری که بی‌حس شود و تکان نخورد، سپس در نقطه مناسبی از بدن این کرم تخم‌گذاری می‌کند و خودش قبل از اینکه بچه‌ها بدنيا بیایند می‌میرد، بچه‌ها از گوشت تازه کرم تغذیه می‌کنند تا بزرگ شوند. عجیب اینست که فرزندان با آنکه مادر را هرگز ندیده و عمل خارق‌العاده او را مشاهده نکرده‌اند پس از آنکه به حد رشد رسیدند در موقع تخم‌گذاری، عمل مادر را با کمال دقت و بدون اشتباه تکرار می‌کنند.

اینها همه نمونه‌هایی است که نشان میدهد در درون موجودات کششی بسوی هدف کمالی‌شان موجود است و این بیانگر این معناست که جهان ما جهانی هدفدار است و هدفداری همان هدایت الهی است.^۲ قرآن کریم در همین زمینه می‌فرماید:

رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ حَلْقَهُ ثُمَّ هَدَىٰ

سوره طه - آیه ۵۰

«پروردگار ما همان است که به هر موجودی آن آفرینشی که شایسته آن بود عنایت کرد و سپس آن موجود را در راه خودش هدایت نمود.»

۱ - مطالب علمی این درس از کتاب راز آفرینش انسان نوشته کرسی مورسین اقتباس شده است.
۲ - علاوه بر آنچه که به عنوان شواهد تجربی اصل هدایت عامه و هدفداری جهان ذکر شد میتوان با دلایل عقلی نیز به اثبات هدفداری جهان پرداخت و تخلف‌ناپذیر بودن این جریان را در جهان خلقت ثابت نمود.
از جمله اسماء و صفات الهی، حکیم و مدیر بودن اوست و تجلی این دو صفت در فعل خدا به اینست که آفرینش هیچ مخلوق و پدیده‌ای خالی از حکمت و تدبیر نباشد. و آفرینش همراه با حکمت و تدبیر به معنای اینست که هیچ موجودی در سیر وجودی‌اش بی‌هدف نباشد چرا که بی‌هدف بودن تحولات یک موجود مساویست با بی‌معنا بودن و پوچی آن موجود. و چنین آفرینشی از حکمت و تدبیر بدور است.

چطور میتوان قبول کرد که از خدای حکیم فیضی جاری شود و مخلوقاتی لباس هستی برتن کنند اما از خلقت آنها

بنابر این با قبول اصل توحید و ایمان به وجود خالق و آفریدگار جهان، مطابق اصل هدایت عامه ضرورت هدایت انسان - به عنوان جزئی از جهان خلقت - از جانب خداوند روشن و تردیدناپذیر است. اما با توجه به ویژگی‌ها و امتیازات خاص انسان این سؤال مطرح است که هدایت انسان به وسیله خدا چگونه و از چه راهی است؟ آیا وجود غرایز و حواس و استعداد های درونی انسان و نیز وجود نیروی عقل برای هدایت او کافیست؟ یا علاوه بر اینها، انسان به هدایتی از نوع دیگر نیز نیازمند است؟

به عنوان توضیح باید بگوئیم هدایت موجودات در جهان خلقت به دو گونه است، «هدایت تکوینی» و «هدایت تشریحی». هدایت تکوینی آن نوع هدایتی است که خداوند با تکوین (ایجاد) و خلق قوا و استعداد های لازم در یک موجود امکان رسیدن به هدف را بطور طبیعی و ذاتی برای

هیچ نتیجه‌ای حاصل نشود و این مجموعه مخلوقات که در اصل خلقت آنها آنقدر پیچیدگی و در تحولات آنها آنقدر ظرافت بکار رفته است در عین حال خالی از هدف بوده، رو بسویی نداشته و لغو و بیهوده باشند. از طرف دیگر در نظام حکیمانه آفرینش، هدفداری مخلوقات، متعدد نمی‌تواند باشد و همه هدفهای جزئی موجودات در جهت رسیدن به یک هدف است. چرا که پراکندگی و تعدد هدف، نشانه ضعف تدبیر و اراده و قدرت و حکمت آفریننده است و ذات مقدس الهی از چنین نقضی بدور است.

هرگاه از شخصی چند اثر بوجود آید در صورتیکه بین آن آثار ارتباط و هماهنگی وجود داشته باشد، این امر نشانه کمال آن آثار و نشانه قوت تدبیر و حکمت آن مؤثر خواهد بود. نویسنده‌ای که آثار متعددی را می‌آفریند اگر چنانچه بین این آثار نوعی ارتباط و هماهنگی وجود داشته باشد و بر مجموعه این آثار یک نظام فکری واحد، حاکم باشد نشانگر اینست که چنین نویسنده‌ای و آثارش از کمالات برخوردار است که یک نویسنده پراکنده‌نویس از چنان کمالاتی نه خود بهره‌ای دارد و نه نوشته‌هایش. بنابر این وجود هماهنگی و وحدت در یک مجموعه فی نفسه نشانه کمال آن مجموعه است. و البته هر چه اجزای یک مجموعه هماهنگ که یک وحدت حقیقی بر آن حاکم است بیشتر و متنوع‌تر باشد. ایجاد هماهنگی و وحدت بخشی به این مجموعه مستلزم حکمت و تدبیر و قدرت و اراده و در یک کلمه مستلزم کمال بیشتری است. و چون خداوند قادر حکیم مرید مدبر، جامع جمیع کمالات است لذا آفرینش او نیز آفرینش احسن و اکمل بوده و قطعاً از چنین کمالاتی برخوردار است و بلکه میتوان گفت شدت وحدتی که در جهان آفرینش وجود دارد قابل مقایسه با وحدت‌های موجود در صنع بشری نیست.

جهان خلقت به مانند کتابی است که بر تمامی فصول و اجزای آن هماهنگی و وحدت حاکم است. و اگرچه در این مجموعه، کلمات و جملات و فصول متعددی وجود دارد که هر یک به منظوری خاص تدوین شده و دارای معنایی معین است اما آنچنان وحدت و انسجامی در سراسر کتاب هستی به چشم می‌خورد که این مجموعه عظیم کلمات که هر بخشی از آن در ذیل عنوانی خاص قرار گرفته (همچون: جماد، نبات، حیوان و انسان و...) و به صورتی ویژه مرتب شده‌اند همگی بی‌انگه یک معنا و حکایت از یک جهت میکنند و آن معنا و جهت چیزی جز شناساندن حق نیست.

کتاب آفرینش در کلیت خود متوجه یک هدف است و آن هدف، «او» است. «الهی الله تصیر الامور». این مجموعه چیزی نیست جز آیه حق بودن و این کتاب با خواننده خود حرفی نمیزند جز بیان معرفت حق و عشق به خدا. جهان آفرینش یک واحد است در عین کثرت و زینده خدای واحد نیز جز خلق واحد نمیتواند باشد. بنابر این اگر کتاب هستی به درستی خوانده نشود و اجزای آن در پیوند یا یکدیگر مشاهده نگردد آنچه که نظر خواهد آمد موجودات پراکنده و بی‌ارتباط با هم هستند و در اینصورت حداکثر ارتباطی که امکان دارد میان موجودات جهان تشخیص داده شود از نوع ارتباطی خواهد بود که میان کلمات هر فصل از یک کتاب وجود دارد.

شرح مجموعه گل مرغ سحر داند و بس
نه که هر کس و رقی خواند معانی دانست

آن موجود فراهم مینماید. حرکت منظم اقمار و سیارات و یا سیر و تحول یک دانه گندم به یک بوته گندم و یا لانه ساختن در حیوانات همه از مظاهر هدایت تکوینی است، اما هدایت تشریحی که عبارتست از هدایت از طریق تشریح (قانونگذاری)، درباره موجودی ضرورت دارد که اولاً صاحب اختیار باشد و ثانیاً به تنهایی قادر بر تحصیل کمال شایسته خویش نباشد.

با این توضیح حال باید پاسخ داد که آیا هدایت انسان به وسیله خدا تنها یک «هدایت تکوینی» است که از طریق خلق نیروی غریزه و نیروی عقل و دیگر قوا، در وجود وی صورت می‌گیرد و یا انسان برای تشخیص راه از چاه و سعادت از شقاوت محتاج به «هدایت تشریحی» و آمدن پیامبران نیز هست؟ اینجاست که باید قدری به ارزیابی قوا و نیازهای انسان و تشریح فعالیت‌های وی در جهت رفع این نیازها پردازیم.

فعالیت‌های انسان

فعالیت‌های انسان دو گونه است: التذانی و تدبیری.

فعالیت‌های التذانی همان فعالیت‌های ساده‌ای است که انسان تحت تأثیر مستقیم غریزه و طبیعت و یا عادت برای رسیدن به یک لذت و یا فرار از یک رنج انجام می‌دهد. مثلاً تشنه می‌شود و به سوی ظرف آب دست می‌برد، گزنده‌ای می‌بیند و پا به فرار می‌گذارد.

اینگونه کارها، کارهایی است موافق و ملایم با میل و مستقیماً با لذت و رنج سروکار دارد، کار لذت‌آور با نوعی جاذبه، انسان را به سوی خود می‌کشد و کار رنج‌آور با نوعی دافعه انسان را از خود دور می‌سازد.

این بخش از فعالیت‌های انسان در جای خود مفید و لازمست و تأمین‌کننده بخشی از نیازهای حیاتی انسان است. مثلاً اگرچه انسان غالباً با انگیزه کسب لذت به امر تغذیه می‌پردازد ولی در واقع از این طریق هر چند ساعت یکبار مواد غذایی لازم را به بدن خود رسانده و بدین ترتیب نیاز حیاتی خویش را برآورده می‌سازد. همچنین است احساس ترس از خطر که موجب می‌شود انسان تحت این انگیزه حیات خود را حفظ نماید، و یا میل جنسی که موجب بقای نسل می‌شود. بنابراین انسان اگرچه ظاهراً در فعالیت‌های التذانی صرفاً در تعقیب لذت است اما در واقع با هدایت الهی در جهت تأمین یکی از نیازهای حیاتی خویش می‌کوشد.

اما فعالیت‌های تدبیری کارهایی است که خود آن کارها جاذبه یا دافعه‌ای ندارند و غریزه و طبیعت، انسان را به سوی آن کارها نمی‌کشاند و یا از آنها دور نمی‌سازد، انسان به حکم عقل و اراده، به خاطر مصلحتی که در آن کارها نهفته است و یا به خاطر مصلحتی که در ترک آن کارها می‌بیند آنها را انجام می‌دهد یا ترک می‌کند. یعنی در فعالیت‌های تدبیری نیروی محرک و برانگیزاننده انسان مصلحت است نه لذت. لذت را طبیعت تشخیص می‌دهد و مصلحت را

عقل. لذت برانگیزاننده میل است و مصلحت برانگیزاننده اراده.

بنابراین انسان کارهای تدبیری خویش را با نیروی عقل و اراده انجام می‌دهد، برخلاف کارهای التذانی که به حکم احساس و میل صورت می‌گیرد. معنی اینکه به حکم عقل انجام می‌گیرد، این است که نیروی حسابگر عقل، خیر و کمال و یا لذتی را در دور دست می‌بیند و راه وصول به آن را که احياناً صعب‌العبور است کشف می‌کند و طرح وصول به آن را می‌ریزد. و معنی اینکه با نیروی اراده انجام می‌گیرد، این است که در انسان یک قوه وابسته به قوه عقل وجود دارد که نقش اجراکننده مصوبات عقل را دارد و احياناً برخلاف همه میل‌ها و همه جاذبه‌ها و کششهای طبیعی، مصوبات عقلانی و طرحهای فکری را به مرحله عمل در می‌آورد.

یک دانش‌آموز، طبیعت جوانیش او را به سوی خواب و خوراک و آسایش و شهوترانی و بازیگوشی می‌خواند، اما عقل حسابگرش که از یک طرف به آینده شوم این کارها و از طرف دیگر به عاقبت نیکوی سختکوشیها و بی‌خواهیها و چشم از شهوت و لذت پوشیدن‌ها می‌اندیشد، به حکم مصلحت به او فرمان می‌دهد که راه دوم را انتخاب کند. در این هنگام انسان حکم عقل را که مصلحت است بر حکم طبیعت که لذت است ترجیح می‌دهد. همچنین یک بیمار از دوا نفرت دارد، از نوشیدن دوی تلخ و بدمزه رنج می‌برد. اما به حکم عقل مصلحت‌اندیش و با نیروی اراده حاکم بر میلها، دوی تلخ بدمزه را می‌خورد.

از آنجا که انسان موجودی است دارای دو بعد مادی و معنوی و برخوردار از دو نوع نیاز و دو نوع گرایش حیوانی و انسانی، لذا فعالیت تدبیری وی فرضاً به اوج کمال خود برسد، برای انسانی شدن فعالیت‌های انسان کافی نیست، فعالیت تدبیری انسان، شرط لازم انسانیت است، زیرا نیمی از انسانیت انسان را عقل و علم و آگاهی و تدبیر او تشکیل می‌دهد، اما شرط کافی نیست.

فعالیت انسانی آن‌گاه انسانی است که علاوه بر عقلانی بودن و ارادی بودن، در جهت نیازها و گرایشهای عالی انسانیت باشد و لااقل با نیازها و گرایشهای عالی در تضاد نباشد، و الا جنایت‌آمیزترین فعالیت‌های بشری احياناً با تدبیرها و تیزهوشیها و مآل‌اندیشیها و طرح‌ریزیها و تئوری‌سازیهایی بسیار دقیق صورت می‌گیرد. نقشه‌های شیطانی استعماری بهترین شاهد مدعا است. در اصطلاحات دینی اسلامی، نیروی تدبیر، آنجا که از نیازها و گرایشهای انسانی و ایسانی جدا می‌شود و در خدمت اهداف مادی و حیوانی قرار می‌گیرد «نکراً» و «شیطنت» نامیده شده است.

بنابراین هر فعالیت تدبیری، لزوماً انسانی نیست، بلکه اگر بر محور هدفهای حیوانی باشد، از فعالیت‌های التذانی حیوانی بسی خطرناکتر است. مثلاً حیوانی به خاطر پرکردن شکم خود، حیوانی یا انسانی را می‌درد، ولی انسان تدبیرگر حسابگر برای مقصودی در همین حد، شهرهایی را ویران و صدها هزار نفر نفوس بیگناه را به آتش می‌کشد.

نیاز انسان به مکتب

نکته‌ای که باید به آن توجه داشت اینست که انسان در فعالیت‌های تدبیری خویش، همواره یک طرح و نقشه را در مرحله عمل پیاده می‌کند. زیرا فعالیت‌های تدبیری به حکم آنکه بمنظور دستیابی به یک سلسله اهداف دور دست صورت می‌گیرد، خواه ناخواه نیازمند به طرح و برنامه و روش و انتخاب وسیله برای وصول به مقصد است. و تا آنجا که جنبه فردی دارد، یعنی یک فرد، خود برای خود، تدبیر می‌کند، طراح و برنامه‌ریز و تعیین کننده راه و روش و وسیله، عقل فردی اوست که البته با میزان معلومات و اطلاعات و آموخته‌ها و نیرومندی قضاوت او بستگی دارد.

حال در اینجا این سؤال مطرح می‌شود که آیا عقل می‌تواند اهدافی را برای انسان تعیین کند که آن اهداف تأمین‌کننده نیازها و مصالح فردی او باشد؟

به عبارت دیگر: حد کارایی عقل انسان از نظر تأمین نیازها و ارائه مصالح فردی چیست؟ در اینکه نیروی عقل و تفکر و اندیشه برای تدبیرهای جزئی و محدود زندگی ضروری و مفید است بحثی نیست. انسان در زندگی همواره مواجه با مسائلی است از قبیل انتخاب دوست، انتخاب رشته تحصیلی، انتخاب همسر، انتخاب شغل، مسافرت، معاشرت، تفریح، فعالیت‌های نیکوکارانه، مبارزه با کزبیا و ناراستیها و... بدون شک در همه اینها نیازمند به تفکر و اندیشه و تدبیر است و هرچه بیشتر و بهتر بیندیشد موفقیت بیشتری کسب می‌کند و احیاناً نیازمند به استمداد از تفکر و تجربه دیگران می‌شود (اصل مشورت). در همه این موارد جزئی انسان طرح تهیه می‌کند و آن را به مرحله اجرا در می‌آورد.

در دایره کلی و وسیع چطور؟ آیا انسان قادر است طرحی کلی برای همه نیازهای زندگی شخصی خود که همه را در برگیرد و منطبق بر همه مصالح زندگی او باشد بریزد؟ یا قدرت طرح‌ریزی فکری فردی، در حدود مسائل جزئی و محدود است و احاطه بر مجموع مصالح زندگی که سعادت همه جانبه را در برگیرد از عهده نیروی عقل بیرون است؟

می‌دانیم که برخی فیلسوفان به چنین «خودکفائی» معتقد بوده‌اند، مدعی شده‌اند که راه سعادت و شقاوت را کشف کرده‌ایم و با اعتماد به عقل و اراده، خویشتن را خوشبخت می‌سازیم. اما از طرف دیگر می‌دانیم که در جهان دو فیلسوف یافت نمی‌شوند که در پیدا کردن این راه وحدت نظر داشته باشند.

بالا تر اینکه، انسان موجودی اجتماعی است، زندگی اجتماعی هزارها مسئله و نیاز دیگر برای آدمی به وجود می‌آورد که باید همه آنها را حل کند و تکلیفش را در مقابل همه آنها روشن نماید و چون موجودی است اجتماعی، سعادتش، آرمانهایش، ملاکهای خیر و شرش، راه و روشش، انتخاب وسیله‌اش، با سعادت‌ها و آرمانها و ملاکهای خیر و شر و راه و روش‌ها و

انتخاب وسیله‌های دیگران آمیخته است، سعادت خود را باید در جاده‌ای جستجو کند که جامعه را به سعادت و کمال برساند.

مسئله و نیاز مهم دیگر انسان، تشخیص سرنوشت خویش در دوران پس از مرگ است. آیا دفتر حیات انسان با مرگ بسته می‌شود؟ یا آنکه حیاتی در پی حیات دنیوی او وجود خواهد داشت؟ در اینصورت رابطه میان حیات دنیوی و اخروی او چگونه خواهد بود؟ آیا سرنوشت او، سعادت و شقاوت او در زندگی پس از مرگ ارتباطی باراه و روش او در زندگی این دنیا خواهد داشت؟ بر این اساس، انسان باید از چه برنامه و روشی پیروی کند تا هم به سعادت دنیا برسد و هم به سعادت آخرت؟

بهر حال، نیاز انسان به یک مکتب یعنی به یک طرح جامع و هماهنگ و منسجم که هدف اصلی آن کمال انسان و تأمین سعادت همگانی است، ضروری است. در چنین مکتبی می‌باید خطوط اصلی روشها، بایدها و نبایدها، خوبها و بدها، هدفها و وسیله‌ها، نیازها و دردها و درمانها، مسئولیتها و تکلیفها مشخص شده باشد.

با توجه به این نیاز انسان یعنی نیاز به یک مکتب جامع و هماهنگ، آگاهی بخشی و مسئولیت‌آفرین، این سؤال همچنان مطرح است که آیا دانش بشری — که معارف عقلی جزئی از این دانش است — می‌تواند چنین مکتبی را برای انسان به ارمغان آورد؟

پرسش و پژوهش

- ۱ — بنیادی‌ترین مسائل هر مکتب چیست؟ آنها را توضیح دهید.
- ۲ — رابطه میان اصل «نبوت» و دو اصل دیگر «توحید و معاد» را بیان کنید.
- ۳ — چرا «توحید و نبوت و معاد» در فرهنگ اسلامی به عنوان «اصول دین» شناخته شده است؟
- ۴ — «هدایت عامه» را تعریف کنید و نمونه‌هایی از آن را در میان جمادات، نباتات و حیوانات نشان دهید.
- ۵ — چرا «هدایت عامه» لازمه جهان‌بینی توحیدی است؟
- ۶ — بر مبنای اصل «هدایت عامه»، ضرورت هدفداری جهان‌آفرینش را تشریح نمایید.
- ۷ — هدایت تشریحی را تعریف نموده و بیان کنید آیا الهامات غریزی در حیوانات از نوع هدایت تشریحی است؟
- ۸ — نمونه‌هایی از فعالیت‌های التذاتی و فعالیت‌های تدبیری انسان را بیان کنید و تفاوت‌های این دو نوع فعالیت را توضیح دهید.
- ۹ — آیا میتوان گفت که انسان در فعالیت‌های التذاتی خویش از نوعی هدایت تکوینی برخوردار است؟ در اینصورت، در بر تو این هدایت، انسان به سوی چه هدفی سیر می‌کند؟
- ۱۰ — مفهوم «نکرا» در فرهنگ اسلامی چیست؟
- ۱۱ — چند نمونه از نیازهای زندگی فردی و زندگی اجتماعی انسان را نام برده و فرق میان این دو نوع نیاز را بازگو کنید.
- ۱۲ — بطور مختصر توضیح دهید که چرا انسان در عرصه زندگی خویش نیاز به مکتب دارد؟

ناتوانی مکتب‌های بشری

در درس قبل روشن شد که انسان در راهیابی به سعادت و کمال خویش محتاج به مکتب جامع و هماهنگی است که به کلیه نیازهای فردی و اجتماعی در پر تو تعالیم آن مکتب پاسخ داده شود و هیچ انسانی را از چنین نیازی گریزی نیست. پس از اثبات این مسئله این سؤال مطرح شد که آیا دانش بشری میتواند جوابگوی این نیاز باشد. برای دریافت جواب ناگزیر باید ماهیت دانش بشری مورد نقد و بررسی قرار گیرد.

نقص نسبی دانش بشری

یکی از ویژگی‌های دانش بشری، بخصوص در مواردی که محصول تجربه و آزمایش است. محدود بودن در حصار زمان است. زیرا نیروی اندیشه و قدرت تجربه انسان پایایی زمان، تکامل و توسعه می‌یابد و هرگز نمی‌تواند در خارج از چهار دیواری زمان به پیشرفت خود ادامه دهد. تکامل علوم مختلف مستلزم تکامل قدرت اندیشه و تجربه و تکامل این دو، مستلزم گذشت زمان است. به همین سبب تکامل علوم امری تدریجی است. چه بسا مطالب و موضوعاتی که امروزه حتی برای اطفال دبستانی ما جزء معلومات پیش پا افتاده محسوب می‌شود در صورتی که در زمان‌های گذشته از بزرگترین مجهولات مردان علم بوده است. همین وضع در مورد مجهولات فعلی عالم علم نیز صادق است.

تدریجی بودن تکامل علم و محصور بودن دانش بشری در زندان زمان، سبب می‌شود که دانش بشری در هر مقطعی از زمان قهراً از نوعی «نقص نسبی» برخوردار باشد. بدین معنی که علم بشری در هر زمان نسبت به گذشته کاملتر اما نسبت به آینده ناقص‌تر است. مسئله نقص نسبی دانش انسان از یک جهت دیگر نیز قابل بررسی است، و آن جهت عبارتست از نامتناهی بودن دامنه شناسایی جهان، که خود ناشی از وسعت بی‌انتهای جهان و ارتباط بسیار پیچیده و عمیق میان اجزاء و پدیده‌های آنست. بشر با هر قدمی که بسوی گشودن گره‌ای از مسائل و مشکلاتش برمی‌دارد، دری از سرزمین‌های کشف ناشده جهان خلقت را نیز به روی خود می‌گشاید و با انبوهی از مسائل نوروبرو می‌گردد. گویی نظام هستی آنچنان تو در تو و پیچ در پیچ است که هیچگاه نمی‌توان به عمق و نهایت ابعاد آن دست یافت. به همین جهت اگرچه

دانش امروز نسبت به دیروز تکامل شگرفی داشته است اما میزان مجهولات امروز جهان علم نسبت به گذشته بسی عظیم‌تر است. آلبرت اینشتاین فیزیکدان معاصر در زمینه نامتناهی بودن دامنه شناسایی جهان چنین می‌گوید:

«در تکامل فکر علمی، این حقیقت به صورتی خیلی روشن، ظاهر و بارز گشته است که هیچ رازی در جهان فیزیکی نیست که به راز دیگری در وراء خود منتهی نشود، همه بزرگراه‌های عقل و همه کوره‌راه‌های علوم نظری و فرضیات و حدسیات سرانجام به فضای بی‌پایانی منتهی می‌گردد که عقل بشر از ادراک اندازه آن قاصر است.»^۱

دل گرچه در این بادیه بسیار شتافت یک موی ندانست ولی موی شکافت

اندر دل من هزار خورشید بتافت آخر به کمال ذره‌ای راه نیافت

بنابراین، مجموعه دانش و تفکر بشری، هم بنا به ماهیت جهان هستی و هم بنا به ماهیت قدرت انسان، هرگز نمی‌تواند از این نقص نسبی آزاد گردد و آزادی علم از این ویژگی به معنی رکود و وقفه در پیشرفت علم و به پایان رسیدن سیر تکاملی آنست. خلاصه آنکه علم بشری در هر دوره‌ای، داغ «نقص نسبی» را بر پیشانی خود دارد و هر گونه آئین زندگی که تنها متکی بر علم بشری باشد از این نقص و محدودیت به دور نخواهد بود.

ویژگی علوم اجتماعی

در زمینه مسائل اجتماعی موضوع شکل جدی‌تر و حادث‌تری به خود می‌گیرد چه، در این زمینه که مسائل از طریق تجربه و آزمون پیش می‌روند، علاوه بر اشکالات فوق و عدم احاطه کامل بر کلیه عوامل مؤثر در بروز پدیده‌های اجتماعی — که غالباً رسیدن به حقیقت را دشوار می‌گرداند^۲ — اشکال بزرگ دیگر این است که به کار بستن تجربه در مورد مسائل اجتماعی گاه چنان نتایج دهشت باری دارد که جبران خسارت حاصل از آن به کلی از توانایی انسان خارج است.

به عنوان مثال می‌توان به نظریه فروید اشاره کرد. وقتی فروید نظریه معروف خود را عرضه کرد و ریشه تمام ناملایمات و نابسامانی‌های فردی و اجتماعی را در عقده‌های روانی حاصل از واپس‌زدگی میل جنسی معرفی نمود، این نظریه به سرعت از سوی انسان‌های بوالهوسی که آن را موافق طبع سرکش خود می‌دیدند، مورد استقبال قرار گرفت و به عنوان یک «نظریه علمی» مورد توجه و احترام واقع شد و به تدریج، با رواج آن در جوامع غربی، بندها یکی پس از دیگری از پای

۱ — جهان و اینشتاین نوشته لینکلن بارت.

۲ — به همین علت اختلاف نظر بسیار زیادی در میان دانشمندان علوم اجتماعی و علمای جامعه‌شناسی در زمینه حل

مشکلات جوامع انسانی وجود دارد.

دیو نفس آدمی باز شد و بی بند و باری و شهوترانی توجیه علمی پیدا کرد. تا به آنجا که به گفته یکی از روانشناسان، سرمایه معنوی که بشریت در طی اعصار و قرون گذشته، در تحصیل آن رنجها برده و محرومیت‌ها کشیده بود، با یک نظریه ظاهراً علمی در عرض پنجاه سال در جهان غرب به کلی از بین رفت و انسان معاصر در عزای از دست دادن این سرمایه، دردمندانه به سوک نشست.

این همه شکوه و شکایت اندیشمندان غربی و ناله‌های آنان از مرگ ارزشهای معنوی و عاطفی و قربانی شدن اصیل‌ترین معیارهای انسانی در قربانگاه نفس پرستی و لجام گسیختگی در جهان غرب از یک سو، و انواع بحرانهای روحی و معنوی و نابسامانیهای اخلاقی و عاطفی از سوی دیگر، خود بهترین گواه بر عمق این فاجعه بزرگ قرن است.

حال که پوچی این نظریه، با تمام آب و رنگ علمی‌اش به اثبات رسیده و ناتوانی آن در حل نابسامانیهای اجتماعی آشکار گشته است، و بلکه حتی خود سرچشمه نابسامانیهای جبران ناپذیر گردیده، آیا راه بازگشت بروی انسان با اصطلاح متمدن غربی باز است؟ و آیا می‌توان آب رفته را به جوی بازگرداند؟ و چه کسی باید تاوان سنگین این «تجربه اجتماعی» را پردازد و در برابر از دست رفتن این سرمایه عظیم معنوی جوابگو باشد؟

نقص مطلق دانش بشری

آنچه تا اینجا درباره ناتوانی دانش بشری گفتیم درباره مسائلی بود که عقل و علم انسان از درک و دریافت آنها عاجز نیست ولی محتاج گذشت زمان و پیشرفت تدریجی نیروی تفکر و امکانات علمی و فنی است. اما پاره‌ای موضوعات اساسی در زندگی انسان وجود دارد که نقش تعیین کننده‌ای در حیات آدمی دارند، ولی با این وجود به کلی از تیررس شناسایی علم و تجربه بشری خارج است. اینجاست که جدی‌ترین سیمای ناتوانی عقل و علم برای جهت‌یابی و هدایت انسان آشکار می‌گردد.

به عنوان نمونه، «سعادت» که غایت اصلی و نهائی انسان است و هر کاری برای رسیدن به آن صورت می‌پذیرد، اگر چه در ابتدا مفهومی واضح و بدیهی به نظر می‌رسد، اما یکی از ابهام‌آمیزترین مفاهیم است. اینکه سعادت چیست؟ و با چه چیزهایی به دست می‌آید؟ شقاوت چیست؟ و عوامل آن کدام است؟ هنوز به صورت یک مجهول مطرح است و ناشناخته باقی مانده است. چون هنوز که هنوز است خود بشر و استعدادها و امکاناتش ناشناخته است. مگر ممکن است خود بشر ناشناخته بماند و سعادتش، که چیست و با چه چیزی میسر می‌شود شناخته گردد. و اگر مسئله حیات ابدی و جاودانگی روح، و تجربه نداشتن عقل نسبت به حیات بعد از مرگ و عالم آخرت را در نظر بگیریم مسئله بسی مشکل‌تر و معما بسی ناگشودنی‌تر خواهد بود.

در اینجا به منظور نشان دادن ناتوانی مطلق دانش بشری در حل برخی از مهمترین مسائل انسان تنها به تشریح یک نمونه از این مسائل می‌پردازیم.

انسان کیست و برای چیست؟

یکی از مسائلی که همواره برای انسان مطرح است و او را در یافتن جواب بی‌تاب می‌نماید، تفسیر موقعیت خویش در جهان هستی است. هر انسانی می‌خواهد بداند که کیست؟ از کجا آمده است؟ برای چه آمده است و به کجا می‌رود؟

از کجا آمده‌ام آمدنم بهر چه بود
بکجا می‌روم آخر ننمایی وطنم
نیاز به «خودآگاهی» نیازی است برخاسته از عمق جان انسان و مادام که به این نیاز او پاسخ صحیح و واقعی داده نشود، بلای هستی سوز سرگشتگی و تحیر گریبان وی را رها نخواهد ساخت.

جوابگوی واقعی این نیاز کیست؟ جواب اینست که انسان خود نمی‌تواند جوابگوی این نیاز باشد زیرا که:

معنا و راز وجود انسان جدای از معنا و راز جهان هستی نیست. اجزاء و پدیده‌های جهان آنچنان بهم پیوسته و مرتبط هستند که درک معنا و وظیفه یک پدیده جدای از مجموع علل و عوامل دست اندر کار جهان امکان‌ناپذیر است. گویی هر پدیده در ارتباط با مجموع هستی و مجموع هستی نیز در ارتباط با آن پدیده‌اند.^۱ لذا جواب باین سؤال در ارتباط کامل با جواب سؤال بزرگتری است و آن اینکه جهان چیست، آغاز و انجام آن کدام است و این مجموعه عظیم که با این شتاب در حرکت و تکاپو است رو به کدام سو دارد و عزم کدامین مقصد نموده است؟ به بیان دیگر درک کامل معنای وجود انسان در گرو شناسایی جهان و پی بردن به فلسفه حیات انسان در گرو پی بردن به معنا و هدف حاکم بر تحولات و تغییرات جهان است. و از آنجا که شناسایی‌های انسان محدود بوده و همواره از یک نقص نسبی برخوردار است امکان تحصیل چنین شناختی با این وسعت و عمق برای انسان وجود ندارد.

۱ - شناسایی‌های علوم - که تنها امکان دست‌یابی به بخشی از ابعاد طبیعت را داشته است - همگی مؤید نظم و پیوستگی و ارتباط اجزاء جهان طبیعت و وسعت و عظمت ابعاد این جهان است و هر چه علوم بیشتر پیشرفت میکنند عمق این پیوستگی بیشتر روشن میشود. علاوه بر این در جای خود در فلسفه ثابت میشود که ارتباط میان طبیعت و ساوراء طبیعت بسی پیچیده‌تر و عمیق‌تر از ارتباط میان اجزاء طبیعت است.

به منظور تحقیق بیشتر در زمینه وحدت جهان و ارتباط و پیوستگی میان اجزاء آن به منابع زیر رجوع شود:

الف - عدل الهی تألیف استاد شهید مطهری صفحه ۱۲۱ ذیل عنوان «نظام عرضی»

ب - بررسی‌های اسلامی تألیف استاد علامه طباطبائی مقاله «دین از نظر قرآن و پایه اساسی آن» صفحه ۳۳

ج - جلد پنجم اصول فلسفه و روش رئالیسم صفحات ۱۲۸ الی ۱۳۳ و پاورقی‌های صفحات ۱۴۹ و ۱۵۰

در اینجا ممکن است کسی بگوید جهان بی هدف است و انسان نیز در این مجموعه بی هدف، هدفی ندارد. در پاسخ می گوئیم: بی بردن به این نکته که جهان بی هدف است خود مستلزم شناخت جهان است. چگونه میتوان جهان را با همه ابعاد و پیچیدگی های آن شناخت و یقین پیدا کرد که این مجموعه سراسر حرکت و جنبش عزم هیچ مقصدی ننموده است و رو به سوی ندارد. در اینجا به منظور درک بیشتر ارتباط شناسایی انسان و جهان به ذکر یک مثال می پردازیم: هر گاه ما بخواهیم در میان اجزاء مجموعه بهم پیوسته و هماهنگ یک ساعت به شناسایی عقربه آن ساعت بپردازیم، میتوانیم در ابتدا با مطالعه خود عقربه به یک سلسله شناسایی های جزئی و محدود دست پیدا کنیم؛ شناسایی هایی از این قبیل که وزن و شکل و جنس این عقربه چگونه است و مثلاً در این موارد چه اختلافی با صفحه و فتر و یا چرخ دنده و پیچ ساعت دارد. همچنین میتوانیم دریابیم که این عقربه یک حرکت دورانی منظم بدور یک محور که در وسط ساعت قرار دارد انجام میدهد و.....

اما واضح است که مجموعه این شناسایی ها اگر چه به لحاظ کمی نیز بسیار زیاد باشد هیچگاه نمیتواند چگونگی کار کردن این عقربه و هدف و معنای حرکت این عقربه را بر ما معلوم نماید. بی بردن به چگونگی حرکت این عقربه و نیز بی بردن به این مطلب که این جسم نازک اندام کم وزن با این حرکت دورانی نقش یک عقربه را برای ساعت بازی میکند و نشان دهنده گذشت زمان است، مستلزم چندین شناسایی دیگر است.

برای اینکه بتوانیم از چگونگی حرکت عقربه ساعت اطلاع پیدا کنیم باید به ارتباط منظم و بهم پیوسته اجزاء ساعت پی برده و از چگونگی ترکیب حرکات اجزاء که منتهی به حرکت عقربه میشود اطلاع حاصل کنیم. اما باز اطلاع بر چگونگی حرکت عقربه روشنگر معنای حرکت عقربه و فلسفه وجودی عقربه نیست. زیرا مادام که مفهومی به نام «زمان» و مفهومی به نام «سنجش زمان» و اجزاء این سنجش از قبیل «دقیقه» و «ثانیه» درک نشود و نیز مادام که ساعت در عین کثرت اجزایش به عنوان یک واحد منظم که وسیله سنجش زمان است شناخته نشود، در آن صورت نقش عقربه ساعت بعنوان وسیله شمارش ثانیه ها و یا دقیقه ها روشن نخواهد شد.

اینجاست که مفهوم این سخن بهتر روشن میشود که برای شناسایی کامل یک جزء از مجموعه ای منظم و هماهنگ نیازمند به شناسایی کل آن مجموعه هستیم. و البته این نیازمندی در مواردی که ارتباط میان اجزاء یک مجموعه از حد یک ارتباط مکانیکی و قراردادی بالاتر رفته و ارتباط میان اجزاء در حد یک ارتباط ذاتی و طبیعی باشد - همچون ارتباطی که میان اجزاء جهان آفرینش وجود دارد - به مراتب بیشتر خواهد شد.

حال میگوئیم ما از چند طریق میتوانیم به شناخت کامل عقربه ساعت نائل شویم، یا ما باید سازنده ساعت باشیم و یا از طرف سازنده ساعت طرح و نقشه ساعت را در اختیار داشته باشیم و

یا باید از آنچنان قدرت کشف و احاطه‌ای برخوردار باشیم که بتوانیم مستقلاً با مطالعه کامل بر همه جوانب و اجزاء این ساعت به شناسایی آن نائل شویم.

بنابراین توضیحات، پی بردن به راز خلقت انسان و فلسفه حیات او که مستلزم شناسایی مجموعه جهان خلقت و کشف آغاز و انجام و مسیر و هدف حرکت کاروان جهان خلقت است از توان این انسان محصور در عالم طبیعت خارج است چرا که «احاطه جزء بر کل محال است.»

پشه کی داند که این باغ از کی است در بهاران زاد و مرگش در دی است

انسانی که نه سازنده جهان هستی بلکه خود ساخته شده‌ای در میان دیگر ساخته‌های جهان آفرینش است چگونه میتواند بر کل آفرینش احاطه و اشراف یابد و پی به راز حیات برد؟ ناچار او نیازمند به امدادی غیبی از جانب آفریننده این جهان است تا با هدایت طرح و نقشه‌ای آسمانی که زوایای وجود انسان را مکتوف می‌سازد و موقعیت و جایگاه او را در پهنه هستی روشن می‌سازد بفهمد و بشناسد که «کیست و برای چیست».

نگاهی به تفسیرها و توصیف‌هایی که بوسیله فیلسوفان و متفکرین جامعه بشری از انسان ارائه شده است نشان میدهد هر متفکری از آن جهت که انسان را از یک زاویه محدود و تنگ نظر کرده تنها توانسته است به جزئی از ابعاد وجود او پی ببرد و در نتیجه او را به گونه‌ای غیر از آنچه که دیگران تفسیر کرده‌اند، تفسیر کرده است. توصیف‌هایی از قبیل: انسان حیوان ناطق است، انسان حیوان اقتصادی است، انسان موجودی ابزارساز است، انسان موجودی عاشق است، انسان موجودی عصیانگر است و..... همه یادآور این داستان زیبای مثنوی است که:

فیلی را برای تماشای مردم به شهری آورده و آنرا در محل تاریکی قرار دادند. مردمی که به دیدن فیل می‌رفتند به علت آنکه محل تاریک بود و فیل را با چشم نمی‌دیدند با مالیدن دست خود بر قسمتی از بدن فیل که در مقابلشان قرار داشت به شناسائی حیوان می‌پرداختند.

شخصی که دست به خرطوم حیوان کشیده بود فیل را ناودان معرفی میکرد، دومی که دست به گوش فیل زده بود، آنرا بادبزن می‌نامید و سومی که دست بر پای فیل سائیده بود او را به یک ستون تشبیه می‌نمود و چهارمی که پشت فیل را لمس کرده بود، فیل را همچون یک تسخت می‌دانست.

همچنان هر یک به جزئی کو رسید فهم آن میکرد و بر آن می‌تسید

داستان تفسیر ماهیت انسان و شناسایی این موجود شگفت، درست به داستان فوق تشبیه است و از آنجا که این فیلسوفان و روشنفکران در تاریکی ناشی از محدودیت قوا و توانشان به مطالعه گوشه‌ای از گوشه‌های وجود انسان پرداخته‌اند و دیدگاههای متفاوتی را برگزیده‌اند هر یک منادی شخصیتی و ماهیتی برای انسان شده‌اند که بکلی جدا از شخصیت و ماهیت حقیقی انسان است.

آن یکی دانش لقب داد آن الف
اختلاف از گفتشان بیرون شدی

از نظرگه گفتشان شد مختلف
در کف هر کس اگر شمعی بدی

پرسش و پژوهش

- ۱ - مفهوم «نقص نسبی» دانش بشری چیست؟
- ۲ - دو عامل اساسی پیدایش این نقص را شرح دهید.
- ۳ - مشکل مهم انسان در حل مسائل اجتماعی چیست؟ نمونه‌ای از نابسامانیهای ناشی از راه‌حل‌های مکاتب بشری را - علاوه بر آنچه که در درس ذکر شده است - در این زمینه بیان کنید.
- ۴ - نقص مطلق دانش بشری را تعریف نموده و به چند نمونه آن اشاره نمایید.
- ۵ - مهمترین سؤالات انسان در زمینه «خودآگاهی» چیست؟
- ۶ - چرا شناخت کامل انسان در گرو شناسایی جهان است؟
- ۷ - چرا انسان نمیتواند مدعی شود که جهان بی هدف است؟
- ۸ - ارتباط میان شناسایی کامل عقربه ساعت یا شناسایی خود ساعت را شرح دهید.
- ۹ - با توجه به پاسخ سؤال ۸ توضیح دهید که از چند طریق انسان میتواند به شناخت کامل عقربه ساعت دست یابد.

- ۱۰ - علت اساسی اختلاف نظر فیلسوفان و انسان‌شناسان، در تشریح ماهیت انسان چیست؟
- ۱۱ - چرا انسان برای رسیدن به «خودآگاهی» واقعی نیازمند به امدادی غیبی از جانب آفریدگار خویش است؟
- ۱۲ - بطور خلاصه دلایل ناتوانی مکاتب بشری را در پاسخگویی به نیازهای اساسی انسان و هدایت او بسوی سعادت حقیقی، تشریح نمایید.

نیاز به مکتب آسمانی

(۱)

از آنچه تاکنون گفته شد چنین نتیجه میشود که انسان در زندگی خود با دو دسته مسئله روبروست. یکدسته، مسائلی هستند که حل آنها بکمک عقل و دانش بشری میسر است، اما نیازمند گذشت زمان و تکامل علم و دانش است. در این زمینه، علم بشری یک سیر تکاملی دارد. یعنی اگر چه روز بروز بر مسلمات علمی بشر افزوده می شود ولی همواره مسائل جدیدی در پیش روی انسان خودنمایی میکنند که حل آنها در آینده امکان پذیر است و از اینرو در مقایسه با تکاملی که برای مجموعه علم بشری در آینده حاصل می شود میتوان گفت که دانش انسان همواره از یک نقص نسبی برخوردار است.

دسته دوم مسائلی هستند که حل آنها مطلقاً در حد صلاحیت عقل و علم بشری نیست. در این زمینه، عقل و دانش بشری از یک نقص مطلق رنج میبرد. نکته مهم اینست که این قبیل مسائل — همانگونه که در درس پیش به برخی از آنها اشاره شد — اساسی ترین مسائل حیات بشری را تشکیل داده و بدون حل آنها رسیدن به کمال و سعادت امری محال است.

با توجه به این دو نوع نقص و نارسائی، بدیهی است هر نظام فکری یا آئین عملی زندگی که منحصرأمتکی بر دانش بشری باشد، فاقد توانائی لازم برای حل همه مسائل مورد نیاز انسان خواهد بود. چه بسا سالها بلکه قرنها بر انسان بگذرد و عمر هزاران دانشمند در گوشه آزمایشگاهها و کتابخانهها صرف شود تا دریابد که در برابر اساسی ترین مسائل خود، جهل را بجای علم گرفته و راه را بخطا رفته است و در این فاصله، نسلهای متمادی از انسانها آمده و رفته اند بی آنکه متوجه جهل و خطای خویش شوند و طبیعی است اگر این موضوع گریه های نادرست در برابر مسائلی باشد که در جهت گیری کلی انسان نقش تعیین کننده دارند، در این صورت جبران خسارت حاصله از عهده همگان خارج خواهد بود چه، آنچه در این میان از دست رفته سرمایه عمر هزاران هزار انسان است که می بایست در جهت رسیدن به مقصد نهائی حیات صرف میشود.

بر این اساس راز مرگ و میر تدریجی مکتبهای بشری در مسیر زمان مکتشف میشود چرا که هیچیک از آنها توانسته است برای همیشه، یا برای مدت زمان طولانی، ارزش و اعتبار خود

را در نظر انسان حفظ کند لذا با ظهور نقص‌های مکتوم آن، آدمی آن را به دست گذاشت
بسی بازگشت زمان سپرده است.

علم‌زدگی

حال به خوبی میتوان به پوچی پندار کسانی که معتقدند علم به تنهایی قادر به حل تمامی
مسائل انسان است، پی برد. اینان، قبل از هر چیز نسبت به ماهیت علم و اندیشهٔ انسان غافل
گشته‌اند و از دیدن محدودیت‌ها و ناتوانی‌های آن در مانده‌اند.

به خاطر همین محدودیت‌های عقل و دانش بشری است که در عصر پیشرفت‌های
شگفت‌انگیز علمی، و در دوران «قهرمانی علم» زندگی انسان متکی بر عقل و دانش محدود خود،
این چنین با انواع نابسامانی‌ها و بحران‌ها و تلخی‌ها همراه است تا آنجا که شاید در هیچ دوره‌ای
انسان تا این اندازه از زندگی سرخورده نبوده است! احساس پوچی، تنهایی، بیهودگی،
بیگانگی، اضطراب و تشویش و... همه و همه ار مغان علم پرستی انسان معاصر است.

هدایت تشریحی

اینجاست که اگر دیدی راستین درباره هستی و خلقت داشته باشیم و نظام هستی را نظامی
سنجیده و متعادل بدانیم و به وجود خالق حکیم باور داشته باشیم، باید اعتراف کنیم که چون تمامی
قوا و استعدادها و امکاناتی که بطور تکوینی در اختیار بشر قرار گرفته است کافی برای هدایت او
نیست، لذا مطابق اصل هدایت عامه، دستگاه عظیم خلقت این نیاز بزرگ را - و بلکه این
بزرگترین نیازها را - یعنی نیازمندی به یک مکتب جامع و کامل که جوابگوی همه مسائل انسان و
تأمین‌کننده سعادت حقیقی او باشد، بدون جواب نگذاشته و از افقی مافوق افق عقل انسان، یعنی
افق وحی و تشریح، خطوط اصلی این راه را مشخص کرده (اصل نبوت) و کار عقل و علم را
حرکت در درون این خطوط اصلی قرار داده است.

به بیان دیگر در حالی که دستگاه عظیم خلقت، نیازهای کوچک و غیر ضروری انسان را
بدون جواب نگذاشته و به اموری همچون رویانیدن مو بر ابروان و مقعر ساختن کف پا و... که
تأثیری در سعادت او ندارد اعتنا نموده است، در اینصورت چگونه ممکن است نسبت به
ضروری‌ترین نیاز انسان یعنی نیاز به هدایت تشریحی که تأمین‌کننده سعادت واقعی اوست
بسی اعتنا باشد؟

اما اگر از دیدی راستین دربارهٔ هستی و آفرینش محروم باشیم، باید تسلیم شویم که انسان،
محکوم به سرگشتگی و گسراهی است، و هر طرح و هر مکتبی از طرف انسان سرگشته در این
ظلمتکدهٔ طبیعت، جز سرگرمی و سردرگمی چیزی نیست.

اینک به منظور نشان دادن امتیازات مکتب وحی تنها به دو ویژگی مهم این مکتب که یکی جنبه شناختی و دیگری جنبه تربیتی دارد اشاره می‌کنیم. آنچه که در پی خواهد آمد اگر چه نشانگر جلوه‌هایی از مکتب وحی است ولی در عین حال توضیح و تفصیل بیشتری است بر آنچه که در دو درس گذشته در زمینه ناتوانی مکتب‌های بشری عرضه شد.

الف - ویژگی مکتب وحی در بُعد جهان بینی

جهان در آینه مذهب

مکتب انبیاء جهان را مجموعی از غیب و شهادت می‌داند. یعنی جهان را تقسیم می‌کند به دو بخش، جهان غیب و جهان شهادت. غیب یعنی نهان و پشت پرده، یعنی آن چیزهایی که از حواس ظاهری ما نهان است و پشت پرده محسوسات واقع شده است. برای ایمان و اعتقاد ما به عالم شهادت، حواس ما کافی است. اساساً این عالم از آنجهت شهادت نامیده شده است که ما با حواس خود با آن سرو کار داریم و محسوس و ملموس ماست. بنابراین نیازمند به معرف و معلمی برای اینکه بوجود چنین جهانی مؤمن بشویم نیستیم. نیازمندی ما به معلم و تعلیم و تحقیق برای آشنا شدن بیشتر با حقایق آنست. اما این حواس برای ایمان و اعتقاد به جهان غیب کافی نیست. برای ایمان و اعتقاد به جهان غیب و اطلاع از بعضی خصوصیات آن معلم و راهنمایی لازمست تا دیدهٔ عقل و دل انسان را به سوی جهان غیب بگشاید.

پیغمبران راهنمایان جهان غیبند، آمده‌اند که مردم را به غیب و ماورای ظواهر و محسوسات مؤمن و معتقد نمایند. پیغمبران به این حد که مردم به وجود غیب ایمان داشته باشند اکتفا نکرده‌اند. پیغمبران آمده‌اند که میان مردم و غیب رابطه برقرار کنند، حلقه اتصال میان مردم و جهان غیب باشند، مردم را مؤمن به مددهای غیبی و عنایتهای خاص غیبی در شرایط ویژه‌اش بنمایند.

حال در اینجا این سؤال مطرح است که اگر جهان غیب یعنی جهانی در پس پردهٔ جهان طبیعت، در اینصورت این پرده چیست؟ چگونه پرده ایست که جلوی چشم ما کشیده شده است و ما نمی‌توانیم ببینیم؟ جواب اینست که مسلماً این پرده از نوع ماده و جسم نیست. این پرده جز

۱ - ایمان به غیب رکن ایمان اسلامی است و در قرآن کریم مکرر از غیب و شهادت، خصوصاً از غیب یاد شده است. همچون آیات: *ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ*: این کتاب بی هیچ شکی راهنمای تقوا-پیشگاست آنانکه به غیب ایمان می‌آورند. *وَعِنْدَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ لَا يَعْلَمُهَا إِلَّا هُوَ*: کلیدهای خزائن غیب نزد اوست و جز او کسی به آنها آگاه نیست.

محدودیت حواس ما که تنها امور نسبی و محدود را درک میکند نمی‌باشد.^۱
 نتیجه آنکه غیب بودن غیب و راز غیب بودنش مربوط به مقدار توانایی دستگاههای
 حسی و ادراکی ماست نه مربوط به وجود حائل و مانعی میان دستگاه ادراکی و حسی ما و
 عالم غیب.

۱ - در توضیح باید بگوئیم حواس ما تنها موجوداتی را میتواند ادراک نماید که از نظر زمانی و مکانی محدود باشند.
 ما به این دلیل یک شیء خاص را می‌بینیم که محدود است و در جهت معین قرار دارد، قابل اشاره است و شکل دارد. اگر
 نامحدود باشد و شکل و جهت نداشته باشد قهراً نمی‌توانیم او را ببینیم.

ما یک آواز را به این دلیل می‌شنویم که گاهی هست و گاهی نیست. اگر یک آواز ممتد و یکنواخت همیشه با پرده
 گوش ما سر و کار داشته باشد هرگز آنرا نخواهیم شنید. ما از آنجهت نور را می‌شناسیم که گاهی هست و گاهی نیست، در یک
 جا هست و یک جا نیست. اگر وضع نور چنین می‌بود که همیشه جهان روشن بود و این روشنائی یکنواخت بود، سایه و
 تاریکی نبود. افول و غروبی نبود. در این صورت چیزی را که هرگز نمی‌شناختیم و بی وجودش نمی‌بردیم همین نور بود که
 ظاهرترین اشیاء است و ظاهر کننده چیزهای دیگر است. پس ما نور را به کمک ضدش که ظلمت است می‌شناسیم و وجودش
 را تصدیق می‌کنیم.

اگر خورشید بر یک حال بودی	شعاع او بیک منوال بودی
ندانستی کسی کاین پرتو اوست	نبودی هیچ فسرق از سفز تا پوست
جهان جمله، فروغ نور حقدان	حق اندر وی ز پیدایی است پنهان
چه نور حق ندارد نقل و تحویل	نیاید اندر او تغیر و تبدیل

اینکه می‌گویند: تُعْرِفُ الْأَشْيَاءَ بِأَضْدَادِهَا (اشیاء بوسیله ضدهاشان شناخته می‌شوند) در مورد چیزهایی است که ما از
 راه حواس به وجود آنها پی می‌بریم.

اهل معرفت و عرفان می‌گویند حق تعالی از کثرت و شدت ظهور در خفا است او از این جهت مخفی است که
 هیچگونه غیب و افول و غروبی ندارد و هیچ چیز و هیچ جا از او خالی نیست.

در همین زمینه تمثیل بسیار عالی و لطیفی در ادبیات فارسی از زبان ماهی و آب آورده شده که خلاصه آن چنین است:

به دریایی شناور ماهی بود	که فکرش را چو من کسوتاهی بود
نه جان از تشنگی در اضطرابش	نه دل سوزان ز داغ آفتابش
در این اندیشه روزی گشت بی‌تاب	که می‌گویند مردم: آب، کو آب؟
کدامست آخر آن اکسیر جانبخش	که باشد سرغ و ماهی را روان‌بخش
گر آن گوهر متاع این جهان است	چرا یارب ز چشم من نهان است؟

آری، یک ماهی که همه عمر در آب زیسته و در راست و چپ و بالا و پایین و مبدأ و مقصد و مسیر خود جز آب چیزی
 ندیده است، چیزی را که درک نمی‌کند و او را نمی‌بیند و در وجودش شک می‌کند و ارزش آن را نمی‌یابد همان آب است.

جز آبش در نظر شام و سحر نه	در آب آسوده وز آبش خبر نه
مگر از شکر نعمت گشت غافل	که موج افکندش از دریا به ساحل
برو تا باید خورشید جهان تاب	فکند آتش به جانش دوری آب
زبان از تشنگی بر لب فتادش	به خاک افتاد و آب آمد به یادش

اما همین که لحظه‌ای از آب خارج شد و وارد دنیای غیر آب شد بوجود و ارزش و اهمیت آب پی می‌برد و آنرا
 می‌شناسد.

(به نقل از کتاب امدادهای غیبی نوشته استاد شهید مطهری)

مطابق جهان بینی مکتب وحی، جهان طبیعت و یا به تعبیر دیگر جهان شهادت، هستی خود را، حیات و نشاط خود را، خرمی و زندگی خود را از جهان غیب دارد این جهان به منزله کف است و آن جهان دریا.

در مکتب انبیاء در پرتو معرفی عالم غیب، از موجودات غیبی همچون ملائکه نام برده می شود که به اذن خدا دست اندرکار تدبیر و اداره این عالم هستند و فیض الهی به وسیله آنها جاری می شود. همچون میکائیل و عزرائیل که یکی واسطه روزی رساندن به موجودات این جهان است و دیگری ملک موت که موکل بر قبض ارواح است و برای هر یک از ایندو یاران و همکارانی است.

در لسان دین علاوه بر معرفی ملائکه به عنوان جنود غیبی الهی از حقایق غیبی دیگری که مجموعاً وجود یک سلسله نظامات معنوی و غیر مادی را در جهان هستی نشان می دهد، نام برده شده است.^۱

یکی دیگر از ارکان جهان بینی الهی، تقسیم جهان است به دنیا و آخرت. آنچه که تاکنون تحت عنوان جهان غیب طرح شد مربوط بود به جهانی برتر از این جهان، جهانی که سازنده این جهان و تدبیر کننده این جهان است. اگر چه از یک نظر جهان آخرت نیز غیب است و جهان دنیا شهادت، ولی منظور از جهان آخرت جهانی است که انسان به سوی آن بازگشت می کند.

اینهمه نشانه گستردگی و عظمت جهان هستی است که از دسترس شناخت محدود بشری خارج است. و پیامبران آمده اند تا از سرگستگی انسان در عرصه شناسایی جهان جلوگیری نمایند. آنان آمده اند تا در انسان آنگونه نگرش و بینشی نسبت به جهان هستی ایجاد نمایند که او بداند از کجا آمده است، در کجا منزل گزیده است و بسوی کجا ره خواهد سپرد. آنان آمده اند تا افق دید انسان را از محدوده جهان ماده بسی فراتر برده و تصویری از مجموع جهان هستی یعنی عالم غیب، دنیا و آخرت در مقابل او ترسیم کنند. پیامبران گوشیده اند تا بینش انسان را از محسوس تا معقول و از آشکار تا نهان و از محدود تا نامحدود بالا برند.

انسان در آینه مذهب

در پرتو چنین دریافتی از جهان هستی است که انسان معنایی ویژه می یابد و حقیقت انسان

۱ - در قرآن کریم مکرر از این حقایق غیبی با نامهای «عرش»، «کرسی»، «کتاب مسین»، «لوح محفوظ»، «ام الکتاب»، «کتاب مرقوم» و «کتاب مکتون» یاد شده است و ایمان به این حقایق، جزئی از ایمان اسلامی است.

در اینجا باید توجه داشت که منظور اصلی ما از طرح این موضوعات تنها تصویر عظمت جهان شناسی و جهان بینی مکتب وحی است نه تشریح و تفصیل آنها. باشد تا از طریق تذکر این حقایق، این هشجاری در ما ایجاد شود که جهان تنها منحصر به آنچه که می بینیم نیست. جهان بسی با عظمت تر از آنست که به تسخیر دانش بشری درآید. برای کسب آگاهی بیشتر می توان به تفسیر المیزان ذیل آیاتی که این کلمات در آن آیات آمده است رجوع نمود.

در آینه مذهب متجلی میگردد. انسان در مکتب پیامبران با انسانی که بشر از راه علوم می‌شناسد بسیار متفاوت است، معنی این انسان بسی گسترده‌تر است. انسانی که بشر از راه علوم می‌شناسد در میان دو پراتنز (تولد - مرگ) قرار دارد و قبل و بعد این پراتنرها را تاریکی فرا گرفته است و راز گذشته و آینده او از نظر علوم بشری مجهول است ولی انسان از دیدگاه مذهب این پراتنرها را ندارد، و آغاز و انجام او روشن است. انسان میان تولد و مرگ، آنچنانکه بشر می‌شناسد بسی سطحی‌تر است از آنچه پیامبران می‌شناسانند.

چیست دین، برخاستن از روی خاک تا که آگه گردد از خود جان پاک

تنها در پرتو تعالیم مکتب آسمانی است که انسان درمی‌یابد!

— جزئی از یک «کل» است به نام «جهان». یعنی نه تنها جزئی از طبیعت بلکه جزئی از جهان با آن ابعادی که شرح شد؛

— موجودی تصادفی نیست که بر اثر یک سلسله تغییر و تحولات کور جهان ماده بوجود آمده باشد بلکه یک موجود انتخاب شده و برگزیده است و بهمین دلیل مانند هر برگزیده دیگر «رسالت» و «مسئولیت» دارد، رسالت از طرف خدا و مسئولیت در پیشگاه او، رسالت جانشینی خدا در زمین و مسئولیت ساختن خویش؛

— او موجودیست نیمه ملکوتی و نیمه مادی؛

— دارای فطرتی خدا آشنا؛

— آزاد و صاحب اختیار؛

— آنچه که در آسمانها و زمین است مسخر اوست؛

— الهام شده به خیر و شر؛

— وجودش از ضعف و ناتوانی آغاز می‌شود و به سوی قوت و کمال سیر میکند و بالا میرود؛

— جز در بارگاه الهی و جز با یاد او آرام نمی‌گیرد. و جز به رضوان او راضی نمی‌شود؛

— ظرفیت علمی و عملیش نامحدود است، یعنی برای تکامل وجودی او نقطه پایانی

نمی‌توان قائل شد؛

— از شرافت و کرامتی ذاتی برخوردار است؛

— او برای این آفریده شده است که تنها خدای خویش را پرستش کند و فرمان او را

بپذیرد، و اگر خدای خویش را فراموش کند خود را فراموش میکند و نمی‌داند که کیست؟ و

برای چیست؟ و چه باید بکند و کجا باید برود؟

— او همینکه از این جهان برود و پرده تن که حجاب چهرهٔ جان است دور افکنده شود، بسی

۱ - مشروح این بحث را میتوان در کتاب انسان در قرآن استاد شهید مطهری مطالعه نمود.

حقایق برتر و پوشیده که امروز بر او نمان است بر وی آشکار میگردد؛
— همانگونه که وجود انسان محدود به زندگی در جهان طبیعت نیست و حیات او در جهان
آخرت باقی است عمل انسان نیز باقی است؛

— هیچ عملی اگر چه بسیار جزئی و کوچک باشد از بین نمی‌رود. رابطه جهان و انسان،
رابطه عمل و عکس‌العمل است و جهان نسبت به نیک و بد انسان بی تفاوت نیست. پاداش،
کیفر، امداد^۱ و مکافات در همین جهان علاوه بر آنچه در آخرت خواهد آمد وجود دارد.
اما همین انسان در عین حال که حامل ارزش‌هایی همچون جانشینی خدا در زمین و
امانت‌داری از جانب اوست اگر در بعد حیوانی خویش فروماند و به ایمان دست نیابد حریص
است و خونریز، بخیل است و کافر و بلکه از حیوان فروتر و گمراه‌تر است. آمیختگی دو بعد
ملکوتی و مادی در وجود او پیچیدگی خاصی به او بخشیده است و راه هدایت و رشد او را بسیار
ظریف و باریک می‌سازد. او اگر چه استعداد رسیدن به همه کمالات و ارزشها را داراست اما
چنین نیست که همه این کمالات بطور یکجا در وجود او ظهور و بروز داشته باشد بلکه انسان
بمانند زمین حاصلخیزی است که بذر آن کمالات و ارزشها را در دل خود دارد و باید در اثر تربیت
و مراقبت ویژه‌ای، این بذرها به یک بوستان تبدیل شود، آن تربیت و مراقبت چیزی جز تعالیم
انبیاء نیست و نوری که باید بر این زمین بتابد و گرمی بخشد و سرسبزی ببار آورد چیزی جز همان
نور ایمان نیست.

اگر این تربیت و مراقبت ویژه نباشد و نور ایمان به وجود انسان گرمی و روشنائی نبخشد
سرزمین وجود وی همچون شبستانی سرد و ظلمانی و منجمد و بی‌روح خواهد شد که هیچ بذر
فضیلتی را در دامان خود نمی‌پرورد و جز تیرگی جهل و حرص، و انجماد بخل و خودپرستی
نمری به بار نمی‌آورد.

قدری تأمل در تصویری که انسان در آینه مذهب می‌یابد بار دیگر این امر را بر ما روشن
می‌سازد که شناسایی چنین موجود پیچیده‌ای با این گستردگی و عظمت و با این گستره جولان و
تحول که گاه از حیوان پست‌تر و گاه از فرشته برتر می‌شود تنها از عهده مکتب آسمانی ساخته
است و تربیت این موجود نیز تنها در پرتو تعالیم انبیاء امکان‌پذیر است.

دعوت دین به خودآگاهی

از آنجا که تا انسان به شرافتها و کرامتها^۲ و استعداد خویش بر دستیابی به کمال بی‌نهایت

۱ — رجوع شود به کتاب امدادهای غیبی تألیف استاد شهید مطهری، صفحه ۹۰.

۲ — در فرهنگ دینی تعییرات شگفتی در زمینه والایی و گرانقدری جوهر انسانیت آمده است، از جمله اینکه هیچ
چیز در جهان خلقت ارزش جایگزینی با این امانت الهی را ندارد و شایسته نیست این سرمایه عظیم جز در راه تحصیل

پی نبرد نمی تواند با شور و امید در راه پرییج و خم کمال طی طریق نموده به سر منزل کمال یعنی قرب الهی و رضوان حق تعالی نائل شود لذا یکی از مهمترین و اساسی ترین وظایف انبیاء هدایت انسان به خودشناسی و «خودآگاهی» است بیاناتی همچون:

«مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ اِنْتَهَى اِلَى غَايَةِ كُلِّ مَعْرِفَةٍ وَ عِلْمٍ»

امام علی (ع)

«هر کس که خود را بشناسد پس به تحقیق به نهایت هر علم و معرفتی دست می یابد.»^۱

«لَا تَجْهَلُ نَفْسَكَ فَإِنَّ الْجَاهِلَ بِمَعْرِفَةِ نَفْسِهِ جَاهِلٌ بِكُلِّ شَيْءٍ»

امام علی (ع)

«نسبت به خودت غافل و جاهل نباش که هر شخص ناخودآگاهی به همه چیز ناآگاه است.»^۲

نشانه‌ای روشن از اهمیت مسئله خودشناسی و خودآگاهی از دیدگاه تعالیم مذهبی است. بر این اساس یکی از اختلافات مهم مکاتب بشری با مذهب روشن میشود و آن اینکه مکاتب بشری حرکت خود را غالباً با غفلت از «خود» و توجه به جهان بیرون از خود - جهان طبیعت - شروع میکنند در حالیکه مذهب حرکتی هم به سوی «خود» دارد و هم به بیرون از «خود». اولی مکتب خود فراموشی و غیر آگاهی است و دومی مکتب «خودآگاهی» همراه با «جهان آگاهی» است.

رضوان الهی صرف شود. به عنوان نمونه تنها به ذکر چند عبارت اکتفا میشود.

وَلَيْسَ الْمُنْتَجِرُ أَنْ تَرَى الدُّنْيَا لِنَفْسِكَ تَمَنًّا - و چه بد معامله‌ای است که تو (ای انسان) جهان را با خود برابر بدانی و جهان را به بهای انسانیت خویش بخری «خطبه ۳۲ نهج البلاغه»

امام صادق می فرماید: همانا با خویشتن گرانها و انسانیت گرانقدر خودم در همه هستی تنها یک چیز را قابل معامله می دانم و آن پروردگار است «بحار الانوار - بخش شرح حال امام صادق»

و بهمین جهت است که قرآن می فرماید: إِنَّ الْخَاسِرِينَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ - همانا زیانکار کسی است که خود را باخته است «سوره زمر: آیه ۱۵»

۱ و ۲ - در این دو حدیث شریف (که به نقل از کتاب نفیس غُرُرُ الْحِكْمِ و دُرُرُ الْكَلِمِ آمده است) همانگونه که ملاحظه می شود به معرفت نفس آنقدر اهمیت داده شده که تحصیل آن هم ارز دست یافتن به نهایت هر معرفتی و عدم تحصیل آن برابر با جهل نسبت به هر چیز شمرده شده است. در توضیح بیان امام (ع) میتوان چنین گفت: چون معرفت نفس هم منتهی میشود به معرفت خداوند و هم منتهی میشود به معرفت معاد و تحصیل این دو معرفت بزرگترین سرمایه برای حیات انسانی است لذا هرگاه معرفت نفس بشکلی حقیقی حاصل شود پیوند انسان با مبدأ و معاد برقرار شده و سایر علوم نیز که وسیله رسیدن انسان به کمال است مورد استفاده قرار می گیرد و اما اگر انسان به چنین معرفتی نائل نشود بناچار از درک هدف و مقصود بازمانده و لذا تحصیل سایر علوم که تنها حکم وسیله را دارد بدون استفاده مانده و علم به آن علوم با جهل بآن مساوی میشود.

از نظر مکتب انبیاء انسان باید بداند:

از کجا آمده است؟

به کجا می‌رود؟

در کجا هست؟

چگونه باید باشد؟

چه باید بکند؟

آنگاه که انسان به این سوالات عملاً درست پاسخ گفت سعادت واقعی‌اش را هم در این

جهان و هم در آن جهان تأمین نموده است. حضرت علی (ع) در همین زمینه می‌فرماید:

«رَجِمَ اللَّهُ أُمَّرَةً عَرَفَتْ نَفْسَهُ وَعَلِمَ مِنْ أَيْنَ؟ وَفِي أَيْنَ؟ وَالِیَ أَيْنَ؟»

«خدا رحمت کند کسی را که خود را شناخت و دانست که از کجاست و در کجاست

و به سوی کجاست».

۱ - انسان برای اینکه بداند از کجا آمده است همانگونه که قبلاً گفته شد باید خدای خود را بشناسد و برای اینکه خدای خود را بشناسد باید در جهان و انسان به عنوان آیات آفاقی و آنفسی مطالعه کند و در عمق وجود و هستی تعمق نماید. و برای اینکه بداند به کجا می‌رود؟ باید در آنچه که تعالیم وحی آن را بازگشت به خدا می‌نامد یعنی معاد و حشر اموات، هر اسهای قیامت و نعمت‌های جاویدان و عذابهای سخت و احیاناً جاویدان آن و بالاخره مراحل و منازل که در پیش دارد تأمل کند و از آنها آگاهی یابد و بدانش اعتقاد پیدا کند و ایمان آورد و خدا را همچنانکه اول و نقطه آغاز موجودات می‌شناسد، آخر و نقطه بازگشت موجودات نیز بشناسد.

و برای اینکه بداند در کجا هست؟ باید نظامات و سنن جهان را بشناسد و مقام و موقع انسان را در میان سایر موجودات درک کند و خود را در میان موجودات باز یابد.

و برای اینکه بداند چگونه باشد؟ باید خُلق‌ها و خوبیهای انسانی را بشناسد و خودش را بر اساس آن خُلق‌ها و خوبیها بسازد.

و برای آنکه بداند چه باید بکند؟ باید یک سلسله مقررات و احکام فردی و اجتماعی را که مکتب وحی بر او عرضه میدارد، گردن نهد.

انسان مذهبی علاوه بر همه اینها همانگونه که در بحث «جهان در آینه مذهب» گذشت باید به جهان غیب و یک سلسله موجودات غیبی به عنوان مظاهر و مجاری اراده الهی در نظام هستی ایمان بیاورد. و هم باید بداند که خداوند متعال در هیچ زمانی بشر را که به هدایت آسمانی نیاز داشته است مهمل نگذاشته و یک عده افراد نخبه که پیامبران خدا و راهنمایان بشر بوده‌اند از طرف خداوند مبعوث شده و پیام الهی را به بشریت رسانده‌اند.

انسان در مکتب انبیاء به طبیعت به عنوان «آیت» و به تاریخ به عنوان یک «آزمایشگاه» واقعی که درستی تعلیمات پیامبران را نشان می‌دهد نظر می‌افکند.

بنابراین انسان در پرتو تعالیم الهی و در دعوت وحی برای یافتن شخصیت حقیقی خویش و دستیابی به خودآگاهی واقعی باید بر اساس برنامه فوق حرکت کند و به سیر و سلوک پردازد.

پرسش و پژوهش

- ۱ - آیا وجود نقص نسبی در دانش بشری به معنای اینست که انسان نمی‌تواند به علوم قطعی و یقینی دست یابد؟ توضیح دهید.
- ۲ - معنای علم‌زدگی چیست و چنین بینشی چه ارمغانی برای انسان‌ها به دنبال داشته است؟ علل این پیامدها را بطور خلاصه بیان نمائید.
- ۳ - با توجه به ناتوانی مکاتب بشری در هدایت انسان به سوی کمال و سعادت بر اساس چه اصولی ضرورت هدایت تشریحی را اثبات می‌نمائیم؟
- ۴ - مفهوم غیب و شهادت را توضیح داده و علت غیب بودن جهان غیب را تشریح نمائید.
- ۵ - تقسیمات جهان هستی را در مکتب وحی توضیح دهید و ارتباط میان جهان غیب و جهان طبیعت را بیان کنید. همچنین نقش انبیاء را در آشنا ساختن انسان با عالم غیب تشریح کنید.
- ۶ - با توجه به تصویر جهان در دو مکتب مادی و الهی، سیمای انسان را از دیدگاه این دو مکتب، باهم مقایسه کنید.
- ۷ - رابطه انسان و جهان در مکتب وحی چیست؟
- ۸ - ارزش‌ها و کمالاتی که برای انسان در مکتب وحی برشمرده شده است در چه صورتی در انسان ظهور خواهد کرد و آیا انسانهای تربیت شده در نظامی غیر از نظام وحی به آن کمالات دست خواهند یافت؟ چرا؟
- ۹ - در فرهنگ دینی تنها چه چیزی شایسته است تا گوهر حیات انسانی در راه آن صرف شود؟ بیان امام صادق (ع) در این زمینه چیست؟
- ۱۰ - انسان برای آنکه به خودآگاهی واقعی برسد باید به چه سوالاتی پاسخ دهد؟
- ۱۱ - امام علی (ع) در این زمینه چه فرموده است؟
- ۱۲ - در بر تو تعالیم وحی، انسان چگونه میتواند به هر یک از این سوالات پاسخ دهد؟

نیاز به مکتب آسمانی

(۲)

در درس سوم پس از اثبات نیاز انسان به هدایت تشریحی، برای درک هر چه بیشتر سیمای مکتب وحی، به بررسی ویژگی این مکتب در بعد جهان بینی پرداختیم. در آن بررسی روشن گردید که تصویر جهان و انسان از دیدگاه مذهب چیست و تفاوت های بنیادی آن با مکاتب بشری در کجاست. همچنین به مسئله بسیار مهم دعوت دین به خودآگاهی و اهمیتی که گوهر نفس انسان در مکتب وحی دارد اشاره گردید. حال در این درس میخواهیم به بررسی دومین ویژگی مذهب پیردازیم. لازم است تذکر دهیم که آنچه در این دو درس به عنوان ویژگیهای مکتب وحی برشمرده می شود بیانگر تمامی ویژگی ها و امتیازات مذهب نیست بلکه تنها به دو ویژگی مهم دین در ابعاد شناختی و تربیتی اختصاص دارد.

ب - ویژگی مکتب وحی در بُعد تربیتی

همانگونه که در درس پیش توضیح داده شد، انسان اگر چه مسجود فرشتگانست و حامل ارزش هایی همچون جانشینی خدا در زمین و امانت داری از جانب اوست، اما همه کرامت ها و کمالات انسان تنها به صورت یک سلسله استعدادها در وجود او قرار دارد و چنین نیست که هر انسانی خود بخود به این ارزش ها دست یابد، بلکه بروز این استعدادها نیازمند عامل مهم «تربیت»^۱

۱ - یک فرق اساسی میان انسان و سایر موجودات اعم از جماد و نبات و حیوان اینست که هر موجودی که با به جهان میگذارد و آفریده می شود همانست که آفریده شده است یعنی ماهیت و واقعیت و چگونگی هایش همان است که به دست عوامل خلقت ساخته می شود. اما برای انسان پس از آفرینش، تازه این مسئله مطرح است که او چگونه باشد و چه ماهیتی را دارا باشد. انسان تنها آن چیزی نیست که آفریده شده است بلکه آن چیزی است که مجموع عوامل تربیتی و از آن جمله اراده و انتخاب خودش، او را می سازد.

انسان از نظر ابعاد روحی و از نظر آنچه بعداً شخصیت انسانی او را می سازد موجودی بالقوه است یعنی پسند ارزش های انسانی در وجود او به صورت یک سلسله استعدادها نهفته است. به تعبیر دیگر همانگونه که یک هسته خرما استعداد درخت خرما شدن را دارد و از اینجهت گفته می شود که هسته خرما بالقوه یک درخت خرما است، انسان نیز در ابتدای تولدش استعداد انسان شدن را داراست و انسان بالقوه است. یعنی او هنوز انسان نیست بلکه تنها از نظر ساختمان

است.

«تربیت» یعنی پرورش دادن و شکوفا نمودن استعدادهای درونی یک شیء. در اینجا این سؤال مطرح است که اگر انسان بخواهد از حد حیوانیت فراتر رفته و استعدادهای انسانی و ارزش‌های الهی او شکوفا شود، بر اساس چه نظامی باید تربیت شود؟ اهدافی که در یک نظام تربیتی در زمینه پرورش وی مورد توجه است باید دارای چه خصوصیات باشد؟ علاوه بر آن چه شخصی و با چه ویژگی‌هایی شایستگی آن را دارد که مربی انسانها باشد؟

خصوصیات هدفهای تربیتی مکتب وحی

اینجاست که اختلاف اساسی دیگری میان مکاتب بشری و مکتب انبیاء ظهور می‌کند و آن اختلاف اینست که مکتب انبیاء به دلیل بهره‌مندی از تعالیم الهی، با آگاهی بر تمامی نیازها و استعدادهای انسان و همچنین با توجه به تمامی واقعیت‌های جهان هستی، انسان را به سوی اهداف و کمالاتی هدایت می‌کند که آن اهداف و کمالات دارای سه خصوصیت مهم است:

۱ - آن اهداف و کمالات، واقعی است بدین معنی که تحقق آن اهداف در جهان خارج امکان پذیر است.

۲ - خواسته فطری انسان است و انسان با یک میل ذاتی و کشش و عشق درونی متوجه



جسمانی و ظاهری، انسان است، نه از نظر ابعاد روحانی و ارزشهای انسانی. بذریه این ارزش‌ها و ابعاد روحانی وجود انسان تنها در پرتو تربیتی ویژه و زوده شدن آفت‌های راه، تدریجاً از زمینه وجود انسان سر برمی‌آورد و همین‌ها هستند که فطرت انسان را تشکیل میدهند و وجدان فطری و انسانی انسان را می‌سازند.

به بیان دیگر انسان از نظر ساختمان روحی و معنوی یک مرحله از ساختمان جسمانی خود عقب‌تر است. اعضای مختلف بدن انسان همچون مغز و قلب و دستگاه گوارش و... در رحم مادر به وسیله عوامل طبیعی ساخته و پرداخته می‌شود ولی ابعاد روحی و معنوی و ارکان شخصیتی انسان در مرحله بعد از رحم باید رشد داده شود و پایه‌گذاری گردد. اینجاست که نقش عوامل مختلف تربیتی و از جمله اراده انسان به عنوان معمار و مهندس شخصیت انسان، ظهور می‌نماید.

بنابر این هر موجودی غیر از انسان میان خودش و ماهیتش تصور جدایی غیرممکن است و هر چیزی همانست که آفریده شده است و لذا امکان مسخ و از خود بیگانگی در این موجودات راه ندارد. یعنی امکان ندارد که یک درخت سیب ماهیت خاص خود را از دست داده و تبدیل به درخت کاج شود و یا یک حیوان مانند گرگ خصلتها و خصوصیات ویژه یک گرگ را از دست بدهد و صفات یک گوسفند را پیدا کند. اما در مورد انسان امکان این جدایی وجود دارد. انسان تنها موجودی است که میان خودش و ماهیتش یعنی میان انسان و انسانیتش امکان جدایی و فاصله هست. ای بسا انسانها که به انسانیت نرسیده و در مرحله حیوانیت باقی مانده‌اند مانند برخی از انسانهای بدوی و وحشی، و بسا انسانها که مسخ شده و به ضد انسان تبدیل شده‌اند مانند اکثر تمدن‌نماهای اروپایی و آمریکایی.

نتیجه آنکه انسان موجودی است نیازمند تربیت. تربیتی که همه استعدادهای روحی و روانی انسان را رشد دهد و آفات مسیر رشد را بشناسد و چگونه دفع آن آفات را نیز بداند.

آن اهداف و کمالات است.^۱

۳ - در برگیرنده همه نیازهای وجود انسان و رشد دهنده و شکوفا کننده همه استعدادها و ارزش‌های روحانی اوست.

ولی مکاتب بشری به دلیل ناتوانی‌ای که نسبت به شناسایی جهان هستی و ماهیت انسان و ارزش‌های وجودی او دارند، اهداف و کمالاتی را برای انسان مطرح می‌سازند که یا کاذب است و منطبق بر نظام جهان و خواسته‌های فطری انسان نیست و یا اگر در ابتدا موافق با طبع انسان است به دلیل عدم توافق با همه ابعاد و وجوه شخصیت انسان، آن هدفها شکلی ناقص داشته نمیتواند انسان را به سر منزل کمال برساند.

به عنوان نمونه هرگاه هدف اصلی در یک مکتب تأمین رفاه مادی انسان باشد - چنانکه اکثر مکاتب‌های بشری و بخصوص مکتبهای مادی چنین هدفی را دنبال می‌کنند - میتوان نارسایی‌های این هدف را بر اساس اصول فوق چنین بازگو کرد:

اولاً نظام خاص جهان طبیعت که همه امور آن محدود و موقتی است و تحصیل هیچ هدفی در این نظام خالی از رنج و زحمت نیست اجازه تحقق چنین هدفی را به انسانها نمیدهد. از یکطرف انسانها باید زحمت فراوانی متحمل شوند تا بتوانند شرایط یک زندگی مرفه را فراهم آورند که باید گفت تا این مرارتهای و رنجهای استی از رفاه نیست و از طرف دیگر هنگامیکه شرایط لازم، تحصیل شد تازه این رفاه زودگذر خواهد بود چرا که دنیا دار تغییر و فنا است. جسم انسان، سلامتی و جوانی او بزودی دچار فرسودگی و زوال خواهد شد و علاوه بر آفات طبیعی از قبیل سیل، زلزله و بیماری و غیره مسئله بزرگی همچون مرگ به عنوان نقطه پایانی بر حیات دنیوی انسان در پیش است. اگر اندکی در این باره دقت شود ملاحظه خواهد شد آنچه که در این دنیا امکان تحقق دارد نوش همراه با نیش و لذت همراه با رنج است آنهم در دوره‌ای بسیار کوتاه و موقت.

ثانیاً این هدف، خواسته حقیقی انسان نیست. درست است که انسان در طلب سعادت است

۱ - البته باید توجه داشت که امکان ندارد امری مورد خواست طبیعی و فطری انسان باشد و در عین حال تحقق آن در جهان خارج امکان‌پذیر نباشد. همچنانکه مثلاً میل به غذا در انسان هیچگاه بدون وجود مواد غذایی متناسب با دستگاه گوارش انسان نبوده است و وجود سایر امیال و کشش‌های فطری انسان نیز بدون فراهم بودن زمینه تحقق آنها در جهان، عقلاً محال است چرا که وقوع چنین امری خلاف حکمت و رحمت آفریدگار حکیم و رحیم خواهد بود. ایجاد تشنگی و نیاز نسبت به چیزی در انسان بدون خلق آن چیز به منزله ایجاد سراب است که انسان هرچه بکوشد به آب گوارایی نرسد و بدیهی است که چنین عملی شایسته حق تعالی نیست و بر خلاف اصل هدایت عامه است. توجه به این نکته خود میتواند کلیدی باشد برای دریافت بسیاری از معرفتها. از جمله آنکه میل به جاودانگی و خلود در انسان هیچگاه نمیتواند امری گزاف باشد و نشانه آنستکه حیات انسان محدود به حیات دنیوی نبوده و در پی این جهان، جهانی دیگر در پیش است. در این باره در بحث معاد نیز اشاراتی خواهیم داشت.

ولی این سعادت، مادی نمیتواند باشد چرا که هیچگاه هیچ هدف مادی اعم از مقام، ثروت و شهرت هر چند بزرگ هم که باشد نتوانسته است طبع بی نهایت جوی انسان را ارضا نماید. انسان مادام که در طلب یک هدف مادی است رسیدن به آن هدف برایش هیجان آور و شیرین است اما همینکه به آن رسید، می یابد که این هدف آن چیزی نیست که همه نیازهای او را پاسخگو باشد. برای یک دانش آموز قبول شدن در دانشگاه و تحصیل در یک رشته معتبر بسیار دل انگیز است تا حدی که شاید وی سالها در تب و تاب رسیدن به این هدف بسر برد اما همینکه به این هدف رسید درمی یابد که ظرف طلب و کشش او بسی وسیع تر و پردامنه تر از آنستکه این هدف بتواند آنرا پر نماید و لذا راضی نمی شود و آرام نمی گیرد.

ثالثاً این هدف تأمین کننده همه نیازها و رشد دهنده همه استعدادهای انسان نیست. یکی از مهمترین کشش های وجود انسان، میل به جاودانگی است و کشش مهم دیگر در وجود انسان میل به کمال و تعالی است، این هر دو هیچگاه با رفاه مادی قابل جمع نیستند. انسان مرفه از آنجهت که رفاهش را موقتی و پایان پذیر می بیند و حیاتش را تا لحظه مرگ می شمرد همواره در اضطراب است. هر گاه که نظرش از رفاه موجود به سوی پایان زندگی جلب می شود دردی جانکاه و غمی پایان ناپذیر عمق جانش را فرا میگیرد زیرا که در مقابل نیاز او به تحصیل سعادت دائمی پاسخی دریافت نمیکند و همچنین از آنجا که رفاه طلبی نقطه مقابل کمال جویی است هیچگاه طعم تعالی و کمال را در جانش نمی چشد. آنچه که زائیده و محصول رفاه است رخوت است و سستی نه رشد و بالندگی.

با توجه به توضیحات فوق به خوبی میتوان دریافت که اگر هدف زندگی، جوابگوی همه نیازهای انسان و رشد دهنده همه استعدادهای او نباشد نه تنها ماهیت انسانی او را تحقق نخواهد بخشید بلکه خود آن هدف ناقص نیز به مانند آفتی از رشد استعدادهای دیگر انسان جلوگیری نموده و آنها را سرکوب می نماید. رعایت اصل توازن و تعادل در رشد ابعاد مختلف وجود انسان عاملی مهم در حفظ حیات انسان و شادایی و سلامتی او خواهد بود. هرگاه رشد انسان تنها در برخی از ابعاد صورت بگیرد سرنوشتی جز بیماری و ناهنجاری بدنبال نخواهد داشت. نوزادی را در نظر بگیرید که تنها از ناحیه یکی از اعضا مثلاً گوش و یا چشم رشد نماید. آیا سرنوشتی جز مرگ در انتظار این نوزاد خواهد بود؟ اینگونه رندهای ناهنجار رشدی سرطانی و مرگ زاست.

بنابراین همانگونه که اندامهای مختلف بدن انسان یک ارتباط دقیق و حساب شده با هم دارند و باید رشدی هماهنگ داشته باشند، ابعاد روحی و روانی انسان نیز دارای ارتباطی بسیار دقیق و ظریف با هم هستند. ابعاد روحی و روانی انسان یک کل تجزیه ناپذیر است. اراده انسان در ارتباط با آگاهی و علم وی و این دو در ارتباط با عواطف و خصلتهای اخلاقی و هر سه

در ارتباط با خلاقیت و هنر و این مجموعه در پیوند با عشق و پرستش در انسان است. همه از هم تأثیر پذیرفته و در رشد و یا تضعیف یکدیگر مؤثرند. لذا رشد همه این ابعاد در انسان لازم و ضروری است. اینجاست که تنها مکتب وحی بدلیل اطلاع بر تمامی استعدادهای انسان میتواند رشدی متعادل به انسان ببخشد و انسان را از یک بعدی شدن و رشدهای سرطانی موجود در مکاتب بشری نجات بخشد. در چنین تربیتی که جز تربیت دینی نمیتواند باشد، ترس و تهور به شجاعت، خودخواهی به ایثار، شهوت به عفت، تکبر به کرامت نفس، غرور به عزت نفس، بخل و امساک به سخا و جود تبدیل شده و در یک کلمه انسان، انسان می‌شود.

بعثت و شورآفرینی

بنابر توضیحات فوق، مکتب انبیاء برخلاف سایر مکاتب بشری بواسطه هدایت انسان بسوی اهدافی که از یکطرف هماهنگ با نظام هستی است و از طرف دیگر منطبق با ساختمان روحی و جسمی اوست در صحنه وجود انسان بعثت و رستاخیزی به وجود می‌آورد که همه استعدادهای او را برانگیخته به شکوفایی می‌رساند و انقلابی عظیم در عمق جان انسان برپا می‌کند. انقلاب و رستاخیزی که کم‌کم رشد نموده دامن اجتماع را فراگرفته و از مرحله بعثت و انقلاب فردی به مرحله بعثت و انقلاب اجتماعی منتهی می‌شود. بعثت و انقلابی در تمامی ابعاد جامعه.

در این مکتب از یک طرف والاترین هدف و بلکه تنها هدف قرب به خداست. یعنی همان ذات کامل نامتناهی که آفریننده همه استعدادها و ارزش‌های وجود انسان است. و از طرف دیگر هر استعداد روحی انسان همچون علم‌طلبی، قدرت‌جویی، زیبایی‌خواهی، کمال‌جویی، عشق و پرستش و.... بدلیل نامتناهی بودنش نشانی از خداجویی انسان دارد چرا که او عالم مطلق، قادر بی‌همتا، جمیل بی‌مثال، کمال محض و معبود حقیقی است. در واقع در مکتب انبیاء هم هدف حق است و هم نیاز و کشش انسان بسوی این هدف حق است و واقعی. کشش‌های نامتناهی انسان جز در پیوند با خدا و جز در طلب او به مطلوب حقیقی خویش نخواهد رسید و اساساً در پیوند انسان با خداست که همه استعدادهایش به فعلیت خواهد رسید و تربیت لازم را خواهد یافت چرا که او «رب العالمین» است. در پرتو تربیت الهی است که در دل فرد و جامعه بعثت و انقلابی در جهت شکوفا ساختن همه استعدادهای انسان به وقوع می‌پیوندد و به جامعه حرکتی از سرشوریدگی و عشق و ایمان به الله می‌بخشد.

انسان مذهبی چون میداند که کیست، کجاست و به کجا میرود لذا دچار پوچی و سرگشتگی نیست. زندگی در نظر او که هم خودآگاه است و هم خداآگاه معنا و چهره‌ای دیگر می‌یابد. قیافه جهان در نظر او تغییر می‌یابد و عناصری علاوه بر عناصر محسوس در ساختمان جهان به وی

ارائه میشود. جهان خشک و سرد مادی به جهانی جاندار و باشعور و آگاه تبدیل می‌شود. اینچنین انسانی از آنجهت که جهان را هدفدار و هدف جهان را خیر و کمال می‌داند نسبت به نظام هستی و قوانین آن خوشبین است و از روشندلی و اطمینان خاطر و آرامش باطنی خاصی برخوردار است.

تربیت مذهبی بواسطه آنکه همه ابعاد انسان را رشد میدهد نه تنها اندیشه‌ها را نیرو می‌بخشد و عقلها را اقناع میکند، بلکه در دل انسان شور زندگی می‌افکند و شوق حیات را در ژرفای روح او زنده میکند. با حرکت میدهد و زندگی‌اش را قداست می‌بخشد. و این از ویژگیهای مکتب آسمانی است که حوزه گرایش آدمی را از عالم تنگ خاکی فراتر میبرد و تا سرحد عالم ملکوت گسترش می‌دهد و در انسان ایمان می‌آفریند.

بنابر این دین و مکتب آسمانی که انسان را به سوی خدا می‌خواند برخلاف مکتب‌های بشری ریشه در عمق جان پیروان خود دارد. دلها را به شوق و امیدارد و به زندگی انسان رنگ ملکوتی میدهد و لطف و صفای معنوی خاصی می‌بخشد. اینستکه عظیم‌ترین عواطف عالی انسانی و عمیق‌ترین شور و عشق و شیدایی همواره تعلق به ایمان مذهبی داشته است و اصولاً دین و ایمان مذهبی همواره یک امر دل بسته درونی انسانها بوده و هست.

سرمشق تربیت

علاوه بر نیاز انسان به برنامه تربیتی همه جانبه‌ای که رشد دهنده تمامی استعدادهای فطری او باشد یک نیاز اصیل و اساسی دیگر نیز برای انسان وجود دارد که جز از طریق شخصیت‌های آسمانی تأمین نمیشود. بدین معنی که انسان برای رسیدن به کمال و جودی خویش، نیازمند به سرمشق و الگو است. نیازمند به یک انسان نمونه و ایده‌آل است که تمامی ابعاد انسان کامل در وجود او عینیت یافته و مظهر اعلائی انسانیت باشد. بطوریکه پیروی از او، انسان را در مسیر رشد و اعتلای شخصیت حقیقی‌اش پیش برد. بدون دسترسی به چنان مثل اعلائی انسانیت، و بدون شناخت چنان انسانهای پیشرو که بتوانند «امام» و «رهبر» انسانها بسوی حق و کمال باشند، سازندگی کامل شخصیت انسانی، امری ناممکن است.

به بیان دیگر از آنجا که انسان باید با اراده خویش در مسیر کمال قدم بردارد و در این راه باید از بسیاری از هواها و امیال نفسانی خود صرف نظر نماید لذا نیازمند به محرکی نیرومند و جاذبه‌ای قوی است. این جاذبه از دو طریق باید تأمین شود، هدف و الگو. همانگونه که لازمست یک نظام تربیتی با ارائه هدفهایی که خواسته فطری و درونی انسان است شوق حرکت و عشق به مقصد را در آدمی ایجاد نماید همچنین لازمست با ارائه الگوی انسان کامل در چهره یک مربی دلسوز، عشق و محبت را بین انسان و مربی خویش برقرار سازد.

در پرتو محبت و ارادت قوی به رهبر و مقتدا است که انسان قادر خواهد بود سختی‌های راه را پشت سرگذارد و جلوه‌های کمال خویش را که ~~بسی~~ از طی راه به آن دست خواهد یافت هر لحظه در وجود الگو و مربی خویش مجسم ببیند بدیهی است که در چنین حالتی پیوند میان انسان و کمال مطلوب خویش هر چه قوی‌تر شده و از مرز آرزو و خیال فراتر رفته شکلی واقعی و حقیقی می‌یابد.

از طرف دیگر با وجود الگو در متن جامعه، امکان تحریف و یا کم رنگ شدن هدف ~~در اصل~~ راه و انحراف از مسیر و بازماندن از مقصد از بین می‌رود.

گرچه مکتب‌های گوناگون در زمینه انسان‌شناسی و معیارهای انسانیت بحثها کرده‌اند اما هیچ‌یک از آنها نتوانسته‌اند حتی یک نمونه از انسان کامل و انسانیت حقیقی را به جوامع بشری عرضه کنند تا رهبر و مقتدای انسان در راه کمال باشد. بلکه برعکس اغلب صاحبان مکتب‌ها، خود به صورت‌های گوناگون به لغزش‌ها و نقص‌ها و نارسائیهای خویش اعتراف کرده‌اند. تنها در مکتب آسمانی است که در اثر تربیت الهی، شخص «نسی» خود الگو و نمونه انسانیت حقیقی و انسان ایده‌آل است.

در مکتب‌های بشری، هر چه در باره انسان و کمال او گفته شده است، همگی در مقام لفظ و گفتار بوده و در عمل پیاده نشده است اما انبیاء قبل از آنکه دیگران را اندرز دهند و ارشاد نمایند، نخست خود را از هر عیب و نقصی مبرا می‌سازند (اصل عصمت) و نتیجه نهائی برنامه تربیتی خویش را در قالب وجود خود نشان میدهند. اینستکه در ساختن انسانهای نمونه و تربیت دیگران نیز توفیق می‌یابند. در مکتب انبیاء رابطه میان انسان و نبی و امام یک رابطه عادی نیست بلکه رابطه محب است و محبوب، رابطه مرید است و مراد. شکوه عشق و ایثار و از خودگذشتگی بدان گونه که در مکتب وحی میان امت و رهبر وجود داشته است، در هیچ مکتبی دیده نمی‌شود.

ایمان پشتوانه عمل

میدانیم که درک و تشخیص تکلیف برای عمل به آن کافی نیست. بعد از درک وظیفه، نیروئی لازم است تا انسان را وادار به عمل نماید، زیرا هنگامی که میان تکلیف از یک سوی، و امیال و منافع شخصی و خودخواهی‌های انسان از سوی دیگر تعارض پیش آید آدمی نمی‌تواند سهولت جانب تکلیف را گیرد و پا بر روی امیال و هوسهای خویش گذارد.

سودجویی، هوس‌ها و خودخواهی‌ها در درون انسان پایگاهی بس مستحکم دارند. مقاومت در برابر آنها نیازمند نیروئی عظیم‌تر و پایگاهی محکم‌تر است تا آدمی بتواند در برابر طسوفان شهوات و خودپرستی‌ها ایستادگی نماید و تسلیم امیال نابجای خویش نگردد.

۱ - رجوع شود به کتاب جاذبه و دافعه علی (ع) تألیف استاد شهید مطهری بخش «شعاع مکتب محبت و عشق»

مکتب‌های بشری برای غلبه بر امیال و خواسته‌های حیوانی انسان، به دو عامل متوسل میشوند:

۱ - وجدان

۲ - قانون

وجدان را پشتوانه اخلاق و قانون را ضامن بقاء نظام اجتماعی می‌شمارند و جز این دو، وسیله دیگری در اختیار ندارند.

با توجه به آنچه که در تحلیل ماهیت انسانی مطرح شد معلوم گردید مادام که انسان در پرتو یک هدایت و تربیت صحیح کمال رشد خود را بدست نیاورد و به ایمان الهی دست نیابد همچنان در بعد حیوانی خویش متوقف بوده جز به خود و منافع خود نمی‌اندیشد و بنابر این نیروی وجدان نیز در وجود او شکوفا نمیشود. لذا همچنانکه تجارب بیشمار نیز ثابت کرده است وجدان در صورتیکه متکی بر ایمان مذهبی نباشد، نیروئی بس ضعیف است که سهولت تخدیر میشود و ندای آن به گوش‌ها نمی‌رسد. امروزه که بسیاری از انسانها در خارج از حاکمیت دین آسمانی بسر می‌برند، چرا نیروی وجدان آنانرا از اینهمه فساد و انحطاطی که دامگیر بشریت است نجات نمیدهد و با سرزنش‌ها و ملامت‌های خود، این دل‌های مدفون در لابلای نفسانیات و خودخواهیها را بیدار نمیگرداند؟

حقیقت اینست که انسان محکوم امیال و هوسها، راه فرار از زیر بار سرزنشهای وجدان را آموخته و سهولت میتواند آنرا خواب کند و از حوزه زندگانی خویش خارج سازد. و اما قانون؛ شکست تمامی نظامهای حقوقی و قانونی و بین‌المللی در کنترل امیال سرکش انسانها و محدود ساختن آنها در محدوده طبیعی خویش، برای نشان دادن ناتوانی قانون کافی است. قانون در صورتیکه فاقد یک ضمانت اجرایی قوی و مطمئنی باشد نمی‌تواند علاوه بر بیرون، از درون نیز حافظ حدود مقرر گردد و لذا سرنوشتی بهتر از این نخواهد داشت. قدرت قانون اگر هم به حداکثر رسد، باز دایره نظارتش از ظواهر امور تجاوز نمی‌نماید و در درون انسانها راه نمی‌یابد و این بزرگترین نقص نظامهایی است که منحصرأ تکیه بر قانون دارند و از تسخیر دلها عاجز و ناتوانند.

قانون هنگامیکه از پشتیبانی و نظارت ایمان محروم باشد نه تنها وسیله احقاق حق ضعیفان و محرومان نخواهد بود بلکه وسیله‌ای خواهد شد در دست قدرتمندان برای پایمال کردن حقوق محرومان و ستمدیدگان. یعنی اگر چه هر قانونی بنام دفاع از ضعیفان وضع میشود اما همچنانکه در جوامع امروزی دیده میشود، در نهایت نتیجه‌ای جز تثبیت سلطه قدرتمندان و صاحبان زر و زور در بر ندارد. اما قانون الهی که از مصدر علم و حکمت خداوندی صادر گردیده جز اجرای عدالت کامل و احقاق حقوق حقیقی انسانها منظور دیگری در بر ندارد و بهمین جهت فاقد رنگ قومی، ملی، نژادی، طبقاتی و غیره است.

علاوه بر آن در صورتیکه قانون پشتیبانی چون ایمان نداشته باشد، فرار از جنگ آن بخصوص برای صاحبان قدرت امری مشکل نخواهد بود.

نتیجه آنکه، نفس حیوانی (نفس اماره) دشمن درونی بزرگی است و مهار کردن آن محتاج قدرت معنوی عظیمی است که سر تاسر وجود آدمی را فرا گیرد و بر گوشه و کنار هستی انسان فرمان براند و دل بسته درونی او باشد. این قدرت عظیم معنوی، جز ایمان مذهبی که در پرتو تربیت دینی حاصل می‌شود چیز دیگری نمیتواند باشد.

رسول باطنی

آنچه که تاکنون تشریح گردید در زمینه اثبات نارسایی قوای فکری و علمی و عملی انسان در هدایت همه‌جانبه خویش و نیاز او به یک مکتب آسمانی بود. اینک می‌خواهیم ببینیم که آیا این نارسایی قوای انسان به معنای تعطیل نیروهای او و از جمله قدرت تعقل اوست و آیا آنچنانکه برخی پنداشته‌اند میان اصول و قواعد دین آسمانی و مبانی عقلی و استنتاجات آن تضاد و ستیزی وجود دارد؟

در معارف اسلامی از عقل به «رسول باطنی» و از نبی به «رسول ظاهری» تعبیر گردیده است و این خود میرساند که در بینش اسلامی، عقل و وحی، و علم و دین دو چیز مخالف هم که قبول یکی مستلزم نفی دیگریست، نمی‌باشند. هر دو موهبتی است از عالم الوهیت به عالم انسانی تا با اتحاد و پیوند آندو، کشتی حیات بشری بر دریای پرتلاطم زندگانی این جهانی به ساحل نجات و سر منزل نهائی رهنمون گردد.

اگر نیروی عقل را به ناخدای کشتی حیات انسان تشبیه کنیم، آموزش‌های رسیده از طریق وحی نیز بسان قطب‌نمایی است که باید جهت حرکت را تعیین و با همکاری و مشارکت آیندو، حرکت بسوی هدف زندگی صورت پذیرد. بهمین علت، تعالیم آسمانی در مواردیست که یا عقل و دانش بشری در آنجا بکلی عاجز و ناتوان است و یا نیاز به راهنمایی کلی و نشان دادن خط صحیح حرکت دارد و گر نه در مواردیکه عقل و اندیشه بشری به تنهایی میتواند گره از حل مشکلی بگشاید، تعالیم آسمانی تکلیف را متوجه خود انسان نموده است تا با بکار بستن نیروهای درونی خویش، در مسیر تکامل و حل مشکلات خویش گام بردارد، نظیر تحصیل علوم و فنون مختلفه و کشف درمان بیماریها و بسیاری از مسائل مربوط به زندگانی فردی و اجتماعی.

با این بیان، انبیاء وظیفه داشته‌اند چراغی بر سر راه اندیشه بشری فرادارند تا از تاریکی‌های تحیر و سرگستگی خارج شود و در روشنایی‌های هدایت آسمانی، با شتابی افزونتر در جهت کشف حقایق گام بردارد و از آفات راه در امان باشد.

قطره دریاست اگر بادریاست ورنه او قطره و دریا، دریاست

پرستش و پژوهش

- ۱ - چرا انسان موجودی است نیازمند تربیت؟
- ۲ - هدفهای مورد نظر در یک نظام تربیتی باید دارای چه مشخصاتی باشد؟
- ۳ - چرا تنها مکتب وحی میتواند انسانها را در مسیر سعادت حقیقی تربیت نماید؟
- ۴ - با توجه به پاسخ سؤال دوم، توضیح دهید که چرا اعراض از دنیا و انزواطلبی نمیتواند به عنوان یک هدف تربیتی انسانها را در مسیر کمال حقیقی و تحصیل سعادت واقعی سوق دهد؟
- ۵ - در نظام تربیتی وحی، والاترین هدف چیست؟ در پرتو چنین نظامی چه آثاری در زندگی انسانها در بعد فردی و اجتماعی به وجود خواهد آمد؟
- ۶ - چرا هر نظام تربیتی بایستی برای تربیت انسانها، سرمشق و الگو ارائه دهد؟ فرق میان مکتب وحی با سایر مکاتب در ارائه الگوی انسانیت چیست؟
- ۷ - رابطه میان رهبر و مردم در نظام وحی از چه ویژگی برخوردار است؟
- ۸ - چرا اتکاء بر وجدان و قانون نمیتواند به تنهایی جامعه را از بروز فساد و تجاوز مصونیت ببخشد؟ نقش تربیت در این جهت چیست؟
- ۹ - چه نوع تربیتی، و با چه دستاوردی میتواند جامعه را از خطری قانونی و ظلم و فساد نجات بخشد؟
- ۱۰ - در معارف اسلامی به چه چیز رسول باطنی گفته می‌شود؟
- ۱۱ - رابطه میان عقل و وحی را بیان کنید.

اختصاصات پیامبران

(۱)

وحی

پیامبران الهی که از طریق وحی باریشه و مبدأ هستی اتصال پیدا می‌کنند به منزله دستگاہ گیرنده‌ای هستند که در پیکره بشریت کار گذاشته شده‌اند تا پیام هدایت الهی را دریافت کنند. کلمه وحی در قرآن کریم مکرر بکار رفته است. شکل استعمال این کلمه و موارد مختلف استعمال آن نشان میدهد که قرآن آنرا منحصر به انسان نمیداند و در همه اشیاء و یا لاقبل در موجودات زنده ساری و جاری می‌داند. از این رو خانه‌سازی زنبور عسل را نیز به الهام وحی میداند. چیزی که هست درجات وحی و هدایت بر حسب تکامل موجودات متفاوت است. منظور از وحی به موجودات زنده، همان هدایت ذاتی و غریزی است که آن موجودات را بسوی مقصدشان می‌کشاند و همانطور که در بحث هدایت عامه ذکر شد این امر نشانه آنست که جهان هدفدار است و موجودات بطور تصادفی بسوی مقصدشان تمایل ندارند بلکه با هدایت تکوینی خدا که همان وحی به موجودات است این کار صورت می‌گیرد.

اما عالیترین درجه وحی همان است که تنها به سلسله پیامبران اختصاص دارد و منظور از این نوع خاص وحی، القاء معانی به قلب پیامبر از سوی خدا و سخن گفتن خدا با او است. این وحی بر اساس نیازی است که نوع بشر به هدایت الهی دارد تا از یک طرف به سوی مقصدی که ماوراء افق محسوسات و مادیات است راهنمایی شود و از طرف دیگر به این نیاز زندگی اجتماعی او که عبارتست از برخورداری از یک قانون الهی، پاسخ مثبت داده شود. بنابراین وحی، دریافت هدایت الهی است از راه اتصال ضمیر پیامبر به غیب و ملکوت و پیامبر پلی است میان جهان انسانها و جهان غیب.

پیامبران افراد برگزیده‌ای هستند که صلاحیت دریافت این نوع آگاهی را از جهان غیب دارند. این صلاحیت را خدا میداند و بس. قرآن کریم میفرماید: **اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ**، یعنی خدا خود بهتر میداند که رسالت خویش را در چه محلی قرار دهد. هر چند پدیده وحی

مستقیماً از قلمرو حس و تجربه افراد بشر بیرون است، ولی این نیرو را مانند بسیاری از نیروهای دیگر از راه آثارش میتوان شناخت. وحی الهی تأثیر شگرف و عظیمی بر روی شخصیت حامل وحی یعنی شخص پیامبر میگذارد. به حقیقت او را «مبعوث» می‌کند یعنی نیروهای او را برمی‌انگیزد و انقلابی عمیق و عظیم در او به وجود می‌آورد و این انقلاب که در جهت خیر و رشد و صلاح بشریت صورت می‌گیرد موجب میشود پیامبر واقع بینانه عمل نموده و قاطعیت بی‌ظنیری پیدا کند. تاریخ هرگز قاطعیتی مانند قاطعیت پیامبران و افرادی که به دست و بوسیله آنان برانگیخته شده‌اند نشان نمیدهد.

پیامبران از امتیازات و اختصاصات دیگری نیز برخوردارند که در اینجا به آنها اشاره میشود:

اعجاز

هر پیامبری که از جانب خدا مبعوث می‌شود از قدرت و نیروی خارق‌العاده برخوردار است و با آن قدرت خارق‌العاده یک یا چند اثر مافوق قدرت بشر ابراز می‌دارد که نشان دهنده بهره‌مندی او از آن نیروی خارق‌العاده الهی است و گواه راستین بودن دعوت او و آسمانی بودن سخن او است.

قرآن کریم آثار خارق‌العاده‌ای را که پیامبران به افن خدا برای گواهی بر صدق گفتار خود ارائه می‌کرده‌اند «آیت» یعنی نشانه و علامت نبوت می‌خواند و دانشمندان اسلامی از آن نظر که این علامتها عجز و ناتوانی سایر افراد را آشکار می‌سازد «معجزه» می‌نامند. قرآن کریم نقل می‌کند که مردم هر زمان از پیامبران زمان خویش تقاضای «آیت» و «معجزه» می‌کردند و آن پیامبران به این تقاضا که تقاضای معقول و منطقی بود جواب مثبت می‌دادند، زیرا از طرف مردمی جویای حقیقت صورت می‌گرفت و بدون آن، برای آن مردم راهی به شناخت پیامبری آن پیامبر نبود، ولی اگر تقاضای معجزات بمنظور دیگری جز جویندگی حقیقت صورت می‌گرفت، پیامبران از انجام آن خودداری می‌کردند. قرآن کریم معجزات زیادی برای پیغمبران نقل کرده است از قبیل زنده کردن مرده، بیمار لاعلاج را شفا دادن، در گهواره سخن گفتن، عصا را تبدیل به اژدها کردن و از نهان و آینده خبر دادن و...

بهر حال تمامی معجزات که به اراده خداوند بدست پیامبران جاری شده است، خود لطفی است الهی در جهت هدایت انسانها، و حجتی است محکم در برابر اندیشه حقیقت‌جویان. و از این رو معجزه در نظام هدایت الهی جا و موضعی خاص دارد.

۱ - لازم است تذکر داده شود که اموری همچون معجزه، علل و عوامل خاص خود را داشته و بمعنای وقوع وقایع بدون علت و سبب نیست، معجزه بوسیله عواملی مافوق عوامل طبیعی صورت میگیرد، و از آن جهت معجزه را «خرق عادت» نامیده‌اند که در مجرای علل و عوامل شناخته شده جهان طبیعت صورت نمی‌گیرد.

از جمله مختصات پیامبران عصمت است، عصمت یعنی مصونیت از گناه و از اشتباه. یعنی پیامبران نه تحت تأثیر هواهای نفسانی قرار می‌گیرند و مرتکب گناه می‌شوند و نه در کار خود دچار خطا و اشتباه می‌شوند، برکناری آنها از گناه و از اشتباه حد اعلاّی قابلیت اعتماد را به آنها می‌دهد. اکنون ببینیم این مصونیت به چه صورت است؟ آیا مثلاً به این صورت است که هر وقت میخواهند مرتکب گناه یا اشتباه شوند یک مأمور غیبی می‌آید و مانند پدری که مانع لغزش فرزندش می‌شود جلوی آنها را می‌گیرد؟ و یا به این صورت است که پیامبران سرشت و ساختمانشان طوری است که نه امکان گناه در آنها هست و نه امکان اشتباه، آنچنانکه مثلاً یک فرشته گناه نمی‌کند بدلیل اینکه از وسوسه نفس خالی است؟

و یا اینکه گناه نکردن و اشتباه نکردن پیامبران نتیجه نوع بیش و درجهٔ یقین و ایمنان آنهاست. در پاسخ می‌گوییم که تنها همین گفتار سوم صحیح است. اکنون هر یک از این دو مصونیت را جداگانه ذکر می‌کنیم.

مصونیت از گناه:

انسان یک موجود مختار است و کارهای خویش را بر اساس سود و زیان و مصالح و مفاسدی که تشخیص میدهد انتخاب می‌کند از این رو «تشخیص» نقش مهمی در اختیار و انتخاب کارها دارد. محال است که انسان چیزی را که بر حسب تشخیص او هیچگونه فایده‌ای نداشته و بلکه زیان و ضرر نیز دارد انتخاب کند. مثلاً انسان عاقل علاقمند به حیات، دانسته خود را از کوه پرت نمی‌کند و یا زهر کشنده را نمی‌نوشد.

افراد مردم از نظر ایمان و توجه به آثار گناهان متفاوتند، به هر اندازه که ایمانشان قویتر و توجه‌شان به آثار گناهان شدیدتر باشد، پرهیزشان از گناه بیشتر و ارتکاب آن کمتر می‌شود. اگر ایمان به درجه‌ای از یقین برسد که آدمی حالت خود را در حین ارتکاب گناه حالت شخصی ببیند که می‌خواهد خود را از کوه پرت کند و یا زهر کشنده‌ای را بنوشد در اینجا احتمال اختیار گناه به صفر می‌رسد. یعنی هرگز به طرف گناه نمی‌رود. چنین حالتی را عصمت از گناه می‌نامیم پس عصمت از گناه ناشی از کمال ایمان و شدت تقوی است. ضرورتی ندارد که برای اینکه انسان به حد «مصونیت» و «معصومیت» از گناه برسد یک نیروی خارجی جبراً او را از گناه باز دارد و یا شخص معصوم به حسب سرشت و ساختمان مسلوب القدره باشد. اگر انسانی قدرت بر گناه نداشته باشد، و یا یک قوه‌ای جبری همواره جلوگیر او از گناه باشد، گناه نکردن او برایش کمالی شمرده نمی‌شود زیرا او مانند انسانی است که در یک زندان حبس شده و قادر به سرقت نیست. سرقت نکردن چنین انسانی را به حساب درستی و امانت او نتوان گذاشت.

مصونیت از اشتباه:

مصونیت از اشتباه نیز مولود نوع بیش پیامبران است. اشتباه همواره از آنجا رخ می‌دهد که انسان مستقیماً به واقعیت‌های عینی نرسد، بلکه از راه محاسبه‌های ذهنی، کم و بیش با آنها آشنا شود. در این محاسبه‌هاست که گاهی انسان دچار اشتباه میشود. اما اگر کسی به کمک یک نیروی شناخت مخصوص، مستقیماً با خود واقعیت عینی ارتباط داشته باشد، دیگر در کار او خطا و اشتباه معنی ندارد.

پیامبران الهی از درون خود با واقعیت هستی ارتباط و اتصال دارند. در متن واقعیت، اشتباه فرض نمی‌شود مثلاً اگر ما صد دانه تسبیح را در ظرفی بریزیم و باز صد دانه دیگر را و این عمل را صدبار تکرار کنیم ممکن است ذهن ما اشتباه کند و خیال کند این عمل نود و نه بار و یا صد و یک بار تکرار شده است اما محال است که خود واقعیت اشتباه کند و با اینکه عمل بالا صدبار تکرار شده است مجموع دانه‌ها کمتر یا بیشتر بشود. انسانهایی که از نظر آگاهی‌ها در متن جریان واقعیت قرار می‌گیرند و باین هستی و ریشه وجود و جریانها متصل و یکی می‌شوند دیگر از هر گونه اشتباه مصون و معصوم خواهند بود.

بطور خلاصه میتوان گفت که پیامبران هم در دریافت وحی و هم در ابلاغ وحی و هم در عمل به وحی از هر نوع اشتباه و گناهی مصون هستند. یعنی آنچه را که حق تعالی به آنها وحی میکند بدون کوچکترین خطا و اشتباهی دریافت میکنند و در مقام تبلیغ، همه دستورات وحی را بی کم و کاست و بدون تغییر به مردم ابلاغ می‌نمایند و خود نیز بهنگام عمل، از تمامی تعالیم وحی پیروی نموده و مرتکب هیچ گونه خطا یا گناهی نمی‌شوند.

تفاوت پیامبران و نوابغ

از همینجا می‌توان به تفاوت پیامبران و نوابغ پی برد. نوابغ افرادی هستند که نیروی فکر و تعقل و حسابگری قوی دارند یعنی از راه حواس خود با اشیاء تماس می‌گیرند و با نیروی حسابگر عقل روی فرآورده‌های ذهنی خود کار می‌کنند و به نتیجه می‌رسند و احیاناً خطا می‌کنند. پیامبران الهی علاوه بر برخورداری از نیروی خرد و اندیشه و حسابگریهای ذهنی، به نیروی دیگری به نام وحی مجهزند و نوابغ از این نیرو بی‌بهره‌اند و به همین جهت بهیچوجه نمی‌توان پیامبران را با نوابغ مقایسه کرد زیرا مقایسه هنگامی صحیح است که کار هر دو گروه از یک نوع و از یک سنخ باشد اما از آنجا که از دو نوع و دو سنخ است مقایسه غلط است. مثلاً صحیح است که قوه بینائی و یا قوه شنوائی و یا قوه فکر دو نفر را با هم مقایسه کنیم اما صحیح نیست که قوه بینائی یک نفر را با قوه شنوائی یک نفر دیگر مقایسه کنیم و بگوئیم کدام یک قویتر است. نبوغ نوابغ مربوط است به نیروی تفکر و اندیشه بشری، و فوق‌العادگی پیامبران مربوط است به نیروی

دیگری به نام وحی و اتصال به مبدأ هستی و لهذا قیاس گرفتن آنها با یکدیگر غلط است.

پرسش و پژوهش

- ۱ - کلمه وحی در قرآن کریم درباره چه موجوداتی به کار رفته است؟ و درجات مختلف آن چیست؟
- ۲ - عالیتین درجه وحی به چه صورت واقع می شود و تأثیر آن بر شخصیت پیامبر چیست؟
- ۳ - صلاحیت پیامبران برای احراز مقام نبوت به وسیله چه کسی تعیین می شود؟ آیه مربوطه را به همراه ترجمه آن بیان کنید.
- ۴ - چرا دانشمندان اسلامی آثار خارق العاده پیامبران را معجزه نامیدند؟ قرآن کریم این آثار را به چه نامی خوانده است؟ و چرا هر پیامبری باید به سلاح معجزه مسلح باشد؟
- ۵ - چند نمونه از معجزات پیامبران را نام ببرید.
- ۶ - مفهوم عصمت را بیان کنید و توضیح دهید عصمت پیامبران ناشی از چیست؟
- ۷ - مصونیت از گناه به چه معناست؟ علت این مصونیت را کاملاً تشریح نمایید.
- ۸ - مصونیت از اشتباه را توضیح داده، علت آن را بیان کنید.
- ۹ - چرا «عصمت» لازمه پیامبری است؟ ابعاد مختلف این مسئله را شرح دهید.
- ۱۰ - آیا میتوان پیامبران و نوابغ را با هم مقایسه نمود؟ به چه دلیل؟

اختصاصات پیامبران

(۲)

رهبری

رهبری پیامبرانه با سایر رهبری‌ها و از جمله رهبری‌های روشنفکران و مصلحان اجتماعی متفاوت است. اگر روشنفکر بر اثر احساس مسئولیت اجتماعی و تکیه بر درد مردم به هدایت و روشنگری توده‌ها می‌پردازد، پیامبر بر اساس احساس مسئولیت الهی و احساس مسئولیت مردمی و اجتماعی - که این احساس نیز ناشی از همان احساس مسئولیت الهی است - به رهبری انسانها قیام میکند. پیامبر هم عشق به خدا دارد و هم عشق به خلق خدا. اما نه در شکل ثنویت و دوگانگی و دوگونگی و دو قطبی و دو قبله‌ای، نه به این صورت که نیمی از قلب پیامبر به سوی خداست و نیمی به سوی خلق، یک چشمش به حق است و یک چشمش به خلق، مهر و محبتش، هدف‌ها و آرزوهایش میان خدا و خلق خدا تقسیم شده است.

قرآن کریم می‌فرماید: خداوند در سینه بشر دو دل قرار نداده که به دو جا بپردازد. *مَا جَعَلَ اللَّهُ لِرَجُلٍ مِنْ قَلْبَيْنِ فِي جَوْفِهِ*، با یک دل دو دلبر نمیتوان داشت. پیامبران قهرمانان توحیدند. در کنار آنها کوچکترین شرکی وجود ندارد، نه شرک در مبدأ و نه شرک در هدف و آرزو و نه شرک در عشق ورزیدن. پیامبران به ذره ذره جهان عشق می‌ورزند از آن جهت که همه از خدا و مظاهر اسماء و صفات اویند.

به جهان خرم از آنم که جهان خرم از اوست عاشقم بر همه عالم که همه عالم از اوست
عشق پیامبر به جهان، پرتوی از عشق به حق است، نه عشقی در برابر عشق به حق.
عشق او نسبت به خلق ناشی از عشق خدایی اوست نه از یک ریشه و منبع دیگر.
پیامبر کارش از عشق به خدا آغاز میشود و همین عشق است که وی را به سوی قرب به خداوند و وصول به بارگاه او می‌راند. درد این عشق و سوز و گداز آن تازیانه تکامل اوست و محرک او در این مسیر و سفر است. این عشق مقدس یک لحظه وی را آرام نمی‌گذارد تا به تعبیر علی (ع) او را به «قرار امن» برساند. در این سیر و سلوک است که ظرف وجودش پر و لبریز میشود و به نوعی خاص از تکامل نائل میگردد.

پیامبر در این مرحله توقف نمی‌کند پس از آنکه از حقیقت لبریز شد و راه و رسم منزل‌ها را دریافت، مبعوث میشود. در این مرحله است که رهبری اجتماعی وی آغاز میشود یعنی به حرکت درآوردن مردم بسوی کمال بی‌منتهای الهی از طریق تعالیم آسمانی.

از اینجا معلوم میشود، آنچه برای روشنفکر هدف است برای پیامبر منزلی از منازل است که خلق را از آنجا عبور می‌دهد. زیرا که پیامبر در ابتدا عشق به خدا دارد. به سوی او عروج می‌کند و بالا می‌رود و از آن سرچشمه سیراب می‌شود، پس از آن عشق به خلق پیدا می‌کند. درد یک پیامبر نسبت به خلق در برابر درد یک به اصطلاح روشنفکر متفاوت است از آن جهت که درد یک روشنفکر یک عاطفه ساده بشری است، اما درد یک پیامبر درد دیگری است که با هیچ یک از آنها شباهت ندارد. آتشی که در جان یک پیامبر شعله می‌کشد آتشی دیگر است.

درست است که پیامبر بیش از هر کس دیگر از غم انسانها رنج می‌برد و از گرسنگی، برهنگی، و محرومیت مردم درد می‌کشد — تا آنجا که نمی‌تواند در بستر خود با شکم سیر بخوابد، نگران از اینکه در دورترین نقاط کشور گرسنه‌ای باشد — اما اینها را نباید با یک ترحم، رقت قلب، دلسوزی و نازک‌دلی افراد خوش قلب مساوی دانست.

دست پروردگان پیامبر و جامعه‌ای که بر اساس رهبری او ساخته می‌شود با دست‌پروردگان و جامعه‌هایی که به وسیله روشنفکران بشری ساخته و پرداخته می‌شود از زمین تا آسمان تفاوت دارند.

اساسی‌ترین تفاوت در این است که پیامبر می‌کوشد نیروهای فطری بشر را بیدار کند، شعور مرموز و عشق پنهان وجود انسان‌ها را مشتعل نماید. پیامبر خود را مُذْکَّر (یادآور و بیدارکننده) می‌خواند. او حساسیتی در برابر کل هستی در انسان می‌آفریند. خودآگاهی خود را نسبت به کل هستی به مردم منتقل می‌سازد، اما روشنفکر حداکثر کاری که می‌کند این است که شعور اجتماعی افراد را بیدار و آنها را به مصالح ملی یا طبقاتی‌شان آگاه می‌سازد.

پیامبر پیام خدا را به خلق خدا ابلاغ میکند، آنها را به سوی خداوند و آنچه رضای خداوند است یعنی صلح و صفا و اصلاح‌طلبی و بی‌آزاری و آزادی از غیر خدا و راستی و درستی و محبت

۱ - خداوند در قرآن درباره پیامبر می‌فرماید:

لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِّنْ أَنفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَؤُوفٌ رَّحِيمٌ

«همانا پیامبری از جنس خودتان (برای هدایت شما) آمده است که (از فرط محبت) سختی‌های شما بر او گران است و برای نجات شما حرص می‌ورزد و به مؤمنان رؤوف و مهربان است.»

و نیز خطاب به او می‌فرماید:

لَعَلَّكَ بَاخِعٌ نَّفْسِكَ عَلَىٰ آلَائِهِمْ إِنَّ لَمْ يَأْمُرُوا بِهَذَا الْحَدِيثِ أَصْفًا

(ای رسول) نزدیکست که اگر (امت) به قرآن ایمان نیاورند تو جان عزیزت را از شدت حزن و تأسف بر آنان، هلاک

سازی.

و عدالت و سایر اخلاق حسنه دعوت می‌کند و بشریت را از زنجیر اطاعت هوای نفس و اطاعت انواع بتها و طاغوتها رهائی می‌بخشد.

اخلاص

پیامبران به حکم اینکه تکیه‌گاه خدائی دارند و هرگز از یاد نمی‌برند که «رسالتی» از طرف خداوند برعهده آنها گذاشته شده است و کار «او» را انجام می‌دهند، در کار خود نهایت «خلوص» را دارند یعنی هیچ منظوری و هیچ هدفی جز هدایت بشر که خواسته خداوند است ندارند، از مردم «اجر» برای انجام رسالت خود نمی‌خواهند.

قرآن کریم در سوره شعرا به طور خلاصه گفتار بسیاری از پیامبران را در مواجهه با قومشان نقل کرده است و البته هر پیغمبری به مناسبت مشکل و مشکلاتی که در راه خویش می‌دیده است یک نوع پیام برای قوم خود داشته است ولی یکی از مطالبی که در پیام همه پیامبران تکرار شده است این است که: من اجر و مزدی از شما نمی‌خواهم.^۱ لذا خلوص و بی‌نظری یکی از مشخصات پیامبری است و به همین جهت پیام پیامبران همواره با یک «قاطعیت» بی‌نظیر همراه است.

پیامبران به حکم اینکه خود را «مبعوث» احساس می‌کنند و در رسالت خویش و ضرورت و نمربخشی آن کوچکترین تردیدی ندارند با چنان «قاطعیتی» پیام خویش را تبلیغ می‌کنند و از آن دفاع می‌کنند که مانندای برای آن نتوان یافت.

موسی بن عمران با اتفاق برادرش هارون در حالی که جامه‌هایی پشمینه بر تن و عصاهای چوبین در دست داشتند و همه تجهیزات ظاهری‌شان منحصر به این بود، بر فرعون وارد شدند و او را دعوت کردند و با کمال قاطعیت در مقابل بهت و حیرت فرعون ابراز داشتند اگر دعوت الهی را نپذیرد زوال حکومتش قطعی است و اگر این دعوت را بپذیرد و براهی که خداوند می‌خواهد وارد شود عزت او را تضمین می‌کنند.

پیغمبر اکرم (ص) در سالهای اول بعثت که عده مسلمانان شاید از شمار انگشتان دو دست تجاوز نمی‌کرد، در جلسه‌ای که تاریخ آن را به نام جلسه «یَوْمُ الْأَنْذَارِ» ضبط کرده است، بزرگان بنی‌هاشم را گرد آورد و رسالت خویش را به آنان ابلاغ فرمود و با صراحت و قاطعیت اعلام کرد که دین من جهانگیر خواهد شد و سعادت شما در پیروی و قبول دعوت من است. این سخن آنچنان سنگین و باورنکردنی آمد که جمعیت با تعجب به یکدیگر نگاه کردند و جوابی نداده پراکنده شدند. هنگامی که ابوطالب عموی پیغمبر اکرم، پیام قریش را به او رساند، که حاضریم او را به

۱ - وما أسئلكم عليه من أجر إن أجرى إلا على رب العالمین.

پادشاهی برگزینیم، زیباترین دختران خود را به زنی به او بدهیم، او را ثروتمندترین فرد خود گردانیم به شرط اینکه از سخنان خود دست بردارد، آن حضرت در جواب فرمود: به خدا قسم اگر خورشید را در یک کفم و ماه را در کف دیگرم قرار دهند هرگز از دعوت خود دست بر نمی‌دارم. آری همانطور که عصمت از گناه و عصمت از اشتباه در رهبری انسانها از لوازم مجهز بودن به نیروی وحی و اتصال به خدا است، خلوص و همچنین قاطعیت نیز از لوازم پیامبری است.

سازندگی

پیامبران که به نیروها تحرک می‌دهند و سامان می‌بخشند، تلاششان صرفاً در جهت ساختن فرد و جامعه انسانی است. و به عبارت دیگر در جهت سعادت بشری است، هرگز از آنها عملی سر نمی‌زند که در جهت فاسد کردن فرد و یا تباهی جامعه انسانی باشد. بنابراین اگر اثر دعوت یک مدعی پیامبری فاسد ساختن انسانها، از کار انداختن نیروهای آنها یا به فحشا و هرزگی افتادن انسانها و یا تباهی و انحطاط جامعه انسانی باشد خود دلیل قاطعی است بر اینکه این مدعی در دعوی خویش صادق نیست.

درگیری و مبارزه

درافتادن با شرکها، خرافه‌ها، جهالتها، ساخته‌های خیالبافانه، ظلمها و ستمها و ستمگریها یکی دیگر از علائم و نشانه‌های حقانیت یک مدعی پیامبری است. یعنی محال است که یک نفر پیامبر واقعی از جانب خدا برگزیده شود و در پیامش چیزی باشد که بوی شرک بدهد، و یا به کمک ظالم و ستمگر بشتابد و ظلم و بی‌عدالتی را تأیید نماید و یا در برابر شرکها، جهالتها، خرافات، ستمگریها سکوت کند و به ستیزه و مبارزه برنخیزد.

توحید، عقل، عدل از اصول دعوت همه پیامبران است، و تنها دعوت افرادی که در این مسیر دعوت می‌کنند قابل مطالعه و مطالبه دلیل و معجزه است یعنی اگر شخصی در پیام خود چیزی بر ضد توحید یا بر ضد حکم قطعی و مسلم همه عقول و یا بر ضد عدل و تأیید ظلم بیاورد پیامش ارزش مطالعه و مطالبه دلیل هم ندارد.

جنبه بشری

پیامبران با همه جنبه‌های خارق‌العاده‌ای که دارند از قبیل دریافت وحی، معجزه، عصمت از گناه، عصمت از اشتباه، رهبری بی‌نظیر، سازندگی بی‌نظیر، درگیری بی‌نظیر با شرکها، خرافه‌ها و ستمها از جنس بشرند یعنی همه لوازم بشریت را دارند. مانند دیگران می‌خورند، می‌خوابند، کار

می‌کنند، تولید مثل می‌کنند و بالاخره می‌میرند، همه نیازهایی که لازمه بشریت است در آنها هست، پیامبران مانند دیگران مکلف و موظفند و تکالیفی که به وسیله آنها به مردم دیگر ابلاغ می‌شود شامل خود آنها هم هست. حرام و حلالها درباره آنها هم هست و احياناً برخی تکالیف شدیدتر متوجه آنها می‌شود آنچنانکه بر رسول اکرم (ص) تهجد یعنی بیداری آخر شب و نماز شب واجب بود.

پیامبران هرگز خود را از تکالیف استثناء نمی‌کنند آنها مانند دیگران و بلکه بیش از دیگران از خدا می‌ترسند، بیش از دیگران خدا را عبادت می‌کنند، نماز می‌خوانند، روزه می‌گیرند، جهاد می‌کنند، زکات می‌دهند، به خلق خدا احسان می‌کنند، برای زندگی خود و دیگران تلاش می‌کنند. تفاوت پیامبران با دیگر مردمان صرفاً در مسئله وحی و مقدمات و لوازم وحی است. وحی، پیامبران را از بشریت خارج نمی‌سازد بلکه آنها را نمونه انسان کامل و الگوی دیگران می‌سازد، به همین دلیل پیشرو و راهبر دیگران می‌شوند. برخلاف شخصیت‌های فرهنگ بشری که گرچه مردم جامعه را مورد عتاب و خطاب قرار می‌دهند اما خود گرفتار انواع نقاط ضعف‌اند که در بسیاری موارد خود نیز به آن اعتراف داشته‌اند. به عبارت دیگر در مکتب‌های بشری الگوی زنده و نمونه مجسم انسانیت و کمال وجود ندارد اما در فرهنگ آسمانی، نبی خود کامل‌ترین الگو و انسانیت مجسم است که در افق حیات جویندگان و رهروان کمال قرار می‌گیرد. و این از ویژگی‌های مهم مکتب وحی است.

پیامبران صاحب شریعت

پیامبران به طور کلی دو دسته‌اند: یک دسته اقلیتند که مستقلاً به خود آنها یک سلسله قوانین و دستورات، وحی شده است و مأموریت یافته‌اند آن قوانین را به مردم ابلاغ و مردم را بر اساس آن قوانین و دستورات هدایت نمایند. این پیغمبران در اصطلاح قرآن به نام «اولوالعزم» خوانده می‌شوند ما دقیقاً نمی‌دانیم که پیغمبران اولوالعزم چند نفر بوده‌اند خصوصاً با توجه به اینکه قرآن کریم تصریح می‌کند که فقط داستان بعضی پیامبران را بازگو کرده است، اگر قرآن داستان همه پیامبران را بازگو کرده بود و لااقل اگر مدعی می‌شد که پیغمبران مهم همه در قرآن بازگو شده‌اند، ممکن بود عده پیغمبران اولوالعزم از روی آنچه در قرآن بازگو شده است دانسته شود ولی این قدر می‌دانیم که نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و خاتم‌الانبیاء (ص) پیامبران اولوالعزم و صاحب شریعت بوده‌اند و به هر یک از اینها یک سلسله دستورها و قوانین وحی شده است که به مردم ابلاغ و مردم را بر اساس آن قوانین تربیت کنند، این دسته از پیامبران را پیامبران تشریحی نیز می‌نامند.

دسته دوم پیامبران تبلیغی هستند که از خود شریعت و قوانینی نداشته‌اند بلکه مأمور تبلیغ و

ترویج شریعت و قوانینی بوده‌اند که در آن زمان وجود داشته است. اکثریت پیامبران از این گروه می‌باشند مثلاً هود، صالح، لوط، اسحاق، اسماعیل، یعقوب، یوسف، یوشع، شعیب، هارون، زکریا و یحیی از این دسته‌اند.

پرسش و پژوهش

- ۱ - تفاوت‌های اساسی پیامبران و روشنفکران و مصلحان اجتماعی را در سه بعد زیر تشریح نمائید:
 - الف - انگیزه‌های رهبری ب - اهداف رهبری ج - نتیجه و محصول رهبری
 - ۲ - ابعاد اخلاص پیامبران و نمونه‌های تاریخی آن را بیان کنید.
 - ۳ - چرا و به چه دلیل «قاطعیت» پیامبران بی‌نظیر بوده است؟
 - ۴ - چرا اصل «سازندگی» از لوازم و اصول پیامبری است؟
 - ۵ - ابعاد درگیری و مبارزه پیامبران را شرح دهید.
 - ۶ - «جنبه بشری» پیامبران را توضیح داده و اختلاف میان پیامبران و سایر انسانها را بیان کنید.
 - ۷ - تفاوت میان پیامبران اولوالعزم و سایر پیامبران در چیست؟
 - ۸ - چند نفر از پیامبران تشریحی و چند نفر از پیامبران تبلیغی را نام ببرید.

نقش تاریخی پیامبران

آیا پیامبران، نقشی در حرکت تاریخ داشته‌اند یا به کلی فاقد نقش بوده‌اند؟ اگر نقشی داشته‌اند چه نقشی بوده است؟ مثبت بوده است یا منفی؟

اینکه پیامبران نقش مؤثری در تاریخ داشته‌اند و افرادی بی‌نقش و فاقد اثر نبوده‌اند، حتی از طرف مخالفان دین و مذهب نیز مورد انکار قرار نگرفته است، و در اینکه پیامبران با پشتوانه نیروی مذهبی در طول تاریخ قدرتی عظیم به حساب می‌آمدند، سخنی نیست. سخن در جهت عملکرد این نیرو است. اینجاست که نظریات مختلف ابراز شده است.

الف - گروهی از مدعیان روشنفکری معمولاً در آثار و نوشته‌های خود با یک مقدمه‌چینی ساده اظهار می‌دارند که نقش پیامبران منفی بوده است. به این بیان که جهت‌گیری پیامبران، جهت‌گیری معنوی و ضد دنیایی بوده است. محور تعلیمات پیامبران روی گردانی از دنیا و توجه به آخرت، پرداختن به درون و رها کردن برون، گرایش به امور ذهنی و خیالی و گریز از واقعیت بوده است. از این رو همیشه نیروی دین و مذهب در جهت دلسرد کردن بشر از زندگی و به مانند ترمزی برای پیشرفت بوده و به این ترتیب نقش پیامبران در تاریخ همواره منفی بوده است.

ب - گروهی دیگر به نحوی دیگر نقش پیامبران را منفی معرفی می‌کنند. اینان برعکس گروه اول برای پیامبران جهت‌گیری دنیاگرایانه قائلند و جهت‌گیری معنوی آنان را فریبی و پوششی بر روی این جهت‌گیری می‌دانند و مدعی هستند این جهت‌گیری دنیاگرایانه همواره در جهت حفظ وضع موجود و به سود طبقه زبردست و علیه طبقه زبردست و در جهت مبارزه با تکامل جامعه بوده است. اینان می‌گویند با پیدایش مالکیت جامعه به دو طبقه متخاصم تقسیم شد: طبقه حاکم و بهره‌کش، و طبقه محروم و بهره‌ده. طبقه حاکم همیشه طرفدار حفظ وضع موجود برای حفظ امتیازات خود است، اما طبقه محکوم می‌خواهد وضع موجود را واژگون و وضع کاملتری جانشین آن سازد. طبقه حاکم در سه چهره مختلف نقش خود را ایفا کرده است، دین، دولت، ثروت. به عبارت دیگر: عامل تزویر، عامل زور، عامل زر، نقش پیامبران اغفال و فریب محرومین به سود ستمگران و استثمارگران بوده است. آخرت‌گرایی پیامبران واقعی نبوده است بلکه فریبی بوده بر چهره دنیاگرایی آنان برای تسخیر وجدان طبقه محروم و انقلابی و پیشرو. پس نقش تاریخی پیامبران از آنجهت منفی بوده که همواره در جناح طبقه کهنه‌گرا و محافظه‌کار و طرفدار

حفظ وضع موجود یعنی حفظ حاکمیت صاحبان زر و زور بوده است. تز مارکسیسم در توجیه تاریخ همین است. از نظر مارکسیسم سه عامل، دین و دولت و ثروت به واسطه پیدایش مالکیت خصوصی، بوجود آمده‌اند و در طول تاریخ از عمده‌ترین عوامل ضدمردمی بوده‌اند.

ج - بعضی دیگر تاریخ را به نوعی دیگر و بر ضد نظریه بالا تفسیر می‌کنند و در عین حال نقش دین و مذهب و مظاهر آن، یعنی پیامبران را منفی میدانند. اینان مدعی هستند قانون تکامل طبیعت و تکامل تاریخ بر اساس غلبه اقویا و حذف ضعفا است. نیرومندان عامل پیشرفت تاریخ و ضعیفان عامل توقف و انحطاط بوده و هستند. دین و مذهب اختراع ضعفا برای ترمز اقویا است، ارباب ادیان مفاهیم عدل، آزادی، راستی، درستی، انصاف، محبت، ترحم، تعاون... و به عبارت دیگر اخلاق بردگی را به سود ضعفا یعنی طبقه منحط و ضد تکامل و به زیان طبقه اقویا یعنی طبقه پیشرو و عامل تکامل اختراع کردند و وجدان اقویا را تحت تأثیر قرار دادند و مانع حذف و از بین رفتن ضعفا و اصلاح و بهبود نژاد بشر و پیدایش ابرمردها گشتند. لذا نقش مذهب و پیامبران به جهت طرفداری از اخلاق بردگی، و ضدیت با اخلاق سروری - که عامل تکامل تاریخ و جامعه است - منفی بوده است. نیچه فیلسوف ماتریالیست و معروف آلمان طرفدار این نظریه است.

د - از سه گروه بالا که بگذریم، گروههای دیگر، حتی منکران ادیان، نقش پیامبران را در گذشته مثبت و مفید و در جهت تکامل تاریخ می‌دانند. این گروهها از طرفی به محتوای تعلیمات اخلاقی و اجتماعی پیامبران و از طرف دیگر به واقعیت‌های عینی تاریخی توجه کرده‌اند و به این نتیجه رسیده‌اند که پیامبران در گذشته اساسی‌ترین نقش‌ها را در اصلاح و بهبود و پیشرفت جوامع داشته‌اند. اما بعضی از این گروهها نقش مثبت این تعلیمات را منحصر به گذشته می‌دانند و امروز دوره اینگونه تعلیمات را پایان یافته می‌دانند و مدعی هستند که با پیشرفت علوم، تعلیمات دینی نقش خود را از دست داده و در آینده بیشتر از دست خواهد داد ولی بعضی دیگر مدعی هستند که نقش ایمان و ایدئولوژی مذهبی نقشی است که هرگز پیشرفتهای علمی جایگزین آن نخواهد شد. همچنانکه مکاتب فلسفی نیز توانسته‌اند جایگزین آن گردند.

حال در پی طرح نظریات فوق، به بررسی و پاسخ اشکالات و ایرادات می‌پردازیم:

آیا دین عامل جدایی و روگردانی انسان از دنیاست؟

دنیای چیست و آخرت کدامست؟ ارتباط میان این دو چیست؟ آیا این دو عالم با یکدیگر در

تضاد و ستیزند؟

پاسخی که غالباً به این سوالات داده شده است حکایت از جدایی دنیا و عقی (آخرت)

دارد و کمتر جوایی حاکی از آشتی و پیوند میان این دو عالم است. به تاریخ که نظر میکنیم همواره انسان‌ها و مسلک‌هایی را با نام دنیاگرا، یا آخرت‌گرا می‌یابیم. اما کمتر گروه و یا مسلکی را

می بینیم که هم به دنیا نظر داشته باشند و هم به آخرت، گویی یک تضاد آشتی ناپذیر میان این دو عالم وجود دارد و انسان‌ها محکومند که به یکی از دو راه بروند و حاکمیت یکی از این دو تعامل را بپذیرند یا عطش دنیا وجودشان را از حرص و طمع پر کند و یا عشق به آخرت آن‌ها را از پرداختن به امور دنیوی بازدارد.

آیا موضع دین نیز بناچار نظیر یکی از این مسلک‌هاست و آیا آنچنانکه ادعا شده است دین، یک مسلک آخرت‌گرا و دنیا‌گریز است؟

مطابق تعالیم انبیاء، دنیا برای بشر مرحله تکمیل و آمادگی است. دنیا مقدمه آخرت و در حکم مدرسه انسان است. به تعبیر دیگر دنیا نسبت به جهان دیگر مانند رحمی است که انسان در آن، آمادگی لازم برای زندگی دیگر را پیدا می‌کند. اینجا محل کشت کردن و بذرباشیدن است و آنجا محل بهره‌برداری و درو کردن. چه زیباست جمله‌ای که رسول اکرم (ص) در این باره فرموده است:

«الدنيا مزرعة الآخرة». دنیا کشتگاه آخرت است.

در این حدیث مجموع دوره وجود انسان به دوره سال تشبیه شده و هر یک از دنیا و آخرت به یکی از دو فصل سال تشبیه شده است، دنیا، فصل کاشت است و آخرت، فصل برداشت. بنابراین ارتباط میان این دو ارتباطی بسیار شدید است از نوع ارتباط دو بخش از یک عمر و دو فصل از یکسال. بلکه اساساً یکی کشت است و دیگری محصول، یکی هسته است و دیگری میوه آن. بنابراین در جایی که دنیا مقدمه آخرت شناخته شود طبیعی است که رسیدن به آخرت بدون عبور از مقدمه آن یعنی دنیا محال است و لذا دین نمیتواند بی توجه به دنیا باشد و تعلیماتش در جهت روگردانی از آن.

در نهج البلاغه نقل شده است که شخصی در حضور امام علی (ع) زبان به شکوه و شکایت از دنیا گشود که دنیا چنین است و چنان، دنیا انسان را فریب می‌دهد، دنیا انسان را فاسد میکند، دنیا دغل باز و جنایتکار است و... این مرد شنیده بود که بزرگان دنیا را سرزنش میکنند، خیال کرده بود مقصود از سرزنش دنیا سرزنش واقعیت این جهان است و مقصود اینست که جهان ذاتاً بد است، نمی‌دانست که آنچه بد است دنیاپرستی است. آنچه بد است دید کوتاه و خواست محدود داشتن است. آنچه بد است به دنیا به نظر مقصد نهایی حیات نگرستن و با افراط در مادیات از رشد و پرورش ابعاد معنوی خود جلوگیری کردن است. لذا امام علی (ع) در جواب به او فرمود:

«تو فریب دنیا می‌خوری، دنیا تو را فریب نمی‌دهد، تو بر دنیا جنایت وارد آورده‌ای، دنیا بر تو جنایت نکرده است... دنیا با کسی که با صداقت رفتار کند صدیق است و برای کسی که آنرا درک کند مایه عافیت است. دنیا معبد دوستان خدا، مُصلّای فرشتگان خدا، محل نزول وحی خدا است و اولیاء خدا با تلاش خود در آن، رحمت خدا را می‌جویند و بواسطه دنیا به نصیب

آخرت میرسند»^۱.

بیاناتی از قبیل:

«در اسلام گوشه‌گیری و اعراض از دنیا نیست»^۲.

«برای دنیابیت چنان باش که گویی همیشه در آن زندگی خواهی کرد و برای

آخرت چنان باش که گویی فردا خواهی مرد»^۳.

«از (پیروان) ما نیست کسی که دنیا را به خاطر آخرت و یا آخرت را به خاطر دنیا

ترک کند و مهمل گذارد»^۴.

همه بیانگر این واقعیت است که اسلام و بطور کلی «دین» به دنیا به عنوان یک زندان و یا یک تبعیدگاه برای انسان و یا یک حیات پست و بی‌ارزش نظر نمیکنند و اگر در تعلیمات مذهبی دنیاگرایی سرزنش شده است مقصود سرزنش نظام دنیا و زندگی در این دنیا نمی‌باشد بلکه مقصود سرزنش زندگانی صرفاً مادی و این جهانی و بی‌ارتباط با جهان دیگر داشتن است.

تلاش پیامبران در ایجاد یک جامعه توحیدی و تشکیل حکومت حق، گواه دیگری است بر توجه دین به دنیا. از طرف دیگر بعنوان مثال اختصاص حجم قابل ملاحظه‌ای از آیات قرآن - که خود مظهر تمام و کمال تعالیم انبیاء است - به مسائلی از قبیل سیاست، تجارت، صناعت، علم‌آموزی، طبیعت‌شناسی، جهاد، خانواده، ازدواج، تعاون اجتماعی و دهها مسئله دیگر^۵ به خوبی نشان میدهد که اهتمام دین به دنیا تا به چه پایه است. و یکی از رسالت‌های بزرگ انبیاء همین بوده است که به تضاد دنیا و آخرت، ماده و معنا، سعادت دنیا و سعادت عقبی مهر باطل بزنند و انسانها را از افراط و تفریط بیجا رهانده آنها را در مسیر اعتدال به پیش برند.

آیا دین جهت‌گیری طبقاتی دارد؟

پاسخ به این سؤال مستلزم ذکر یک مقدمه است؛ بطور کلی ایدئولوژی‌ها دو گونه‌اند:

انسانی و گروهی.

ایدئولوژی انسانی یعنی ایدئولوژی‌ای که مخاطب آن همه انسانها هستند نه قوم یا نژاد یا طبقه خاص، و هدف و جهت‌گیریش نجات نوع انسان است نه نجات و رهایی گروه یا طبقه معین.

۱ - امام علی (ع) - حکمت ۱۲۶ نهج البلاغه: «... إِنَّ الدُّنْيَا... مَسْجِدٌ أَحْبَبَ اللهُ... وَ مَنْ جَرَّ أَوْلِيَاءَ اللهِ اِكْتَسَبُوا فِيهَا الرَّحْمَةَ وَ رَبِحُوا فِيهَا الْجَنَّةَ...»

۲ - پیامبر اسلام (ص): لَا رَهْبَانِيَّةَ فِي الْإِسْلَامِ.

۳ - امام حسن (ع): كُنْ لِلدُّنْيَاكَ كَأَنَّكَ تَعِيشُ أَبَدًا وَ كُنْ لِآخِرَتِكَ كَأَنَّكَ تَمُوتُ غَدًا.

۴ - امام صادق (ع): لَيْسَ مِنْهُ مَنْ تَرَكَ الدُّنْيَا لِلْآخِرَةِ وَ مَنْ تَرَكَ الْآخِرَةَ لِلدُّنْيَا.

۵ - برای اطلاع از فهرست تفصیلی تر این مسائل رجوع شود به بخش «قرآن معجزه جاوید» که در مسابحات بعد

خواهد آمد.

طرحی را که ارائه میدهد شامل همه انسان‌هاست نه دسته مخصوصی، پشتیبانان و حامیانی که جلب میکند از میان همه قشرها، گروهها، ملتها و طبقات است نه یک قشر یا گروه معین. ایدئولوژی گروهی، برعکس، مخاطبش گروه یا طبقه یا قشر خاصی است و هدف‌رهایسی و نجات یا سیادت و برتری همان گروه و طبقه را دارد و مخاطبش هم تنها آن گروه و طبقه است و تنها از میان همان گروه و طبقه هم پشتیبان و حامی جذب میکند و سر باز میگیرد.

هر یک از این دو نوع ایدئولوژی، مبتنی بر تعریف خاصی از «انسان» و معرفت و شناخت ویژه‌ای از اوست. یک ایدئولوژی هنگامی میتواند عام و انسانی باشد که برای همه انسان‌ها یک گوهر و سرشت واحد قائل باشد و نوعی وحدت و تشابه را در بین همه انسانها علیرغم اختلافات جغرافیایی، نژادی، فرهنگی، طبقاتی برقرار بداند تا بر اساس وجود یک زمینه مشترک میان انسان‌ها، همه آنها را طرف دعوت خود قرار دهد و برای سعادت همه آنها یک طرح واحد ارائه نماید. نقطه مقابل این مطلب در مورد ایدئولوژی گسرومی صادق است یعنی یک ایدئولوژی گروهی به دلیل اینکه بین انسان‌ها وحدتی قائل نیست و آنها را موجوداتی جدا و متفاوت از هم می‌شناسد بناچار نمیتواند دعوتی عمومی و آرمانی جهانی داشته باشد و از طرف دیگر چون قائل به امتیاز و برتری گروه و یا طبقه‌ای از انسانها بر گروهها و طبقات دیگر است جهت‌گیری و آرمانهایش نیز در جهت تأمین منافع همان گروه و طبقه است.

بنابر مقدمه فوق حال باید دید که آیا دین یک ایدئولوژی انسانی است یا گروهی، انسانها در نظر دین چگونه تفسیر میشوند؟ آیا موجوداتی مستفاوت و جدا از هم هستند و یا هماهنگ و هم‌جهت؟ آیا جهت‌گیری دین در راستای تأمین حقوق همه انسان‌ها است یا یک گروه و طبقه معین؟

فطرت، وحدت‌بخش انسان‌ها

همانگونه که در درس چهارم توضیح داده شد مطابق تعالیم انبیاء همه انسانها بر اساس یک گوهر و سرشت واحد که «فطرت» نام دارد، خلق شده‌اند. این فطرت واحد موجب میشود تا انسانها در صورت تربیت صحیح دارای یک سلسله تمایلات و وجدان هم‌جهت و هماهنگ شوند. اختلاف نظر مکتب انبیاء با ایدئولوژی‌های گروهی در همین جاست، بطور نمونه در مکتب اسلام، برخلاف آنچه که این ایدئولوژی‌ها مدعی هستند، انسان یک نوار خالی نیست که تنها حالت یک پذیرنده محض را داشته باشد و هر نوابی را که در فضای جامعه و محیطش طنین‌انداز است منعکس نماید و در نتیجه شخصیت او صرفاً ساخته عوامل تاریخی، قومی و جغرافیایی و یا

ساخته گرایشهای منفعت طلبانه طبقاتی باشد. در نظر اسلام، انسانها علیرغم اختلافاتی که از حیث نژاد، ملیت، طبقه و شغل اجتماعی، موارث فرهنگی، وراثت خانوادگی و محیط زیست طبیعی و اجتماعی دارند، به خاطر برخورداری از فطرت الهی که زمینه بروز یک سلسله تمایلات و ارزشها در آنهاست و همچنین به خاطر برخورداری از عنصر آگاهی و اراده میتوانند نقشی فعال و مقاوم در مقابل تأثیرات سوء جامعه و محیط ایفا کنند و هرگاه تعالیم الهی حاکم بر جامعه شود به واسطه اشتراک در فطرت الهی میتوانند علیرغم اختلافات ظاهری بیک وحدت حقیقی بر اساس ایمان به خدا و چنگ زدن به ریسمان الهی نائل شوند.

به تعبیر دیگر اصل فطرت — که در معارف دینی بعنوان ام‌المعارف خوانده شده است — بیانگر این واقعیت است که همه انسانها از گرایشهای ذاتی و اصیلی همچون علم‌طلبی، قدرت‌جویی، عشق و پرستش، جمال و زیبایی‌خواهی، خیر و فضیلت‌طلبی و عواطف عالی انسانی — همچون نوع‌دوستی و ایثار — برخوردارند که همه این گرایشها بنوبه خود جلوه‌ایست از گرایش به کمال مطلق یعنی خدا. و اگر معبودهای گوناگونی هم در طول تاریخ در جوامع بشری مورد پرستش واقع شده‌اند ناشی از اختلاف در طلبها و گرایشهای ذاتی میان انسانها نبوده بلکه به علت اشتباه در تشخیص مطلوب بوده است. گروهی از انسانها بر اثر انحرافات محیط و تبعیت از هواهای نفسانی به گمراهی افتاده و به عوض آنکه علم و قدرت اصیل و معشوق حقیقی و جمیل و زیبای واقعی و خیر مطلق را در پیوند با خدا بیابند، در پیوند با مظاهر مادی این جهان و بت‌های خودساخته یافته‌اند. عده‌ای معبود خویش را در پول جستجو کرده‌اند و عده‌ای در ریاست و حکومت و عده‌ای در شهرت‌طلبی و... و بدین ترتیب این گروه از انسانها با انحراف از جاده فطرت دچار مسخ و از خودبیگانگی شده‌اند. یعنی همانهایی که می‌بایست در ارتباط با خدا و قرب به او ابعاد وجودی‌شان گسترش پیدا کرده و همچون درختی شاداب به برگ و بار بنشینند بر اثر اشتباه در تشخیص مصداق کمال و همچنین تبعیت از هواهای نفس و القانات سوء محیط و جامعه، مسخ شده و به صورت درخت خشکیده و بی‌ثمری درآمدند.

بر طبق اصل فطرت، در درون هر انسان مسخ‌شده‌ای یک انسان بالفطره در بند کشیده شده پنهان است و از این‌رو حتی برای مسخ‌شده‌ترین انسانها امکان جنبش در جهت حق و حقیقت — ولو امکانی ضعیف — وجود دارد. وجود چنین باور و اعتقادی نسبت به ماهیت انسان است که به دعوت انبیاء شکل و جهتی خاص می‌بخشد و در فرهنگ مذهبی اموری همچون ارشاد، تذکر، موعظه، برهان، استدلال منطقی — و به تعبیر قرآن «حکمت» — معنا و نقشی ویژه می‌یابند. از دید مذهب این امور میتوانند انسان را دگرگون سازند و مسیر زندگی او را تغییر دهند.

شخصیتش را عوض کنند و انقلاب معنوی در او ایجاد نمایند. پیامبران خدا مأمورند که حتی در مواجهه با مسخ‌شده‌ترین انسانها یعنی ظالمین و مستکبرین در ابتدا به بند و اندرز آنها بپردازند تا شاید انسان فطری در بند کشیده شده در درون آنها را آزاد سازند و شخصیت فطری آنها را علیه شخصیت پلید اجتماعی‌شان بشورانند و در موارد فراوانی هم به این موفقیت دست پیدا کرده‌اند و در افراد گمراه و مسخ‌شده حال توبه (بازگشت به فطرت اصیل الهی) را ایجاد نموده‌اند.

موسی در اولین مرحله رسالتش مأموریت می‌یابد که به سراغ فرعون برود و به تذکر و بیداری فطرت او بپردازد و اگر مفید واقع نشد با او بستیزد. از نظر موسی، فرعون انسانی را در درون خود اسیر کرده و به بند کشیده و انسان‌هایی را در بیرون. موسی در درجه اول می‌رود اسیر درونی فرعون را علیه فرعون بشوراند و در حقیقت می‌رود فرعون فطری را که یک انسان — و لا اقل نیمه باقیمانده یک انسان است — علیه فرعون اجتماعی یعنی فرعون مستکبر در صحنه اجتماع، برانگیزاند.

«اذْهَبْ إِلَىٰ فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَىٰ ۖ فَقُلْ هَلْ لَكَ إِلَىٰ أَنْ تَزَكَّىٰ وَأَهْدِيكَ إِلَىٰ رَبِّكَ فَتَخْشَىٰ.»

سوره نازعات آیات ۱۹ - ۱۷

«[ای موسی] به جانب فرعون که طغیان کرده است برو. پس بگو آیا میخواهی که تزکیه شوی و من ترا بسوی پروردگارت هدایت کنم تا در برابر عظمت او متواضع شوی.»

بنابراین با توجه به چنین اصلی (اصل فطرت) و چنین تفسیری از ماهیت انسان است که دعوت عام انبیاء خطاب به همه بشر منطقی و موجه جلوه میکند و برچسب جهت‌گیری طبقاتی و گروهی بر چهره دین رنگ می‌بازد و رسوا می‌شود به عنوان مثال خطابه‌هایی همچون:

وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا كَافَّةً لِّلنَّاسِ بَشِيرًا وَنَذِيرًا
 قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ جَمِيعًا
 يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ

که متوجه همه انسانها (الناس) است. بیانگر اعلام یک دعوت واحد برای موجوداتی با سرشت واحد است. بیانگر اینست که در مکتب انبیاء به همه انسان‌ها به یک چشم نظر میشود و همه آنها را به یک جهت و یک مقصد فرامیخوانند، مقصد و جهتی که تمایل بدان، ریشه در جان همه انسانها دارد و فطری همه آنهاست یعنی مقصد خدا و جهت الی‌الله.

نکته دیگری که میتواند روشنگر این بحث باشد اینست که علاوه بر همگانی بودن و جهانی بودن دعوت پیامبران، گرایش مردم نیز به این دعوت اختصاص به گروه و طبقه خاصی ندارد. انبیاء توانسته‌اند از میان همه گروه‌ها حامی و پشتیبان جلب کنند حتی از میان طبقه‌ای که با

آنها به نبرد برخاسته‌اند^۱ یعنی طبقه ملاً (اشراف) و مُتَرَف (رفاه زده).

سربازگیری از طبقه‌ای علیه خود آن طبقه و از گروهی علیه منافع خود آن گروه بلکه شورانیدن یک فرد علیه تبهکاری شخص خودش، کاری است که مکتب وحی فراوان در طول تاریخ کرده و میکند. تعلیمات انبیاء به حکم اینکه در درونی‌ترین لایه‌های وجود انسان نفوذ میکند و از طرف دیگر بر فطرت انسانی انسان تکیه دارد قادر است فرد را علیه تبهکاری خودش برآشوباند و انقلاب خود علیه خود بوجود آورد که نامش «توبه» است^۲. ایدئولوژی‌های گروهی و طبقاتی تنها قدرت انقلابی‌شان شورانیدن فرد علیه فرد دیگر یا طبقه‌ای علیه طبقه دیگر است ولی هرگز قادر نیستند انقلاب فرد علیه خود برپا کنند همچنانکه قادر نیستند فرد را در درون خود از ناحیه خود تحت مراقبت و کنترل درآورند.

جهت‌گیری دین نسبت به طبقات استعمارگر

حال که روشن گردید مکتب پیامبران الهی بهیچوجه نمیتواند جهت‌گیری طبقاتی و گروهی داشته باشد و همچنین گرایش مردم نیز به تعالیم آسمانی هیچگاه در انحصار گروه و قشر خاصی نبوده است. این سؤال پیش می‌آید که: آیا عمومی بودن دعوت «دین» و دلسوزی انبیاء نسبت به همه افراد بشر بدین معناست که هر کسی با هر نوع عقیده و عملی آزاد است و محترم؟ آیا روش «دین» در مناسبات اجتماعی نوعی همزیستی مسالمت‌آمیز است، همزیستی مسالمت‌آمیز میان ظالم و مظلوم، غنی و فقیر، مستکبر و مستضعف، و منافق و مؤمن....؟!

گفتیم که دین یک ایدئولوژی انسانی است و آرمان آن رشد و تکامل همه انسانهاست ولی آیا رسیدن به این هدف با وجود هر نوع روابط اجتماعی امکان‌پذیر است؟ آیا اگر این روابط عادلانه باشد یا ظالمانه، تأثیری در رشد انسانها نخواهد داشت؟ آیا انبیاء در برنامه اصلاحی خود

۱ - به عنوان نمونه میتوان بدین موارد اشاره کرد: الف - داستان مؤمن آل فرعون (سوره مؤمن آیات ۲۵ الی ۴۸) ب - داستان آسیه همسر فرعون (سوره تحریم آیه ۱۱) داستان ج - سحره (جادوگران) فرعون (سوره اعراف آیات ۱۱۳ الی ۱۲۶) و (سوره طه آیات ۶۹ الی ۷۳)

۲ - درست به همین دلیل است که اگر چه مکتب انبیاء - مطابق آنچه که در ادامه توضیحات متن خواهد آمد - مکتب عدالت‌خواهی و ظلم‌ستیزی است و یکی از اهداف آن احقاق حقوق مستضعفین است اما برخلاف تصور نادرست رایج نه همه مؤمنان از طبقه مستضعفین‌اند و نه همه مستضعفین از طبقه مؤمنان.

البته و بدون شک همیشه اکثریت طبقه گروندگان به پیامبران را طبقه مستضعف و لااقل طبقه‌ای که دستش به استضعافگری آلوده نیست تشکیل داده‌اند و اکثریت مخالفان پیامبران را استضعافگران. زیرا هر چند فطرت انسانی که زمینه پذیرش پیام الهی را به وجود می‌آورد میان همه انسانها مشترک است و در همه وجود دارد، ولی طبقه استضعافگر و مُتَرَف دُچار مانع بزرگی است و آن، آلودگی و عادت به وضع موجود است. او باید از زیر خروارها بار آلودگی خود را آزاد سازد و افراد کمی این موفقیت نصیبشان می‌شود. اما طبقه مستضعف چنین مانهی در جلوی راه ندارد، بلکه (و علاوه بر اینکه به ندای فطرت خود پاسخ می‌گوید، به حقوق از دست رفته خود نیز نائل میگردد.

تنها تکیه بر مبانی اخلاقی و اصلاح فرد از درون دارند یا بر عوامل بیرون از انسان یعنی محیط و جامعه نیز نظارت و توجه میکنند؟ و بالاخره آیا دین، عوامل سازنده شخصیت انسان را عوامل بیرونی می‌داند یا درونی؟

بر اساس تعالیم دینی اگر چه عامل اساسی در ساختن شخصیت هر فرد خود همان فرد است و هر انسانی به دلیل داشتن اراده و برخورداری از هدایت فطرت و تعالیم انبیاء به مصداق «كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِينَةٌ» مسئول سرنوشت خویش است، لیکن عوامل بیرون از وجود انسان از قبیل طبیعت و تاریخ و فرهنگ و بالاخص روابط و مناسبات اجتماعی نیز به عنوان شرایط و زمینه‌های شکل گرفتن شخصیت انسان، صاحب نقش و اثرند و در سرعت بخشیدن و یا کند ساختن رشد و تکامل انسان تأثیر می‌گذارند. لذا انبیاء ضمن تکیه بر ارزش‌های مورد پذیرش فطرت انسانی و ایجاد انقلاب و تحول در درون انسان‌ها، بر اصل حفظ عدالت اجتماعی و پرهیز از ستم و تبعیض و استثمار پامی فشارند و از این رو به تزکیه و تصفیه محیط جوامع پرداخته و انقلابی اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی به موازات انقلابی اعتقادی اخلاقی بوجود می‌آورند یعنی هم انقلابی در درون و هم انقلابی در بیرون، هم شورشی بر علیه جاهلیت نفس و شیطان درونی و هم عصیان بر علیه جاهلیت اجتماعی و ظلم و ستم و تبعیض به عنوان مظاهر شیطان اجتماعی و بیرونی.

به بیان دیگر همچنانکه دین بر رجوع به فطرت و انقلاب در اندیشه، ایمان و ایدئولوژی و آزادی معنوی تکیه اساسی دارد و برای این امور نقش درجه اول را در سازندگی انسان قائل است بر آزادی اجتماعی انسان نیز تکیه اساسی دارد و معتقد است که انسان همچنانکه ماده محض نیست، روح محض هم نیست، معاش و معاد توأم با یکدیگرند. جسم و روان در یکدیگر تأثیر متقابل دارند. در همان حال که باید با عوامل روحی و روانی فساد یعنی وسوسه‌های شیطان نفس، در پرتو توحید در عبادت و حق پرستی مبارزه کرد، باید با عوامل تبعیض‌ها، استثمارها، محرومیت‌ها، ظلمها، اختناقها و طاغوتها نیز در پرتو توحید اجتماعی و عدالت خواهی به شدت جنگید.

پیامبران چنین منطقی دارند. به عنوان نمونه اسلام که ظهور کرد، در آن واحد به دو دگرگونی و انقلاب و دو حرکت دست زد. اسلام نگفت درون را اصلاح کنید و به بیرون کار نداشته باشید، اخلاق را بسازید، اجتماع خودبخود ساخته میشود. اسلام در آن واحد هم ندای توحید روانی و درونی در پرتو ایمان به خداوند را سر داد و هم فریاد توحید اجتماعی در پرتو جهاد و مبارزه با ناهمواریهای اجتماعی را بلند کرد.

پیامبر اسلام در دعوت نامه‌هایی که خطاب به سران کشورها برای ابلاغ رسالتش می‌نوشت به این آیه از قرآن اشاره می‌نمود:

قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ وَلَا نُشْرِكَ بِهِ شَيْئاً

«ای اهل کتاب بیایید بسوی یک سخن و یک حقیقت که برای همه ما و شما یکسان است [و با همه نسبت متساوی دارد، نه امتیاز خاصی است برای ما و نه امتیاز خاصی است برای شما] و آن اینکه خدای یگانه را پرستیم و هیچ چیز را شریک او قرار ندهیم.»

تا اینجا، این آیه به یگانگی بخشیدن به انسانها از راه ایمان واحد و جهت و قبله واحد و به آزادی معنوی رسیدن، می‌پردازد. آنگاه به مسئله تسوید اجتماعی اشاره نموده و چنین ادامه می‌یابد:

وَلَا يَتَّخِذْ بَعْضُنَا بَعْضاً أَرْبَاباً مِنْ دُونِ اللَّهِ

«و بعضی از ما انسانها بعضی دیگر را «رب» خود قرار ندهیم، [به ارباب و بنده تجزیه نشویم. بیایید آنگونه رابطه‌های اجتماعی غلط را که منجر به اینگونه تبعیض‌ها می‌شود قطع کنیم.]»

در قرآن به مواردی برمیخوریم که با تکیه بر حقوق از دست رفته دیگران و یا حقوق از دست رفته خود می‌خواهد حرکت بیافریند:

«چه میشود شما را؟ چرا نمی‌جنگید در راه خدا و در راه خوارشدگان (مستضعفین) از مردان و زنان و کودکانی که می‌گویند پروردگارا ما را از این شهر ستمگران بیرون برو به لطف و عنایت خودت برای ما سرپرست و یاور بفرست.»^۱

در این آیه برای تحریک به جهاد بر دو ارزش تکیه شده است: یکی اینکه راه، راه خداست و دیگر اینکه انسان‌های بیچاره و بی‌پناهی در چنگال ستمگران گرفتار مانده‌اند یعنی هم تکیه بر بزرگترین اصل فطری مورد قبول انسانها یعنی خدا و راه خدا و هم تکیه بر شرایط محیط و جامعه و تأکید بر ایجاد عدالت اجتماعی.

در سوره حج می‌فرماید:

«به مؤمنان به موجب آنکه مظلوم واقع شده‌اند اجازه داده شد که با دشمن جنگجو بچنگند.»^۲

و یا در جای دیگر می‌فرماید:

«خداوند فریاد به بدگویی را دوست نمیدارد مگر از کسی که مظلوم واقع شده

۱ - سوره آل عمران آیه ۶۴

۲ - سوره نساء آیه ۷۵

۳ - سوره حج آیه ۳۹

است»^۱

علی (ع) به عنوان برجسته‌ترین شاگرد و دست پرورده مکتب انبیاء، به هنگام قبول امر خلافت، مسئولیت دینی خود را این‌طور بیان میکند:

«اگر گرد آمدن مردم نبود، و اگر نبود که با اعلام نصرت مردم، بر من اتمام حجت شد، و اگر نبود که خداوند از دانیان پیمان گرفته تا راضی نشوند بر سیری ظالم و گرسنه ماندن مظلوم هر آینه افسار مرکب خلافت را روی شانه‌اش می‌انداختم و ره‌ایش می‌کردم»^۲

همه میدانیم که علی (ع) پس از عهده‌دار شدن مسئولیت دو کار را در رأس برنامه خود قرار داد. یکی بند و اندرز و اصلاح روحیه و اخلاق مردم و بیان معارف الهی که نمونه‌اش نهج البلاغه است و دیگری مبارزه با تبعیضات اجتماعی. علی (ع) تنها به اصلاح درون و آزادسازی معنوی قناعت نکرد، همچنانکه تنها اصلاحات اجتماعی را کافی ندانست و در هر دو جبهه دست به اصلاح زد.

از آنچه تا اینجا گفته شد میتوان نتیجه گرفت که گرچه دین آسمانی یک ایدئولوژی طبقاتی و گروهی نیست اما در برابر طبقات اجتماعی جهت‌گیری کاملاً مشخص و قاطع دارد. بدین معنی که وقتی دین، استقرار نظام عادلانه و انسانی را - که لازمه رشد و اعتلای انسان است - در برنامه کار خود قرار میدهد، طبعاً کسانی یا گروههایی که بیش از همه از حقوق مادی و معنوی خویش محروم گردیده‌اند یعنی «مستضعفین» از پیاده شدن برنامه انبیاء سود می‌برند و به حقوق از دست رفته خویش ناآل میشوند. و بهمین ترتیب، طبقه ظالم و استثمارگر نیز بیش از دیگران منافع نامشروع خود را از دست میدهد.^۳

۱ - سوره نساء آیه ۱۴۸

۲ - و کز... ما أخذ الله علی العلماء أن لا یقاروا علی کلمة ظالم ولا یسقی مظلوم لآلقت خبئها علی غاریها
و لستغیت آخرها بکاس أولها.

۳ - توجه به این نکته بسیار مهم است که اگر چه دسته‌ای از مکاتب اجتماعی و سیاسی در تکیه کردن بر حقوق محرومان و زحمتکشان ظاهراً با اسلام هماهنگ و هم صدا هستند اما یک فرق اساسی میان روح و جهت این دو مبارزه و تلاش وجود دارد. آنچه که مکاتب اجتماعی سیاسی عموماً و مکاتب مادی خصوصاً بر آن تکیه دارند ارزش «مادی» حقوق از دست رفته است و از این جهت در دعوت برای مبارزه بر این جنبه تأکید بسیار دارند. ولی در قرآن و سنت به دلیل اینکه نفس زیر بار ظلم رفتن از بدترین گناهان است و احقاق حق یک وظیفه، لذا آنچه که در این مبارزه بعنوان یک «ارزش» مطرح است جنبه انسانی این مبارزه است، قرآن هرگز بر عقده‌های روانی و بر تحریک حسادت‌ها و پسا تحریک نیهوت‌ها و اشتهاها - که صرفاً جنبه‌های مادی دارد - تکیه نمی‌کند. اگر مال کسی را بخواهند به زور بگیرند، اسلام اجازه نمیدهد که به بهانه اینکه مادیات ارزشی ندارد صاحب مال سکوت کند، اما منطبق اسلام آنجا که انسان را به دفاع از مال خویش تشویق می‌کند به صورت تحریک حرص و آز نیست، بلکه به صورت دفاع از «حق» است که یک «ارزش» است.

و اما در جواب گروه «ج» که دین و مذهب را اختراع ضعفای برای ترمز اقویا میدانند و معتقدند که دین عامل رواج اخلاق بردگی و مانع تکامل تاریخ است، مطابق آنچه که تاکنون توضیح داده شد باید گفت نه احساس نیاز به دین تنها در میان طبقات و گروههای خاص اجتماعی وجود داشته است و نه عامل پیدایش دین، اراده گروهی بر اختراع آن بمنظور ترمز گروه دیگر بوده است. بلکه نیاز به دین زمینه‌ای جز فطرت و سرشت پاک انسانی ندارد و همچنین عامل پیدایش آن مطابق اصل هدایت عامه جز اراده لایزال الهی نمی‌باشد. نظریه زورمداری و اصالت قدرت که ضعفای را گروه منحط ضد تکامل و اقویا را نژاد برتر انسانی می‌شمارد، حکایت از عدم شناخت و کشف ماهیت انسان و نیز حکایت از تمایلات استثمارطلبانه و استثمارگرانه بانیان آن دارد. در تعالیم انبیاء هیچ گروه و قومی بدلیل ملاک‌های خونی، نژادی، ملی و پایگاه اجتماعی بر گروه دیگر ترجیح داده نمی‌شود و ملاک رجحان، تقوای الهی است **إِنَّ الْكِرَامَ كَرَّمُوا عِنْدَ اللَّهِ بِأَنْفُسِهِمْ**.

در پایان در جواب آن دسته از افرادی که نقش انبیاء را در گذشته مثبت میدانند ولی در حال حاضر به چنین نقشی برای انبیاء اعتقاد ندارند. توضیحات چهار درس اول این کتاب را بار دیگر یادآور می‌شویم که انسان بدلیل نقصی که از ناحیه توانائیهای عقل و امکانات خود دارد هیچگاه نمیتواند به خودکفایی برسد و بی‌نیاز از تعالیم انبیاء شود.

پرسش و پژوهش

- ۱ - آن دسته از به اصطلاح روشنفکرانی که نقش انبیاء را در تاریخ منفی و ضد دنیایی میدانند، چگونه مدعی خویش را توجیه می‌کنند؟
- ۲ - رابطه دنیا و آخرت در تعالیم انبیاء چیست؟ گفتار پیامبر اکرم (ص) را در این زمینه بیان نموده توضیح دهید.
- ۳ - منظور از مذمت و سرزنش دنیا در مکتب وحی چیست؟
- ۴ - به اختصار توضیح دهید که بر اساس چه دلایلی، توجیحات گروهی که نقش انبیاء را در تاریخ منفی و ضد دنیایی میدانند، قابل قبول نیست.
- ۵ - با مقایسه نظرات دو گروه «ب» و «ج» موارد اتفاق نظر و اختلاف نظر این دو گروه را بیان کنید.
- ۶ - تفاوت‌های اپیدئولوژی انسانی و گروهی چیست؟ و ریشه این اختلاف در کجاست؟
- ۷ - چرا دین نمیتواند یک اپیدئولوژی گروهی باشد؟
- ۸ - اصل فطرت در فرهنگ دینی بیانگر چه حقیقتی است؟ و آیا انسانها میتوانند با وجود اختلافاتی که از حیث نژاد، ملیت، موارث فرهنگی و... با یکدیگر دارند به یک وحدت حقیقی دست یابند؟ به چه دلیل؟ بر این اساس توضیح دهید که چرا و به چه علت معبودهای گوناگونی در جوامع بشری ظهور کرده است؟
- ۹ - آیا میتوان بدون قبول اصل فطرت، مسئله مسخ و از خود بیگانگی انسان را مطرح نمود؟
- ۱۰ - بر اساس چه مبنایی، اموری همچون ارشاد، تذکر، موعظه و... و به تعبیر قرآن «حکمت» در دعوت انبیاء نقش اساسی دارند؟ و چرا تنها مکتب انبیاء قادر است انسان را بر علیه تبهکاری خویش بشوراند و در او حال «توبه»

وجود آورد؟ به چند شاهد تاریخی در این زمینه اشاره نمایید.

۱۱ - آیا میتوان گفت که پیروان مکتب انبیاء تنها از گروه محرومان و مستضعفین هستند؟ اکثریت پیروان انبیاء را چه گروهی تشکیل میدهند؟ علت این امر چیست؟

۱۲ - چرا پیامبران در دعوت خویش، علاوه بر ایجاد انقلاب درونی در انسانها، همزمان به انقلاب اجتماعی نیز توجه و اهتمام داشته‌اند؟ نمونه‌هایی از موضعگیری‌های اجتماعی انبیاء و ائمه دین را بیان نموده و جهت این موضعگیری‌ها را نشان دهید.

۱۳ - آیا میتوان گفت که احساس نیاز به دین تنها در میان طبقات خاصی وجود داشته است؟ چرا؟

۱۴ - عامل پیدایش دین چیست؟ توضیح دهید.

۱۵ - فرق اساسی میان مکتب وحی و بعضی مکاتب مادی در دفاع از حقوق محرومان چیست؟

۱۶ - با توجه به مطالب این درس و درسهای گذشته به اختصار نقش مثبت انبیاء را در تاریخ بشر بیان نمایید.

دین یا ادیان؟

علمای دین‌شناسی و نویسندگان تاریخ مذاهب معمولاً تحت عنوان «ادیان» بحث می‌کنند مثلاً می‌گویند دین ابراهیم، دین یهود، دین مسیح، دین اسلام و هر یک از پیامبران صاحب شریعت را آورندهٔ یک دین می‌دانند، اصطلاح شایع میان مردم نیز همین است.

ولی قرآن اصطلاح و طرز بیان ویژه‌ای دارد که از بینش خاص قرآنی سرچشمه می‌گیرد. از نظر قرآن دین خدا از آدم تا خاتم یکی است. همهٔ پیامبران اعم از پیامبران صاحب شریعت و پیامبران غیر صاحب شریعت به یک مکتب دعوت کرده‌اند و علیرغم برخی تفاوت‌ها، اصول مکتب انبیاء که «دین» نامیده می‌شود یکی است. تفاوت شریعت‌های آسمانی از دو جهت بوده است، مقتضیات زمان و سطح تعلیمات.

تفاوت در مقتضیات زمان

به دلیل اینکه پیامبران در مکان‌ها و زمانهای مختلفی ظهور کرده‌اند، بعضی از روش‌ها و جنبه‌های فرعی تعالیم‌شان بواسطه تغییر مقتضیات زمان و خصوصیات محیط و ویژگی‌های مردمی که طرف دعوت بوده‌اند متفاوت شده است اختلاف تعالیم انبیاء از این جهت، از نوع اختلاف برنامه‌هایی است که در یک کشور هر چند وقت یک بار به مورد اجرا گذاشته می‌شود در حالیکه همهٔ آنها از یک قانون اساسی الهام می‌گیرد. از آنجا که شکل اجرایی یک اصل کلی در شرایط گوناگون متفاوت می‌شود لذا بسیاری از اختلافات در روش انبیاء از نوع تفاوت در شکل اجرا بوده است نه در روح قانون. به منظور توضیح بیشتر به ذکر یک نمونه می‌پردازیم:

انسان، برخلاف سایر جانداران — که در جای خود متوقفند و قادر نیستند خود را به جلو ببرند یا به عقب، به راست منحرف شوند یا به چپ، تند بروند یا کند — هم می‌تواند خود را به جلو ببرد و هم به عقب، هم قادر است به سوی چپ منحرف شود و هم به سوی راست، هم می‌تواند تند برود و هم کند و بالاخره هم می‌تواند بنده‌ای «شاکر» باشد و هم سرکشی «کافر». از این رو دائماً در میان نوسانات افراطی و تفریطی گرفتار است. یکی از اصول کلی تعالیم انبیاء حفظ بشر در خط اعتدال است. ولی روش انبیاء در پیاده کردن این اصل به واسطهٔ تغییر شرایط متفاوت بوده است.

اجتماع بشری گاه آنچنان جامد و ساکن و اسیر عادات دست و پاگیر گشته که نیازمند به نیروی شده است تا زنجیرها را از او برگیرد و او را به حرکت آورد. و گاه آنچنان هوس نوحواهی پیدا کرده که سنن و نوامیس خلقت را فراموش نموده است؛ گاه غرق در غرور و تکبر و خودخواهی شده و نیروی ضرورت پیدا کرده است که او را در جهت زهد و ریاضت و ترک خودبینی و رعایت حدود خود و حقوق دیگران براند و گاه آنچنان به سستی و لاقیدی و ستمکشی خو نموده که جز از طریق بیدار کردن «منش» و «شخصیت» و احساس احقاق حقوق در او، راه دیگری برای هدایتش نبوده است. بدیهی است که تندروی یا کندروی یا انحراف به راست یا چپ هر کدام برنامه مخصوص به خود دارد، برای جامعه منحرف به راست، نیروی اصلاح کننده باید متمایل به چپ باشد و برعکس.

اینستکه دوای یک زمان و یک دوره و یک قوم برای زمان دیگر و قوم دیگر درد و بلای مزن است، و اینست راز اینکه رسالتها مختلف، و احیاناً به صورت ظاهر متضاد جلوه می کنند. یکی پیامبر جنگ می شود و دیگری پیامبر صلح، یکی پیامبر محبت می شود و دیگری پیامبر خشونت و صلابت. راز موقت بودن تعلیمات اینگونه پیامبران همین است. بدیهی است که با همه تضادی که میان این گونه رسالتها از نظر روش هست از نظر هدف و روح کلی حاکم بر این رسالتها، تضاد و اختلافی نیست. هدف یکی است، بازگشت به تعادل و قرار گرفتن در جاده اصیل فطرت.

خطری که غالباً مصلحان اجتماعی به وجود می آورند از همین ناحیه است که در یک اجتماع تندرو، یا کندرو، یا متمایل به راست، یا به چپ، ظهور می کنند و به پیکار مقدسی دست می زنند، اما فراموش می کنند یک برنامه معین فقط برای مدت محدودی قابل اجراست و با جامعه کندرو یا تندرو یا چپ رو یا راست رو آنقدر باید پیکار کرد که تعادل خود را بازیابد و بیش از آن، خود مستلزم سقوط و انحراف جامعه از سوی دیگر است.

تفاوت در سطح تعلیمات

به موازات تکامل بشر، تعلیمات پیامبران نیز اگر چه همه در یک زمینه بوده تکامل یافته و در سطح بالاتری عرضه شده است. به تعبیر دیگر بشر در مدرسه تعالیم انبیاء مانند یک دانش آموز بوده که او را از کلاس اول تا آخرین کلاس بالا برده اند. می دانیم که دانش آموز در کلاس های بالاتر نه تنها به مسائلی برمیخورد که قبلاً به آنها به هیچوجه برنخورده است، بلکه تصورش درباره مسائلی که قبلاً یاد گرفته و در ذهن کودکانه خود به نحوی آنها را تجسم داده است، احیاناً زیر و رو می شود. تعلیمات انبیاء نیز چنین است.

به عنوان مثال، اصل توحید که سنگ اول ساختمان دین است، خود دارای مراتب و درجات

است. آنچه یک عامی به نام خدای یگانه در ذهن خود تجسم می دهد با آنچه در قلب یک عارف تجلی میکند یکی نیست. عارفان نیز در یک درجه نیستند. توحید سلمان و ابوذر یکسان نیست. این تکامل دین است نه اختلاف ادیان. قرآن هرگز کلمه «دین» را به صورت جمع (ادیان) نیاورده است، از نظر قرآن آنچه وجود داشته است دین بوده نه ادیان.

به علاوه قرآن تصریح میکند که دین مقتضای فطرت و ندای طبیعت روحانی بشر است:

فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَةَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا

«حق جویانه چهره خویش را به سوی دین، همان فطرت خدا که مردم را بر آن آفریده

است ثابت نگهدار.»

سوره روم - آیه ۳۰

مگر بشر چند گونه فطرت و سرشت و طبیعت می تواند داشته باشد؟! اینکه دین از اول تا آخر جهان یکی است و وابستگی با فطرت و سرشت بشر دارد - که این فطرت نیز بیش از یکی نمیتواند باشد - رازی بزرگ و فلسفه‌ای شکوهمند در دل خود دارد و تصور خاصی درباره تکامل به ما میدهد.

از نظر قرآن سیر تکاملی جهان و انسان و اجتماع «یک» سیر هدایت نده و هدفدار است و بر روی خطی است که صراط مستقیم نامیده میشود و از لحاظ مبدأ و مسیر و منتهی مشخص است. انسان و اجتماع، متحول و متکامل است ولی راه و خط سیر، مشخص و واحد و مستقیم است.

یک تفاوت پیامبران با نوایغ و فلاسفه بزرگ این است که فلاسفه هر کدام مکتب مخصوص به خود داشته‌اند، از این رو همیشه در جهان «فلسفه‌ها» وجود داشته نه «فلسفه» ولی پیامبران الهی همیشه مؤید (تأیید کننده) و مصدق (تصدیق کننده) یکدیگر بوده‌اند و یکدیگر را نفی نکرده‌اند هر کدام از پیامبران اگر در محیط و زمان پیامبر دیگری می بود مانند او قانون و دستورالعمل می آورد.

قرآن تصریح می کند که پیامبران یک رشته واحدی را تشکیل می دهند و پیامبران پیشین مبشّر (بشارت دهنده) پیامبران پسین بوده‌اند و پسینان مؤید و مصدق پیشینان بوده‌اند و هم تصریح می کند که از همه پیامبران بر این مطلب که مبشّر و مؤید یکدیگر باشند پیمان اکید و شدید گرفته شده است. در آیه ۸۱ از سوره آل عمران چنین می خوانیم:

«یاد کن هنگامی را که خداوند از همه پیامبران پیمان گرفت که:

آنگاه که به شما کتاب و حکمت دادم و سپس فرستاده‌ای آمد که آنچه را با شما است تصدیق می کند، به او ایمان آورید و او را یاری نمایید.

خداوند گفت آیا اقرار و اعتراف کردید و این بار را به دوش گرفتید؟ همه گفتند

اقرار کردیم خداوند گفت: پس همه گواه باشید من نیز از گواهانم^۱
 قرآن کریم که دین خدا را از آدم تا خاتم یک جریان پیوسته معرفی می کند نه چند تا،
 یک نام روی آن می گذارد و آن «اسلام» است. البته مقصود این نیست که در همه دوره ها، دین
 خدا با این نام خوانده می شده است و با این نام در میان مردم معروف بوده است بلکه مقصود این
 است که حقیقت دین دارای ماهیتی است که بهترین معرف آن لفظ اسلام است و این است که
 می گوید:

إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ^۲

«دین در نزد خدا اسلام است.»

یا می گوید:

مَا كَانَ إِبْرَاهِيمُ يَهُودِيًّا وَلَا نَصْرَانِيًّا وَلَكِنْ كَانَ حَنِيفًا مُسْلِمًا^۳

«ابراهیم نه یهودی و نه نصرانی بلکه حق جو و مسلم بود.»

ختم نبوت

گفتیم که پیامبران با همه اختلافات فرعی و شاخه ای حامل یک پیام و وابسته به یک مکتب
 بوده اند، این مکتب تدریجاً بر حسب استعداد جامعه انسانی عرضه شده است تا بدانجا که بشریت
 به حدی رسید که آن مکتب به صورت کامل و جامع عرضه شد و چون بدین نقطه رسید نبوت پایان
 پذیرفت. آن کسی که به وسیله او صورت کامل مکتب عرضه و ابلاغ شد، حضرت محمد بن
 عبدالله (ص) است و آخرین کتاب آسمانی قرآن است و همان طوری که قرآن کریم فرموده
 است: وَتَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ صِدْقًا وَعَدْلًا لَا مُبَدِّلَ لِكَلِمَاتِهِ^۴ با نزول قرآن پیام وحی کامل و تمام شد
 و این کتاب تغییر پذیر نیست.

اکنون باید ببینیم چرا در گذشته نسبتها تجدید میشد. و پیامبران یکی پس از دیگری
 می آمدند. هر چند همه آن پیامبران صاحب قانون و شریعت نبودند و غالباً برای اجرا و تسلیغ
 شریعت موجود مبعوث می شده اند و چرا پس از حضرت خاتم النبیین، این جریان پایان یافت و نه

۱ - وَإِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ لَمَا آتَيْتُكُمْ مِنْ كِتَابٍ وَحِكْمَةٍ ثُمَّ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَكُمْ لَتُؤْمِنُنَّ بِهِ
 وَلَتُنصِرُنَّهُ قَالُوا أَأَقْرَرْتُمْ وَأَخَذْتُمْ عَلَىٰ ذَلِكُمْ إِصْرِي قَالُوا أَقْرَرْنَا، قَالَ فَاشْهَدُوا وَأَنَا مَعَكُمْ مِنَ الشَّاهِدِينَ.

سوره آل عمران - آیه ۸۱

۲ - سوره آل عمران، آیه ۱۹

۳ - سوره آل عمران، آیه ۶۷

۴ - پیام راستین و موزون پروردگارت کامل گشت. کسی را توانایی تغییر دادن آن نیست.

سوره انعام - آیه ۱۱۵

تنها پیامبر تشریحی (صاحب شریعت) نیامده و نخواهد آمد حتی پیامبر تبلیغی نیز نیامده و نخواهد آمد، چرا؟. در اینجا مختصری به علل تجدید نبوتها می‌پردازیم.

علل تجدید نبوتها

با اینکه نبوت یک جریان پیوسته است و پیام خدا یعنی دین یک حقیقت بیشتر نیست، علل تجدید نبوتهای تشریحی و تبلیغی و ظهور پیامبران بطور بیایی و متوقف شدن همه آنها بعد از ظهور خانم‌الانبیاء اینست که:

اولاً بشر قدیم به علت عدم رشد و عدم بلوغ فکری قادر به حفظ کتاب آسمانی خود نبود. معمولاً کتب آسمانی مورد تحریف و تبدیل قرار می‌گرفت و یا به کلی از بین می‌رفت، از این رو لازم می‌شد که این پیام تجدید شود. زمان نزول قرآن یعنی چهارده قرن پیش مقارن است با دوره‌ای که بشریت کودکی خود را پشت سر گذاشته و مواریت علمی و دینی خود را میتواند حفظ کند و لهذا در آخرین کتاب مقدس آسمانی یعنی قرآن تحریفی رخ نداده است. مسلمین به هنگام نزول هر آیه، عموماً آنرا در دلها و در نوشته‌ها حفظ می‌کردند به گونه‌ای که امکان هر گونه تغییر و تبدیل و تحریف و حذف و اضافه از بین می‌رفت، لهذا دیگر تحریف و نابودی در کتاب آسمانی رخ نداد و این علت که یکی از علل تجدید نبوت بود منتفی گشت.

ثانیاً در دوره‌های پیش، بشریت به واسطه عدم بلوغ و رشد قادر نبود که یک نقشه کلی برای مسیر خود دریافت کند و با راهنمایی آن نقشه راه خویش را ادامه دهد، لازم بود مرحله به مرحله و منزل به منزل راهنمایی شود و راهنمایی همیشه او را همراهی کنند. ولی مقارن با دوره رسالت پیامبر اسلام و از آن به بعد، انسان این بلوغ و رشد را پیدا کرد که بتواند نقشه کلی زندگی خویش را دریافت کند و از این رو روش دریافت راهنماییهای منزل به منزل و مرحله به مرحله متوقف گشت. با این بیان، رسالت پیامبر اسلام با همه رسالتهای دیگر این تفاوت را دارد که از نوع قانون است نه برنامه. قانون اساسی بشریت است و علیرغم شریعت‌های سابق مخصوص یک اجتماع تندرو یا کندرو، راست‌رو یا چپ‌رو نیست. اسلام طرحی است کلی و جامع و همه جانبه و معتدل و متعادل. قرآن کتابی است که روح همه تعلیمات موقت و محدود کتب دیگر آسمانی را — که مبارزه با انواع انحراف‌ها و بازگشت به تعادل است — در بر دارد.

بنابراین با پیدایش این امکان و این استعداد در بشر، قانون کلی و جامع زندگی در اختیار بشر قرار گرفت و این علت تجدید نبوتها و شریعتها نیز منتفی گشت.

ثالثاً غالب پیامبران بلکه اکثریت قریب به اتفاق آنها، پیامبر تبلیغی بوده‌اند نه تشریحی. کار پیامبران تبلیغی، ترویج و تبلیغ و اجراء و تفسیر شریعتی بود که حاکم بر زمان آنها بوده است. در عصر خاتمیت که عصر علم است با پیروی از پیامبر (ص) و ائمه معصومین (علیهم السلام)، علماء

امت قادرند با معرفت به اصول کلی اسلام و شناخت شرایط زمان و مکان، آن کلیات را با شرایط و مقتضیات زمانی و مکانی تطبیق دهند و حکم الهی را استخراج و استنباط نمایند، نام این عمل «اجتهاد» است. فقها و علمای شایسته امت اسلامی بسیاری از وظایفی را که پیامبران تبلیغی و قسمتی از وظایف پیامبران تشریحی را (بدون آنکه خود شریعتی نو وضع کنند) با عمل اجتهاد و با وظیفه خاص ولایت و رهبری امت انجام می‌دهند. به عبارت دیگر در زمان غیبت کبری از دوره خاتمیت، «ولایت فقیه» رکن اساسی جامعه اسلامی و ضامن بقا و تداوم آنست. از این رود عین اینکه نیاز به دین همواره باقی است و بلکه هر چه بشریت به سوی تمدن پیش رود نیاز به دین فزونی می‌یابد، نیاز به تجدید نبوت و آمدن کتاب آسمانی جدید و پیامبر جدید برای همیشه منتفی گشت و پیامبری پایان یافت.

از آنچه گفته شد روشن گشت که بلوغ و رشد فکری اجتماعی بشر در ختم نبوت نقش دارد و این نقش در چند جهت است:

- ۱ - کتاب آسمانیش را خالی از تحریف، نگهداشته است.
 - ۲ - به مرحله‌ای رسیده است که برنامه تکاملی خویش را - نه منزل به منزل و مرحله به مرحله - بلکه یکجا تحویل بگیرد و استفاده نماید.
 - ۳ - بلوغ فکری و رشد اجتماعیش به او اجازه می‌دهد که ترویج و تبلیغ و اقامه دین و امر به معروف و نهی از منکر را خود برعهده بگیرد، نیاز به پیامبران تبلیغی که مروج و مُبَلِّغ شریعت پیامبران صاحب شریعت بوده‌اند به این وسیله رفع شده است، این نیاز را فقها و علمای امت رفع می‌کنند.
 - ۴ - از نظر رشد فکری به جایی رسیده است که می‌تواند در پرتو «اجتهاد» کلیات وحی را تفسیر و توجیه نماید و در شرایط مختلف و متغیر مکانی و زمانی هر موردی را به اصل مربوطه ارجاع دهد. این مهم را نیز فقهای امت انجام می‌دهند.
- بنابراین روشن گشت که معنی ختم نبوت این نیست که نیاز بشر به تعلیمات الهی و تبلیغاتی که از راه وحی رسیده رفع شده است و چون بشر در اثر بلوغ و رشد فکری نیازی به این تعلیمات ندارد نبوت پایان یافته است. معنی «ختم نبوت» اینست که نیاز به وحی جدید و تجدید نبوتها رفع شده است نه نیاز به دین و تعلیمات الهی.

پرسش و پژوهش

۱ - نظر قرآن درباره دین خدا از آدم تا حضرت خاتم چیست؟

۱ - برای تکمیل این بحث رجوع شود به کتاب ختم نبوت اثر استاد شهید مطهری .

- ۲ - تفاوت شریعت‌های آسمانی را از جهت تفاوت در مقتضیات زمان شرح دهید.
- ۳ - یکی از اصول کلی تعالیم انبیاء حفظ بشر در خط اعتدال بوده است. روش انبیاء را در بسیاده کردن این اصل شرح دهید.
- ۴ - تفاوت شریعت‌های آسمانی را از جهت اختلاف در سطح تعلیمات تشریح کنید.
- ۵ - آیه‌ایکه بیانگر تمام و کامل شدن وحی است بیان کنید.
- ۶ - در قرآن کریم دین تمامی پیامبران به چه نام خوانده شده است؟ و معنای این نامگذاری چیست؟
- ۷ - نقش ولایت فقیه در دوران غیبت کبری چیست؟
- ۸ - چرا در دوره‌های پیامبران پیشین لازم بود بشر منزل به منزل راهنمایی شود ولی در زمان پیامبر اسلام (ص) بشر توانست نقشه کلی زندگی خویش را یکجا دریافت نماید؟
- ۹ - معنی ختم نبوت چیست؟
- ۱۰ - بطور خلاصه علل ختم نبوت را از جهات گوناگون بیان نمائید.

قرآن، معجزه جاوید

(۱)

در بحث از اختصاصات پیامبران، معجزه به عنوان یکی از مهمترین این اختصاصات مطرح شد و توضیح داده شد که مردم هر عصری از پیامبر خود تقاضای معجزه می‌کردند تا با مشاهده آن به پیامبری وی ایمان پیدا کنند. اینک در پی بحث ختم نبوت و با توجه به اینکه ما در عصر خاتمیت قرار داریم و امت آخرین پیامبر خدا محسوب می‌شویم، می‌خواهیم بدانیم معجزه پیامبر این امت چیست؟ و آیا ما راهی بر مشاهده این معجزه و درک اعجاز آن هست؟ و همچنین اگر رسالت پیامبر اسلام یک رسالت جاودانی است آیا معجزه او نیز جاودانه است؟

قرآن کریم، معجزه جاویدان خاتم پیامبران است. پیامبران پیشین از قبیل ابراهیم و موسی و عیسی که هم کتاب آسمانی داشته‌اند و هم معجزه، زمینه اعجازشان چیزی غیر از کتاب آسمانیشان بوده است از قبیل: تبدیل شدن آتش سوزان به «برْد و سلام»^۱ یا ازدها شدن چوب خشک و یا زنده شدن مردگان. بدیهی است که هر کدام از این معجزات امری موقت و زودگذر بوده است. ولی زمینه معجزه خاتم پیامبران خود کتاب او است. کتاب او در آن واحد هم کتاب است و هم برهان رسالتش. و به همین دلیل معجزه ختمیه، برخلاف سایر معجزات، جاویدان و باقی است نه موقت و زودگذر.

از نوع کتاب بودن معجزه خاتم پیامبران چیزی است، متناسب با عصر و زمانش که عصر پیشرفت علم و دانش و تمدن و فرهنگ است و این پیشرفت‌ها امکان می‌دهد که تدریجاً جنبه‌هایی از اعجاز این کتاب کریم مکشوف گردد که قبلاً مکشوف نبوده است. همچنانکه جاودانگی آن متناسب است با جاودانگی پیام و رسالتش که برای همیشه باقی و نسخ‌ناپذیر (باطل ناشدنی) است.

قرآن کریم علاوه بر آنکه بر وقوع معجزات دیگری از خاتم الانبیاء تصریح نموده،

۱ - یا ناز کونی بَرْدًا و سلاماً علی ابراهیم: ای آتش سرد و سالم برای ابراهیم باش.

صریحاً جنبه اعجاز و فوق بشری خود را نیز در آیاتی چند اعلام کرده است.^۱

در قرآن مسائل فراوانی مربوط به معجزات مطرح شده است از قبیل ضرورت همراه بودن رسالت رسولان الهی با معجزه و اینکه معجزه «بینه»^۲ و حجت قاطع است. و اینکه پیامبران معجزه را به «أَفْنِ اللَّهُ» می آورند، و اینکه پیامبران تا آن حد معجزه می آورند که «آیت» و «بینه» بر صدق گفتارشان باشد اما مکلف نیستند که تابع در خواست های بهانه جویانه مردم باشند و هر روز و هر ساعت هر کس مطالبه معجزه بکند اجابت نمایند. به عبارت دیگر: پیامبران «نمایشگاه معجزه» دائر نکرده و کارخانه معجزه سازی وارد ننموده اند.

قرآن کریم همچنانکه این مسائل را مطرح کرده است با کمال صراحت معجزات بسیاری از پیامبران پیشین از قبیل نوح، ابراهیم، لوط، صالح، هود، موسی، عیسی را نقل کرده است و به نحوی بر آنها صحه گذاشته که به هیچوجه قابل تأویل و توجیه نیست. و قرآن مجید هیچگاه این معجزات را اموری سمبلیک و غیر واقعی ندانسته است.

قرآن کریم در طول بیست و سه سال تدریجاً بر رسول خدا نازل گشت. قرآن کریم که هم کتاب پیغمبر اکرم است و هم مظهر اعجاز او، نقشی صدها بار بزرگتر از نقش عصای موسی و دم عیسی داشت، پیغمبر اکرم آیات قرآن را بر مردم می خواند و جاذبه این آیات افراد را بسوی اسلام می کشید. وقایع مربوط به این موضوع در تاریخ اسلام از حد شمارش خارج است.

قرآن مجموعه ۱۱۴ سوره است و مجموع این سوره ها شامل حدود ۶۲۰۵ آیه است و همه این آیات مجموعاً در حدود هفتاد و هشت هزار کلمه است.

مسلمین از صدر اسلام تا عصر حاضر توجه بی نظیری نسبت به قرآن نشان داده اند که نشانه شیفتگی و علاقه آنها به این کتاب آسمانی است، قرآن در زمان رسول اکرم به وسیله گروهی که خود ایشان معین کرده بودند و به نام «کاتبان وحی» معروف شدند نوشته می شد. به علاوه غالب مسلمین اعم از مرد و زن، کوچک و بزرگ، عشق عجیبی به حفظ همه و یا اکثر آیات قرآن داشتند، قرآن را در نمازها می خواندند، در اوقات دیگر تلاوت آنرا ثواب می دانستند و به علاوه از تلاوت آن لذت می بردند و مایه آرامش روح آنها بود.

مسلمین در هر عصری متناسب با امکانات فکری و عملی خود تحت تأثیر شوق و عشقی که به کتاب آسمانی خود داشتند در باره قرآن کار کرده اند، و با دقت در معانی آن در زمینه های مختلف حقوقی، اخلاقی، اجتماعی، فلسفی، عرفانی و علمی معارف بسیاری کسب کرده اند.

عشق و علاقه مسلمین به قرآن منشأ و مبدأ یک سلسله علوم ادبی و عقلی شد که اگر

۱ - مانند این آیه: «وَإِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِمَّا نَزَّلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِثْلِهِ» اگر در آنچه بر بنده خویش فرود

آورده ایم تردید دارید سوره ای مانند آنرا بیاورید.

سوره بقره - آیه ۲۳

۲ - بینه: برهان روشن

قرآن نمی‌بود این علوم به وجود نمی‌آمد.

اعجاز قرآن

قرآن معجزه جاوید خاتم الانبیاء است. از ابتدای نزول قرآن در مکه که با سوره‌های کوچک آغاز شد رسول اکرم رسماً بر آن تَعَدَى (مبارزه طلبی) کرد، یعنی مدعی شد که قرآن کار من نیست کار خدا است و از من و هیچ بشر دیگر ساخته نیست که مانند آنرا بیاورد، و اگر باور ندارید آزمایش کنید و از هر کسی می‌خواهید کمک بگیرید ولی بدانید که اگر همه افراد و نیروها را به کمک بطلبید که مانند آنرا بیاورند قادر نخواهند بود. مخالفان پیغمبر اکرم نه در آن زمان و نه در زمانهای بعد که اکنون چهارده قرن از آن می‌گذرد نتوانسته‌اند به این مبارزه طلبی پاسخ بدهند. آخرین سخن مخالفان آن عصر این بود که قرآن «جادو» است. خود این اتهام اعتراف ضمنی به خارق‌العاده بودن قرآن و نوعی اظهار عجز در برابر قرآن بود.

جنبه‌های اعجاز قرآن

قرآن از جنبه‌های مختلف معجزه است، یعنی فوق بشری است و مادر اینجا به اجمال به آن جنبه‌ها اشاره می‌کنیم. از نظر کلی اعجاز قرآن از دو جهت است: لفظی و معنوی. اعجاز لفظی قرآن مربوط می‌شود به مقولهٔ زیبایی، و اعجاز معنوی آن به مقولهٔ معرفتی، پس اعجاز قرآن یکی از جنبهٔ زیبایی و هنری است و دیگر از جنبهٔ فکری و معرفتی. هر یک از این دو جنبه — خصوصاً جنبهٔ معرفتی — به نوبهٔ خود دارای چند جهت است.

الفاظ قرآن

سبک قرآن نه شعر است و نه نثر، اما شعر نیست برای اینکه وزن و قافیه ندارد، به‌علاوه شعر معمولاً با نوعی تخیل شاعرانه همراه است و نیز قوام شعر به‌مبالغه و اغراق است که نوعی کذب است ولی در قرآن تخیلات شعری و تشبیه‌های خیالی وجود ندارد. در عین حال نثر معمولی هم نیست زیرا از نوعی انسجام و آهنگ برخوردار است که در هیچ سخن نثری تا کنون دیده نشده است. مسلمین همواره قرآن را با آهنگهای مخصوص تلاوت کرده و می‌کنند که مخصوص قرآن است.

در دستورهای دینی توصیه شده است که قرآن را با آهنگ خوش بخوانید. ائمهٔ اطهار گاهی قرآن را در خانه‌های خود با آهنگی چنان دلربا می‌خواندند که مردم کوچه را متوقف می‌کرد. هیچ سخن نثری مانند قرآن آهنگ‌پذیر نیست، آنهم آهنگهای مخصوصی که متناسب با عوالم روحانی است، نه آهنگی مناسب مجالس لُهو. عجیب اینست که زیبایی قرآن، زمان و مکان را در نور دیده و

پشت سر گذاشته است. بسیاری از سخنان زیبا مخصوص یک عصر است، و با ذائقهٔ عصر دیگر، جور در نمی‌آید و یا حداقل مخصوص ذوق و ذائقهٔ یک ملت است که از فرهنگی مخصوص برخوردار می‌باشند، ولی زیبایی قرآن نه زمان می‌شناسد و نه نژاد و نه فرهنگ مخصوص. همهٔ مردمیکه با زبان قرآن آشنا شدند آنرا با ذائقهٔ خود مناسب یافتند. هر چه زمان می‌گذرد و بهر اندازهٔ ملت‌های مختلف با قرآن آشنا می‌شوند بیش از پیش مجذوب زیبایی قرآن می‌شوند.

برخی از یهودیان و مسیحیان متعصب و پیروان برخی از مذاهب دیگر در طول چهارده قرن اسلامی به انواع مقابله‌ها برای تضعیف مقام قرآن متوسل شده‌اند؛ گاهی به آن نسبت تحریف داده‌اند، و گاهی برخی از قصه‌های قرآن را خواسته‌اند مورد تردید قرار دهند ولی هیچ‌گاه نتوانسته‌اند به فریاد مبارزه‌طلبی قرآن پاسخ گویند و لاقلاً یک سورهٔ کوچک همانند قرآن بیاورند و به جهانیان عرضه دارند.

در تاریخ اسلام افراد زیادی پدید آمده‌اند که به اصطلاح «زنادقه» یا «ملاحده» خوانده شده‌اند و برخی از آنها برجستگی فوق‌العاده داشته‌اند. این گروه به اشکال و اقسام مختلف علیه «دین» به طور کلی و قرآن خصوصاً سخنانی گفته‌اند و برخی از آنها خداوند سخن در زبان عربی شمرده شده‌اند و احياناً به منازعه با قرآن برخاسته‌اند ولی تنها کاری که کرده‌اند آن بوده که کوچکی خود و عظمت قرآن را روشن تر کرده‌اند.

افراد زیادی به ادعای پیغمبری برخاستند و سخنانی آوردند به خیال خود شبیه قرآن و ادعا کردند که این سخنان نیز مانند قرآن از جانب خداست. این گروه نیز به نوعی دیگر کوچکی خود و عظمت قرآن را روشن نمودند.

عجیب اینست که کلام خود پیغمبر که قرآن بر زبان او جاری شده است با قرآن متفاوت است. از رسول اکرم سخنان زیادی به صورت خطبه، دعا، کلمات قصار، حدیث باقی مانده است و در اوج فصاحت است اما به هیچ وجه رنگ و بوی قرآن را ندارد. این خود میرساند که قرآن و سخنان فکری پیغمبر از دو منبع جداگانه است.

علی علیه السلام از حدود ده سالگی با قرآن آشنا شد، یعنی سنّ علی (ع) در این حدود بود که اولین آیات قرآن بر پیغمبر اکرم نازل شد و علی (ع) مانند تشنه‌ای که به آب زلال برسد آنها را فرا می‌گرفت و تا آخر عمر پیغمبر در رأس کاتبان وحی قرار داشت. علی (ع) حافظ قرآن بود و همیشه قرآن را تلاوت می‌کرد. شبها که به عبادت می‌ایستاد با آیات قرآن خوش بود، با این وضع اگر سبک قرآن قابل تقلید می‌بود علی (ع) با آن استعداد بی نظیر در سخنوری و فصاحت و بلاغت که بعد از قرآن نظیری برای سخنش نمی‌توان یافت، می‌بایست تحت تأثیر قرآن، از سبک قرآن

بیروی کند و خود بخود خطابه‌هایش به شکل آیات قرآن باشد، اما می‌بینیم سبک قرآن با سبک نهج البلاغه علی (ع) کاملاً متفاوت است.

آنگاه که علی (ع) در ضمن خطابه‌های غرّاً و فصیح و بلیغش آیه‌ای از قرآن می‌آورد کاملاً متمایز است و خورشیدی را ماند که در مقابل ستارگان دیگر درخشش فوق‌العاده دارد. هندسه کلمات در قرآن بی‌نظیر است، نه کسی توانسته است یک کلمه قرآن را پس و پیش کند بدون آنکه به زیباییهای آن لطمه وارد سازد و نه کسی توانسته است مانند آن بسازد. قرآن از این جهت مانند یک ساختمان زیبا است که نه کسی می‌تواند با جابجا کردن و تغییر دادن آنرا زیباتر کند و نه می‌تواند بهتر از آن و یا مانند آنرا بسازد. سبک و اسلوب قرآن به گونه‌ای است که نه قبلاً کسی با این سبک سخن گفته است و نه بعداً کسی - با همه دعوتها و مبارزه طلبیهای قرآن - توانسته است با آن رقابت کند و یا از آن تقلید نماید.

تحتی قرآن و مبارزه طلبی او هنوز هم همچنان مانند کوه پا برجاست و برای همیشه باقی خواهد بود. امروز هم همه مسلمانان با ایمان، مردم جهان را دعوت می‌کنند که در این مسابقه شرکت کنند و اگر مثل و مانند‌ای برای قرآن پیدا شد، آنها از دعوی و ایمان خود صرف‌نظر می‌کنند و اطمینان دارند که چنین چیزی میسر نیست.

معانی قرآن

عجاز قرآن از نظر معانی نیازمند به بحث و سיעتری است و لا اقل نیازمند به یک کتاب است ولی می‌توان به‌طور مختصر زمینه‌ای به‌دست داد. مقدمتاً باید بدانیم قرآن چه نوع کتابی است؟ آیا کتاب فلسفی است؟ آیا کتاب علمی است؟ آیا کتاب ادبی است؟ آیا کتاب تاریخی است؟ و یا صرفاً یک اثر هنری است؟

پاسخ اینست که قرآن هیچکدام از اینها نیست، همچنانکه پیامبر اکرم، بلکه عموم پیغمبران، شخصیت جدائی هستند، نه فیلسوفند، نه عالم، نه ادیب، نه مورخ، و نه هنرمند و نه صنعتگر و در عین حال مزایای همه آنها را با چیزهایی اضافه، دارا هستند. قرآن نیز که کتاب آسمانی است نه فلسفه است و نه علم و نه تاریخ و نه ادبیات و اثر هنری. در عین حال مزایای همه آنها را دارد به‌علاوه یک سلسله مزایای دیگر.

قرآن کتاب هدایت و راهنمایی بشر است و در واقع کتاب «انسان» است اما انسان، آن سان که خدای انسان او را آفریده و پیامبران آمده‌اند او را به خودش بشناسانند و راه سعادتش را به او بازگو کنند.

و چون کتاب انسان است پس کتاب «خدا» هم هست. زیرا همانگونه که قبلاً نیز توضیح داده شد انسان از نظر قرآن پرتوی از روح الهی است و خواه ناخواه به سوی خدای خودش

بازگشت می‌کند. اینست که شناسائی خدا و شناسائی انسان از یکدیگر جدا نیست. انسان تا خود را نشناسد خدای خود را به‌درستی نمی‌تواند بشناسد. از طرف دیگر، تنها توأم با شناختن خدا است که انسان به‌واقعیت حقیقی خود پی می‌برد.

موضوعات قرآنی

موضوعاتی که در قرآن طرح شده زیاد است و نمی‌توان به‌طور جزئی آنها را برشمرد، ولی در یک نگاه اجمالی این مسائل در قرآن به‌چشم می‌خورد:

۱ - خدا، ذات، صفات و یگانگی او و آنچه باید خدا را از آنها منزّه بدانیم و آنچه باید خدا را به آنها متّصف بدانیم (صفات سلّیه و ثبوتیه).

۲ - معاد، رستاخیز و حَسْر اموات، مراحل بین مرگ تا قیامت (برزخ).

۳ - ملائکه، به‌عنوان واسطه‌های فیض و نیروهای آگاه به‌خود و به‌آفریننده خود و مُجری

اوامر الهی.

۴ - پیامبران، یا انسانهایی که وحی الهی را در ضمیر خود دریافت کرده و به‌انسانهای

دیگر ابلاغ کرده‌اند.

۵ - ترغیب و تشویق برای ایمان به‌خدا، به‌معاد، به‌ملائکه، و پیامبران و کتب آسمانی.

۶ - خلقت آسمانها، زمین، کوهها، دریاها، گیاهان، حیوانات، ابر، باد، باران، تگرگ،

شهابها و غیره.

۷ - دعوت به‌پرستش خدای یگانه و اخلاص ورزیدن در پرستش، کسی و چیزی را در

عبادت شریک خدا قرار ندادن، منع شدید از پرستش غیر خدا اعم از انسان یا فرشته یا خورشید یا ستاره یا بت.

۸ - یادآوری نعمتهای خدا در این جهان.

۹ - نعمتهای جاویدان آن جهان برای صالحان و نیکوکاران، عذابهای سخت و احیاناً

جاویدان آن جهان برای بدکاران.

۱۰ - دلایل و استدلالات در مورد خدا، قیامت، پیامبران و غیره و اشاره به‌پاره‌ای از

خبرهای غیبی در ضمن این دلایل.

۱۱ - تاریخ و قصص به‌عنوان آزمایشگاهی انسانی که صدق دعوت پیامبران را روشن

می‌کند، و عواقب نیک مردمی که بر سنن انبیاء رفته‌اند و عاقبت بد تکذیب‌کنندگان آنها.

۱۲ - تقوا، پارسائی و تزکیه نفس.

۱۳ - توجه به‌نفس آماره و خطر وسوسه‌ها و فریبهای نفسانی و شیطنی.

۱۴ - اخلاق خوب فردی، از قبیل شجاعت، استقامت، صبر، عدالت، احسان، محبت، ذکر

خدا، محبت خدا، شکر خدا، ترس از خدا، توکل به خدا، رضا به رضای خدا و تسلیم در مقابل فرمان خدا، تعقل و تفکر، علم و آگاهی، نورانیت قلب به واسطه تقوا، صدق، امانت.

۱۵ - اخلاق اجتماعی از قبیل: اتحاد، توأسی (توصیه متقابل) بر حق، توأسی بر صبر، تعاون بر برّ و تقوا، ترک دشمنی، امر بمرئوف و نهی از منکر، جهاد بجمال و نفس در راه خدا.

۱۶ - احکام از قبیل: نماز، روزه، زکوة، خمس، حج، جهاد، نذر، بیع، رهن، اجاره، نکاح، حقوق زوجین، حقوق والدین و فرزندان، طلاق، وصیت، ارث، قصاص، حدود، دین، قضا، شهادت، حَلْف (قَسَم)، ثروت، مالکیت، حکومت، شورا، حقّ فقرا، حقّ اجتماع و غیره.

۱۷ - حوادث و وقایع دوران بیست و سه ساله بعثت رسول اکرم.

۱۸ - خصائص و احوال رسول اکرم و صفات حمیده آن حضرت.

۱۹ - توصیف کلی از سه گروه در همه اعصار: مؤمنین، کافرین، منافقین.

۲۰ - اوصاف مؤمنین و کافران و منافقان دوره بعثت.

۲۱ - مخلوقات نامرئی دیگر غیر از فرشتگان، جن و شیطان.

۲۲ - تسبیح و ستایش کردن موجودات جهان و وجود آگاهی در درون همه موجودات

نسبت بمخالق و آفریننده شان.

۲۳ - توصیف خود قرآن (در حدود پنجاه وصف).

۲۴ - جهان و سنن جهان، ناپایداری زندگانی دنیا و عدم صلاحیت آن برای اینکه ایده آل و

کمال مطلوب انسان قرار بگیرد و اینکه خدا و آخرت و بالاخره جهان جاویدان شایسته اینست که مطلوب نهائی انسان قرار گیرد.

۲۵ - معجزات و امور خارق العاده انبیاء.

۲۶ - تأیید کتب آسمانی پیشین، خصوصاً تورات و انجیل و تصحیح اشتباهات و

تحریفهای این دو کتاب.

گسترده‌گی معانی

اینها که گفته شد اجمالی بود از آنچه در قرآن آمده است و البته حتی نمی‌توان ادعا کرد که از لحاظ اجمالی نیز کافی است.

اگر تنها همین موضوعات متنوع را درباره انسان و خدا و جهان و وظایف انسان در نظر بگیریم و آن را با هر کتاب بشری درباره انسان بسنجیم می‌بینیم هیچ کتابی قابل قیاس با قرآن نیست. خصوصاً با توجه به اینکه قرآن به وسیله فردی نازل شده که «آمی» و درس ناخوانده بوده و با افکار هیچ دانشمندی آشنا نبوده است، و بالاخص اگر در نظر بگیریم که محیط ظهور چنین فردی از ابتدائی‌ترین و جاهلی‌ترین محیطهای بشری بوده است و مردم آن محیط عموماً با تمدن و

فرهنگ بیگانه بوده‌اند.

قرآن مطالب و معانی گسترده‌ای به‌مراه آورد و آنها را طوری طرح کرد که بعدها منبع الهام شد هم برای فلاسفه و هم برای علمای حقوق و فقه و اخلاق و تاریخ و...
مجال و ممتنع است که یک فرد بشر هر اندازه تابعه باشد بتواند از پیش خود اینهمه معانی در سطحی که افکار اندیشمندان بزرگ جهان را جلب کند بیاورد. این در صورتی است که آنچه را قرآن آورده است همسطح با آورده‌های علمای بشر فرض کنیم، ولی عمده این است که قرآن در اغلب این مسائل افقهای جدیدی گشوده است.

خدا در قرآن

در اینجا به‌عنوان نمونه به‌چند موضوع از موضوعات بالا اشاره می‌کنیم. یکی از آن موضوعات موضوع خدا و رابطه او با جهان و با انسان است.
ما اگر تنها کیفیت طرح همین یک مسئله را در نظر بگیریم و آن را با اندیشه‌های بشری مقایسه کنیم، فوق‌العادگی و معجزه بودن قرآن روشن می‌شود.

قرآن، خدا را توصیف کرده است و در توصیف خود از طرفی او را تنزیه کرده است یعنی صفاتی را که شایسته او نیست از او سلب کرده و او را پاک و منزّه از آن صفات دانسته است و از طرف دیگر صفات کمال و اسماء حسنی را برای ذات حق اثبات کرده است. در حدود پانزده آیه در تنزیه خداوند آمده است و در حدود بیش از پنجاه آیه در توصیف خداوند به‌صفات علیا و اسماء حسنی آمده است.

قرآن در این توصیفات خود آن چنان دقیق است که ژرف‌اندیش‌ترین علمای الهی را به‌حیرت انداخته است.

و این خود روشنترین معجزه از یک فرد «آمی» درس نخوانده است. قرآن در ارائه راههای خداشناسی از همه راههای موجود استفاده کرده است، راه مطالعه آیات آفاقی و آنقسی، راه تزکیه و تصفیه نفس، راه تعمق و تفکر در هستی و وجود به‌طور کلی. زبده‌ترین فیلسوفان اسلامی محکمترین برهانهای خویش را به‌اقرار و اعتراف خود از قرآن مجید الهام گرفته‌اند.

قرآن رابطه خدا با جهان و مخلوقات را بر توحید صرف قرار داده است، یعنی خداوند در فاعلیت و نفوذ مشیت و اراده اش رقیب و معارض ندارد، همه فاعلیت‌ها و همه اراده‌ها و اختیارها به‌حکم خدا و قضا و قدر خدا است.

پیوند انسان با خدا

قرآن در پیوند انسان با خدا زیباترین بیانات را آورده است، خدای قرآن بر خلاف خدای

فلاسفه، یک موجود خشک و بی‌روح و بیگانه با بشر نیست، خدای قرآن از رگ گردن انسان به انسان نزدیکتر است، با انسان در داد و ستد است، با او خشنودی متقابل دارد، او را به خود جذب میکند و مایه آرامش دل او است. **أَلَا يَذَكِّرِ اللَّهُ تَطْمِئِنُّ الْقُلُوبُ**^۱. بشر با او انس و الفت دارد بلکه همه اشیاء، او را می‌خواهند و او را می‌خوانند، تمام موجودات از عمق و ژرفای وجود خود با او سر و سیر دارند. او را ثنا می‌گویند و تسبیح می‌کنند:

إِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَ لَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ^۲.

خدای فلاسفه موجودی است بیگانه با بشر و فقط او را آفریده است و به این جهان آورده است. اما خدای قرآن یک «مطلوب» است، مایه دل‌بستگی بشر است، بشر را مشتعل و آماده فداکاری می‌کند، احیاناً خواب شب و آرامش روز او را می‌گیرد زیرا برای او به صورت یک «ایده» فوق‌العاده مقدس در می‌آید.

فلاسفه اسلامی در اثر آشنائی با قرآن و استفاده از مفاهیم قرآنی، الهیات را به اوج عالی خود رساندند.

آیا ممکن است یک فرد «آمی» درس ناخوانده، معلم نادیده، مکتب نرفته، از پیش خود تا این حد در الهیات پیش برود که افکار فلاسفه‌ای مانند افلاطون و ارسطو به‌گرد آن نرسد.

قرآن، تورات، انجیل

قرآن، تورات و انجیل را تصدیق کرد ولی گفت در این کتابها تحریف صورت گرفته و دست خیانتکار بشر در آن وارد شده است. قرآن اشتباهات این دو کتاب را در الهیات، در قصص پیامبران و در پاره‌ای مقررات تصحیح کرد.

قرآن، خدا را از اعمال و رفتاری که دون شأن خدایی است و پیامبران را از نسبت‌های ناروایی که در کتب پیشین آمده بود تنزیه کرد و این خود دلیل دیگری است بر حقایق این کتاب.

تواریخ و قصص

قرآن تواریخ و قصصی را آورد که مردم آن عصر چیزی از آنها نمی‌دانستند، و خود پیامبر نیز از آنها بی‌خبر بود. **مَا كُنْتُمْ تَعْلَمُوهَا أَلَمْ تَلَا قَوْمُكُمْ**^۳. و در همه مردم عرب یکنفر مدعی نشد که این داستانها را ما می‌دانسته‌ایم. قرآن در این داستانها از تورات و انجیل پیروی نکرد و بلکه آنها

۱ - سورة رعد آیه ۲۸، ترجمه: همانا با یاد خدا دل‌ها آرام میگردد.

۲ - سورة اسراء آیه ۴۴، ترجمه: هیچ چیزی نیست مگر اینکه او را (خدا) تسبیح و ستایش میکند ولیکن شما تسبیح آنها را نمی‌فهمید.

۳ - سورة هود آیه ۴۹، ترجمه: تو و قوم تو چیزی از آن (اخبار) نمی‌دانستید.

را اصلاح کرد. تحقیقات مورخین عصر جدید درباره قوم سبا، قوم ثمود و غیره هم نظر قرآن را تأیید کرد.

قرآن و خبر از آینده

قرآن هنگامیکه ایران، روم را در سال ۶۱۵ میلادی شکست داد و موجب خوشحالی قریش شد، با قاطعیت کامل گفت در کمتر از ده سال دیگر روم ایران را شکست خواهد داد، بر روی این قضیه میان بعضی مسلمین و بعضی از کفار شرط بندی شد و بعد همان طور شد که قرآن خبر داده بود.

قرآن همچنین با قاطعیتی کامل خبر داد که آن کس که پیامبر را «أَبْتَرُ» و بی دنباله (مقطوع النسل) می خواند خودش «أَبْتَرُ» است. و آن شخص که در آن روز فرزندان داشت تدریجاً در طول دو سه نسل منقرض شدند، اما شجره طیبه ائمه و فرزندان راستین آنها از نسل پیامبر باقی ماند. همه اینها اعجاز این کتاب را می رساند. قرآن معجزات علمی و معنوی دیگر هم دارد که به علوم فلسفی و طبیعی و تاریخی مربوط است، در درس آینده تنها بطور نمونه مختصراً به اعجاز علمی قرآن از دیدگاه علوم طبیعی اشاره می شود.

پرسش و پژوهش

- ۱ - معجزه جاوید خاتم پیامبران (ص) چیست و امتیاز آن بر معجزات سایر پیامبران چه می باشد؟
- ۲ - در زمینه معجزه، قرآن کریم به چه مسائلی اشاره نموده است؟
- ۳ - قرآن کریم در طی چند سال بر پیامبر اکرم (ص) نازل شده است؟ و به وسیله چه افرادی نوشته می شد؟ این افراد به چه نام خوانده می شدند؟
- ۴ - تحلی یعنی چه، پیامبر اکرم (ص) در این زمینه چه فرموده است؟
- ۵ - جنبه های اعجاز قرآن را بیان کنید.
- ۶ - قرآن چه نوع کتابی است؟ آیا کتابی علمی است؟ فلسفی است؟ تاریخی است؟...
- ۷ - به چند موضوع از موضوعات قرآنی اشاره نموده و اعجاز این کتاب را در ارتباط با اُمی بودن پیامبر اسلام بیان کنید.
- ۸ - نظر قرآن را درباره تورات و انجیل بیان نمایند.
- ۹ - مفهوم آیه «مَا كُنْتُمْ تَعْلَمُونَهَا آتَتْ وَلَا قَوْمُكُمْ» را تشریح نمایند.
- ۱۰ - به دو نمونه از پیشگویی های قرآن مجید اشاره کنید.

قرآن معجزه جاوید

(۲)

اعجاز قرآن از دیدگاه علوم طبیعی

در میان مطالب فراوانی که در قرآن آمده است، اشاراتی نیز وجود دارد که بیانگر حقایق ناب از اسرار بیکران جهان طبیعت است، حقایقی که بشر امروز تنها در سایه پیشرفت علم و تکنیک به کشف بخشی از آن نائل شده است و این خود میتواند دلیلی محکم بر اعجاز این کتاب باشد.

شاید گفته شود این تنها قرآن نیست که حاوی بسیاری حقایق علمی است، آثار دانشمندان و متفکران فرهنگ بشری نیز دارای چنین خصوصیتی است. در پاسخ باید به چند اختلاف اساسی در این زمینه توجه کرد:

۱ - مطالب و موضوعات دانشمندان و نوابغ غالباً در یک یا چند رشته محدود علمی یا فلسفی بوده و هرگز شامل رشته‌های متنوع و زمینه‌های گوناگون نیست. در صورتیکه قرآن در بسیاری از رشته‌های معرفت و وجوه زندگی انسان اعم از مادی و معنوی، فردی و اجتماعی، دنیوی و اخروی و... به بیان حقایق پرداخته است. جامعیت قرآن از ویژگی‌های منحصر بفرد آن است و هیچ‌یک از آثار متفکران و نوابغ واجد چنین خصوصیتی نیست.

۲ - هیچ‌یک از دانشمندان در اظهارات خود عاری از خطا و اشتباه نمی‌باشند بلکه دانش و معرفت آنها بعلت بشری بودن، از ویژگی «نقص نسبی» - که در درس دوم آنرا توضیح داده‌ایم - بدور نیست و لذا گذشت زمان و پیشرفت تدریجی علم، پرده از بسیاری از خطاهای آنها برداشته است. بعنوان مثال، میتوان به آثار دانشمندانی از قبیل ارسطو، جالینوس، بطلمیوس، ابن‌سینا، نیوتون و... که هر یک در عصر خود، بزرگترین چهره علمی بحساب می‌آمده‌اند، مراجعه نمود. تاریخ علم موارد بیشماری را در این زمینه ثبت کرده است.

۱ - بعنوان مثال، یکی از مورخین معاصر درباره آثار و تحقیقات ارسطو در زمینه نجوم و زیست‌شناسی مینویسد: «بعلت فقدان دوربین نجومی، علم نجوم ارسطو خیالبافی کودکانه، و به جهت در دست نداشتن میکروسکوپ، زیست‌شناسی او مجموعه‌ای از ضلالت بی‌انتهاست»
(تاریخ فلسفه - جلد اول)

در صورتیکه قرآن از این اصل حاکم بر فرهنگ بشری بگلی مستثنی بوده و پیشرفتهای علوم، در مواردیکه به نتیجه قطعی رسیده است، نه تنها از اعتبار آن نکاسته بلکه سیمای آنرا درخشانتر نیز کرده است. و این یکی دیگر از ویژگیهای منحصر بفرد قرآن است که جنبه فوق بشری آنرا به اثبات میرساند (نقص نسبی دانش بشری در آن مطلقاً راه ندارد). در این زمینه موارد فراوانی را از آیات قرآنی میتوان ذکر کرد که به چند مورد از آن، بر سبیل نمونه، اشاره خواهیم کرد.

۳ - عادت جاری در فرهنگ بشری این است که آثار ارزشمند در محیطهای دانش پرور و به وسیله دانشمندان و نوایغ بوجود آمده است، افرادی که تمامی عمر خود را در گوشه کتابخانهها و آزمایشگاهها و در مطالعه و تحقیق سپری کرده اند. در صورتیکه قرآن کریم به وسیله شخصی درس ناخوانده و در محیطی عرضه شده است که بی بهره بودن افراد آن از علم و دانش شهره آفاق بوده و بر اساس تحقیقات تاریخی، بیش از هفده نفر از اعراب عربستان، در زمان ظهور اسلام، قادر به خواندن و نوشتن نبوده اند. در چنین فرهنگی ارائه کتابی با این ویژگیها از جانب مردی امی و درس ناخوانده - که تمامی زوایای تاریخ زندگانش روشن و آشکار است - جز «خرق عادت» چه میتواند باشد؟ مردی که قسمتی از عمر خود را در شبانسی در دامان طبیعت گذرانده، و قسمتی دیگر را در تجارت و در حال آمد و شد بین شهرها سپری کرده و بخشی دیگر را در جنگها و مبارزات برای تأسیس حکومت اسلامی و رهبری امت خویش صرف کرده است، و در عین حال کتابی آورده است که عالی ترین و بی سابقه ترین حقایق را از اسرار و رموز جهان و طبیعت بیان داشته و بموازات آن کاملترین نظام اجتماعی، اقتصادی، سیاسی، اخلاقی و تربیتی را پی افکنده و بزرگترین تحول را در تاریخ بشری ایجاد کرده است و خطا و لغزش، بگواهی دلایل فراوان موجود، در کلامش مطلقاً راه نداشته است. این پدیده شگرف اگر دلیل بر اعجاز این کتاب نیست پس چیست؟!

شواهدی از آیات

در اینجا به چند نمونه از آیات قرآنی که پیشرفتهای علمی در طی قرنهای اخیر کمک شایانی به فهم و درک آنها نموده و سیمای قرآن را تابناک تر از پیش در معرض قضاوت صاحبان علم و اندیشه قرار داده است اشاره می نمائیم:

زوجیت گیاهان و بادهای زاینده

اگر رشته گیاه شناسی مورد مطالعه قرار گیرد معلوم خواهد گردید که سابقه کشف اینکه هر موجود زنده در اثر تلفیق دو سلول مختلف نر و ماده به وجود می آید به بیش از چند صد سال

نمیرسد. پس از پیشرفتهای علمی اخیر و کشف میکروسکوپ که بشر به عالم ذرات راه پیدا کرد و توانست دربارهٔ موجودات ذره بینی مطالعاتی انجام دهد، تلفیق و جفت گیری سلولهای نر و ماده بعنوان یک کشف علمی جدید، در حوزهٔ علم بشری وارد گردید. در زمانهای قبل کسی از وقوع فعل و انفعال بین سلولهای نر و ماده اطلاعی در دست نداشت.

با در دست داشتن معلومات و اطلاعات کافی از رشته‌های گوناگون علمی (از قبیل زیست‌شناسی، حیوان‌شناسی، گیاه‌شناسی و توارث) میتوان دریافت که ماهیت تولید مثل گیاهان بر اساس تلقیح ذرات خیلی ریز و ذره بینی مخصوصی است بنام گرده پاپون. عامل انتقال این گرده - همچنانکه در علوم طبیعی آموخته‌اید - وسایل مختلف از قبیل حشرات (مگس‌ها، زنبورها) و غیره هستند که مهمتر از همه، جریانهای شدید هوا یعنی باد میباشد. باد گرده‌ها را در هوا پخش می‌نماید و مهمترین و عمومی‌ترین عامل انتقال گرده‌ها و رسیدن آنها به سلولهای ماده و انجام امر لقاح میباشد.

حال، با توجه به اینکه نه تنها ماهیت لقاح در عالم نباتات تا قرون اخیر برای بشر ناشناخته بود، بلکه اساساً وجود سلولهای نر و ماده یعنی مسئلهٔ «زوجیت» از مجهولات عالم علم بشمار میرفت به آیاتی از قرآن مجید توجه میکنیم. قرآن قرن‌ها قبل از کشفیات علمی جدید در موارد متعدّد بوجود زوجیت در عالم نباتات و گیاهان اشاره میکند که از آنجمله در آیهٔ ۷ از سورهٔ شعرا میفرماید:

أَوَلَمْ يَرَوْا إِلَى الْأَرْضِ كَمْ أَنْبَتْنَا مِنْ كُلِّ زَوْجٍ كَرِيمٍ.

«آیا بزمین نمی‌نگرند چه مقدار رویانیدیم در آن از هر زوجی نیکوی آنرا؟»

و همین‌طور در آیه ۳۶ سورهٔ یس می‌خوانیم:

سُبْحَانَ الَّذِي خَلَقَ الْأَزْوَاجَ كُلَّهَا، مِمَّا تُنْبِتُ الْأَرْضُ وَمِنْ أَنْفُسِهِمْ وَمِمَّا لَا يَعْلَمُونَ.

«پاک و منزّه است خداوندی که زوج‌ها را آفرید از آنچه که از زمین می‌رویند و از

خودشان و از آنچه نمیدانند.»^۱

سپس بعد از بیان «زوجیت» در عالم نباتات، عامل لقاح را نیز در آیه ۲۲ از سورهٔ حجر

تعلیم می‌فرماید:

وَأَرْسَلْنَا الرِّيحَ لَوَاقِحَ، فَأَلْزَمْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً...

۱ - قرآن با را از این مرحله نیز فراتر نهاده و زوجیت را در تمام گسترش میدهد آنجا که می‌فرماید: وَمِنْ كُلِّ شَيْءٍ خَلَقْنَا زَوْجَيْنِ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ (آیه ۴۹ سورهٔ ذاریات) یعنی «از هر چیزی زوج آفریدیم شاید بیاد خدا آید» که با توجه به کشفیات اخیر علمی و بدست آوردن اطلاعاتی از اسرار درون اتم و عالم بینهایت کوچک‌ها، حاوی عمیق‌ترین حقایق مکتوم در دل ذرات است.

«بادها را آبتن کننده (وسیله لقاح) فرستادیم و سپس آب را از آسمان فرود آوردیم...»

حرکت زمین و نقش کوهها

هنوز بیش از چهار قرن از محکومیت گالیله، که زمین را متحرک خوانده بود، نمیگذرد. تا آن زمان، هیئت بطلمیوسی که زمین را ساکن و مرکز عالم معرفی میکرد، از قرنهای پیش بر افکار حکومت داشت.

اما قرآن در دوران تاریک جاهلیت، اسراری را در لابلای آیات خود، از زمین کائنات و کرات آسمانی گاه به اشاره و کنایه و گاه بصورت صریح بیان میدارد. در جایی قرآن زمین را تشبیه به «ذلول» میکند (سوره ملک آیه ۱۵) ذلول به شتر رامی گفته میشود که هموار حرکت میکند و سوار خود را نمی آزد. در جایی دیگر، تشبیه را عوض میکند و آنرا به «گهواره» مانند میکند (سوره طه آیه ۵۳ و سوره نباء آیه ۶) روشن است که امتیاز و خصوصیت اصلی گهواره متحرک بودن است. سپس در جای دیگر، تشبیه را به نوع دیگر بیان میکند و میفرماید:

وَتَرَى الْجِبَالَ تَحْسِبُهَا جَمْدَةً وَهِيَ تَمُرُّ مَرَّ السَّحَابِ.

«کوهها را مینگری و چنان فکر میکنی که ثابت اند در حالیکه آنها حرکت میکنند و حرکتشان مثل حرکت ابرهاست.»

در آیاتی دیگر، قرآن کوهها را بعنوان عامل مانع شونده از لرزش زمین و بعنوان میخهای زمین، معرفی مینماید که مؤید حرکت زمین بوده و در عین حال، پرده از نقش کوهها بر میدارد:

وَالْجِبَالَ أَوْتَادًا.

«کوهها را میخهای زمین قرار داد.»

(سوره نباء - آیه ۷)

وَأَلْقَى فِي الْأَرْضِ رَوَاسِيَ أَنْ تَمِيدَ بِكُمْ.

«یعنی در زمین کوههایی قرار دادیم تا بکمک آنها از اضطراب رها شوید.»

(سوره لقمان - آیه ۱۰)

همین معنی در آیه ۱۵ سوره نحل نیز آمده است.^۱

۱ - آنچه از تحقیقات اخیر در رشته هواشناسی بدست میآید این است که باد در تلقیح ابرها و آمدن باران نیز نقش اساسی بر عهده دارد تا آنجا که تشکیل و تقویت ابر و مخصوصاً نزول باران یا برف بدون عمل لقاح که با دخالت و تحریک باد صورت میگیرد، عملی نمی شود. در کلیه مراحل مربوط به تشکیل ابر و باران، باد دارای نقش و اثر است. از برداشتن بخار آب و رساندن آن به سرزمینهای خشک گرفته تا سرد شدن و بارور کردن ابرها، پس باد نه تنها وسیله تلقیح در نباتات است بلکه در بارور کردن و تلقیح ابرها نیز عامل منحصر بفرده می باشد.

۲ - حضرت علی (ع) در خطبه اول نهج البلاغه به این نقش کوهها اشاره کرده، میفرماید: وَوَدَّ بِالصُّعُورِ مَسِيدَانَ أَرْضِيهِ بِنِي خَدَاوِنْدَ بِاَصْخْرَهَا وَ كَوْهَهَا حَرَكْتًا وَ لِرْزَاشِ زَمِينِش رَا مَهَارَ كَرَدَهْ اسْت.

قرآن تنها به بیان حرکت زمین و نقش کوهها در این حرکت، اکتفا ننموده غیرمسطح بودن زمین را نیز در موارد متعدد بیان میدارد. در آیه ۱۷ سوره الرحمن عبارت «رَبُّ الْمَشْرِقَيْنِ وَرَبُّ الْمَغْرِبَيْنِ» یعنی پروردگار دو مشرق و دو مغرب را بکار میبرد که جز در صورت کروی بودن زمین، قابل توجیه نیست زیرا تنها در صورت غیرمسطح و کروی بودن زمین است که در حالیکه خورشید نسبت به ما در افق مشرق، در حال طلوع است در همان زمان نسبت به عده‌ای دیگر در افق مغرب آنها در حال غروب است و بالعکس. همین‌طور در آیه ۴۰ سوره معارج میفرماید:

فَلَا أُقْسِمُ بِرَبِّ الْمَشَارِقِ وَالْمَغَارِبِ

«سوگند یاد نمی‌کنم به پروردگار «مشرقها» و «مغربها»»

که اشاره صریح به کروی بودن زمین دارد زیرا تعدد مشرق و مغرب در نتیجه کروی بودن زمین و حرکت وضعی آنست.

علاوه بر زمین، قرآن کرات آسمانی دیگر از قبیل ماه و خورشید را نیز که همواره توجه انسان را بخود جلب میکنند، در حال حرکت معرفی مینماید. در سوره یس آیات ۳۸ تا ۴۰ میفرماید:

وَالشَّمْسُ تَجْرِي لِمُسْتَقَرٍّ لَهَا ذَلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ وَالْقَمَرَ قَدْرًا مَنَازِلَ حَتَّىٰ عَادَ كَالْعُرْجُونِ الْقَدِيمِ لَا الشَّمْسُ يَنْبَغِي لَهَا أَنْ تُدْرِكَ الْقَمَرَ وَلَا اللَّيْلُ سَابِقُ النَّهَارِ وَكُلٌّ فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ.

«خورشید بسوی قرارگاه خود روان است. اینست تقدیر خداوند عزیز و آگاه. برای ماه منازل و فرودگاههایی است تا برگشت کند نظیر بند خوشه که از کهنگی خشک شده باشد. نه خورشید را سزد که بر ماه پیشی گیرد و نه شب پیش از روز است و هر یک در فلکی شناورند.»

لازمست توجه شود که این حقایق زمانی از جانب قرآن بیان گردیده است که نه دوربین‌های نجومی وجود داشت و نه هیئت جدید پایه‌گذاری شده بود و نه خواجه نصیر الدین طوسی‌ها، کپرنیک‌ها، گالیله‌ها و کیپلرها به یاری وسایل پیشرفته نجومی به سیر در عالم کائنات پرداخته بودند و آنچه بشر آنروز حتی دانشمندان و نوابغ دربار کائنات میدانستند، جز مشتئی اطلاعات آمیخته با انواع اوهام و خرافات نبود.

ستونهای نامرئی آسمان

قرآن در چند مورد آسمانها را متکی بر ستونهای نامرئی معرفی میکند از جمله:

اللَّهُ الَّذِي رَفَعَ السَّمَوَاتِ بِغَيْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهَا...

«خداوند آسمانها را با ستونهایی که شما نمی‌بینید برافراشت» (سوره رعد- آیه ۲)

همین مطلب را در آیه ۱۰ سوره لقمان نیز بیان داشته است. امام رضا (ع) در تفسیر این آیه

تصریح میفرمایند که: **فَمَّ عَمَدٌ وَلَكِنَّ لَّا تَرَوْنَهَا** یعنی در آنجا ستونهایی است ولی شما نمی بینید. در اینجا میتوان گفت آنچه را که علوم امروزی تحت عنوان نیروی جاذبه می شناسد و آنرا عامل حفظ نظم و نگهداری کرات در مدار خود می داند میتواند اشاره ای به معنای این آیه و تفسیر امام داشته باشد.

نتیجه گیری

آنچه در بالا از پیشگوییهای علمی قرآن در زمینه رشته های گوناگون علوم تجربی به عنوان نمونه گفته شد، تنها مثنی است که نمونه خروار میتواند باشد و گر نه حقایق علمی مکتوم در لا بلای آیات قرآنی محدود به چند مورد معدودی که اینجا بیان گردید، نیست. بحث در ارزش علمی آیات قرآن، تا آنجا که اطلاعات و معلومات معاصر اجازه میدهد، احتیاج به تألیفات متعدد دارد.

علاوه بر قرآن، اگر سایر احکام و تعالیم اسلامی، به همراه اطلاعات و معلومات معاصر مورد دقت و بررسی قرار گیرد، معلوم خواهد گردید که چه حقایق عمیق و گسترده ای در قالب احکامی ظاهراً ساده — تحت عناوین واجب و مستحب و مکروه و حرام — وجود دارد که هر یک به نوبه خود میتواند حجتی آشکار بر صدق دعوی پیامبر اسلام باشد.

بر اهل دانش و اندیشه پوشیده نیست که بیان این همه علم و حکمت از جانب مردی مکتب نرفته و درس ناخوانده، آنهم در گوشه ای از عقب افتاده ترین ممالک و در پاره ای از تاریکترین زمانها و بی آنکه خطائی بر کلامش راه داشته باشد، نه تنها امری عادی و طبیعی نیست بلکه از هر جهت در تاریخ فرهنگ بشری بی نظیر بوده و بکلی خارج از قدرت و امکانات بشری، حتی نوابغ و دانشمندان است. عبارت دیگر، این چنین در هم شکستن مرزهای زمان و مکان، و فارغ بودن از محدودیت های اجتناب ناپذیر عقل و دانش بشری، جز بر اعجاز و فوق بشری بودن، قابل تأویل و تفسیر نیست. اعجازی جاویدان که در هر عصری و برای هر قومی با هر زبانی قابل درک و فهم بوده و حجت را بر همگان تمام میگرداند.

پرسش و پژوهش

- ۱ - اختلاف اساسی میان حقایق علمی قرآن با آثار دانشمندان در چیست؟ بطور خلاصه شرح دهید.
- ۲ - یکی از آیات مربوط به زوجیت در گیاهان را نوشته، ترجمه نمایید.
- ۳ - قرآن کریم، زمین را به چه چیزهایی تشبیه می نماید؟ دو آیه را که بیانگر حرکت زمین است نقل و ترجمه نموده توضیح دهید.
- ۴ - قرآن کوهها را به عنوان چه عاملی معرفی می نماید؟ به یک آیه در این زمینه اشاره نمایید.
- ۵ - آیات مربوط به کروی بودن زمین را نوشته، ترجمه و توضیح دهید.
- ۶ - **آیه اللهُ الَّتِي رَفَعَ السَّمَوَاتِ بِغَيْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهَا** را ترجمه نموده، شرح دهید.
- ۷ - با توجه به مجموعه مطالب این درس بطور اختصار توضیح دهید که چرا قرآن، معجزه است؟

بخش دوم
حیات بعد از مرگ

انسان و معاد

یکی از مسائلی که مدام توجه انسان را جلب و او را بخود مشغول میدارد، سرنوشت او در جهان بعد از مرگ است. این مسئله وقتی به آدمی رخ می‌نماید، با خود اضطراب‌های التهاب‌آلودی بدنبال می‌آورد. راستی هنگامیکه انسان چشم از این سرای فرو می‌بندد و طومار زندگی چندین ساله‌اش در این جهان با مرگ در هم نوردیده میشود، چه سرنوشتی در انتظار اوست؟ آیا یکباره راهی دیار فنا و نیستی شده و نیست و نابود می‌گردد؟ اگر چنین است، پس داستان زندگی انسان پایانی اندوهناک و سرانجامی دردآور دارد!

اما اگر بعد از این روز، «روز دیگری» در کار است و آدمی با مرگ نیست و نابود نمی‌شود، در آنجا چه سرنوشتی دارد؟ چه ارتباطی بین زندگی او در این جهان با حیات او در جهان بعد از مرگ وجود دارد؟ و اگر ارتباطی بین ایندو وجود دارد، در این صورت تکلیف او در این جهان چیست؟ آیا میتوان بدون توجه به چنان واقعیت بزرگی در این جهان زندگی کرد و از آینده سرنوشت خود در آن جهان هراسی بدل راه نداد؟ یا بر عکس، این جهان تنها مقدمه‌ایست در آستانه ابدیت که باید در آن از هر فرصتی برای پی‌افکندن سرنوشت ابدی خود سود جست؟

پوچ‌پنداری

پاسخی که مکتب‌های مادی و الحادی به این سؤالات میدهند اینست که حیات آدمی محصول تصادف کور مادی است که در نتیجه ترکیب مشتق عناصر مادی بوجود آمده و در پیدایش آن هیچ‌گونه حکمت یا شعوری دخالت نداشته است. انسان بحکم تصادف چند صباحی بر روی این کره خاکی ظاهر گشته و سپس راهی دیار فنا و نابودی می‌گردد. از اینرو زندگانی او پدیده‌ای عبث و بیهوده است که هیچ هدف و غایتی برای آن نمی‌توان قائل شد. خود اوست که در این جهان بی‌هدف باید برای خود «هدفی» بسازد و «قرارداد» نماید. وگرنه حیات او را نه هدفی است و نه مقصدی، زیرا که اصولاً قافله هستی را سر منزلی نیست و گردش روزگار جز سرگشتگی سرنوشت دیگری ندارد. هر چه هست تصادف است و بی‌هدفی و سرگشتگی. و طبیعی است که در چنین جهان بی‌هدف، نمیتوان برای انسان و حیات او سخن از هدف یا معنی بمیان آورد و یا هدف معینی را به کسی تحمیل نمود.

نظام سنجیده

باسخ دیگر، پاسخی است که در مکتب آسمانی وجود دارد و آن، مبتنی بر دخالت شعور و حکمت در آفرینش جهان و انسان است. در بینش الهی که بر اساس اعتقاد به خداوند حکیم استوار است، نه تنها انسان بلکه هیچ چیزی از اجزای دستگاه آفرینش عبث و بیهوده نیست. زیرا که نظام حاکم بر جهان نظامی است کاملاً سنجیده و حساب شده و متکی بر علم و حکمت بیکران خداوندی، و لذا هیچ امری در دستگاه آفرینش بدون حساب و کتاب نیست.

وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا بِإِطْلَاقٍ ذَلِكَ ظَنُّ الَّذِينَ كَفَرُوا

«ما آسمان و زمین و آنچه در میان آنهاست بر باطل نیافریدیم بلکه این، گمان کسانی است که کفر میورزند».

سرمنزل جهان

با توجه به اصل توحید که اساسی ترین رکن بینش مذهبی را تشکیل میدهد، تردیدی نمی ماند که از خداوند حکیم کار عبث و بیهوده سر نمی زند و مطابق اصل هدایت عامه جهان و حیات انسانی را نیز بطور قطع هدف و مقصدی است که منظور از آفرینش رسیدن به چنان سرمنزلی است. اما آیا سرمنزل حیات انسان میتواند در این دنیای مادی و زودگذر باشد؟ آیا هدف از خلقت انسان این بوده است که چند روزی در این دنیای پر حادثه مقداری غذا بخورد و اعمالی چند انجام دهد و چند صبحی به خوشی های آمیخته به هزاران درد و رنج آن دل خوش کند و سپس دفتر حیاتش یکباره بسته شود؟ یا بر عکس، او نه برای این دنیای گذرا بلکه برای عالمی پایدار خلق شده و این جهان برای او گذرگاهی بیش نیست؟

ایمان به معاد

و نقش آن در زندگی انسان

پیامبران الهی بعد از دعوت انسان بسوی توحید و خداپرستی، مهم ترین مطلبی را که تعلیم نموده اند، وجود جهان بعد از مرگ است که بازگشت همگان به آن عالم است. از افق تعالیم آسمانی، انسان بر طبق یک نقشه دقیق و بر اساس حکمت و رحمت واسعه الهی بدنیا آمده و زندگانی او را هدفی بس با عظمت است که باید در جریان زندگی دنیوی، از کلیه امکانات موجود در جهت رسیدن به چنان مقصد والاهی استفاده نماید و آمادگی لازم برای زندگی جاوید در جوار رحمت رب العالمین را بدست آورد.

اعتقاد به اصل معاد و حیات ابدی، بعلت ارزش و اهمیت بی نظیر و تأثیر عمیقی که در نظام

فکری و زندگی عملی انسان برجای میگذارد، یکی از مهم‌ترین ارکان بیش‌مذهبی را تشکیل میدهد و بهمین جهت، صدها آیه از قرآن به بحث در پیرامون آن پرداخته و پیشوایان آسمانی از هر فرصتی برای معرفی اهمیت آن به پیروان خود سود جست‌اند.^۱

اعتقاد به اصل معاد تحولی عظیم در فکر و روح انسان ایجاد میکند. دامنه اندیشه او را از سطح ظواهر فراتر برده و تا به سرحد ابدیت و بی‌نهایت می‌گستراند. او را با ارزش‌های مستعالی و معیارهای برتری که به زندگی انسان معنی و قداست می‌بخشند، آشنا میگرداند و به یکباره تصویر حیات را در نظر او دگرگون ساخته و با واقعیت بس با عظمتی مأنوس میگرداند، واقعیتی که ظاهرینان بعلت ناتوانی از درک آن، از ارزش و اهمیت بی‌ظنیرش در غفلتند.

زانکه او کف دید و دریا را ندید زانکه حالی دید و فردا را ندید

قرآن با هشدارهای پیاپی توجه انسان را به این واقعیت بزرگ جلب مینماید و او را از سرگرم شدن به لذات حیوانی و غفلت از مقصد نهائی حیات خویش در عالم ابدی باز میدارد و از سر نوشت دردناک کسانی که در این جهان بعلت مشغول شدن به لذات دنیوی از حیات جاودانی غفلت ورزیده‌اند، خبر میدهد که چگونه پس از حضور در عرصه محشر و در پیشگاه خداوند متعال، بر غفلت خویش حسرت خورده و بر سستی که در حق خود روا داشته‌اند اندوه خورند و گویند: وای بر ما که از چنین روز بزرگی در غفلت بودیم:

وَاقْتَرَبَ الْوَعْدُ الْحَقُّ فَإِذَا هِيَ شَاخِصَةٌ أَبْصَارِ الَّذِينَ كَفَرُوا يَا وَيْلَنَا قَدْ كُنَّا فِي غَفْلَةٍ مِّنْ هَذَا بَلْ كُنَّا ظَالِمِينَ.^۲

«و وعده حق نزدیک شد، پس ناگهان کسانی که کافر شدند چشمانشان خیره گردد و گویند وای بر ما که از این روز غافل بودیم و سخت براه ستمکاری شتافتیم». در چنان روزی، آنانکه در زندگی دنیا به هزاران سفسطه و مغالطه به انکار روز جزا میرداختند، در حالیکه سخت خوار و اندوهناک گشته‌اند از خداوند تقاضا کنند که به دنیا برگردند و جبران مافات کنند^۳ اما دریغ که دیگر تمامی فرصتها پایان یافته و دوران تکلیف و عمل بسر رسیده و اکنون روز حساب است و بس!

کنون با خرد باید انباز گشت که فردا نمآندره بازگشت

حضرت امیرالمؤمنین علی (ع) فرمود:

«امروز روز عمل است و حسابی در کار نیست و فردا روز حساب است و عمل

۱ - تعداد کل آیات قرآنی که درباره آخرت بحث می‌کنند در حدود ۱۶۴۰ آیه میباشد که ۲۵/۸ درصد کل آیات قرآنی را بخود اختصاص میدهد. این تعداد آیات نشاندهنده توجه زایدالوصف قرآن به موضوع معاد است.

۲ - انبیاء: ۹۷

۳ - سجده: ۱۲

حضور در دادگاه عدل الهی

قرآن با قاطعیت از وقوع قیامت و بازگشت انسانها به پیشگاه عدل الهی خبر میدهد و نه تنها آن را وعده‌ای تخلف‌ناپذیر از جانب خداوند معرفی میکند، بلکه آن را امر قریب‌الوقوعی میدانند که هر کس بزودی آن را دریافته و در پای حساب و در محکمه عدل پروردگاری خود را همراه با تمامی اعمال خویش حاضر خواهد یافت. روزی که نه انسان از عمل خویش فرار تواند کرد و نه پناهگاهی جز خدا تواند داشت. از این‌رو مؤمنین و موحدین واقعی در زندگی این جهانی خویش همواره خود را در حضور خدا دیده و هرگز نمی‌توانند خویشتن را از احساس مسئولیت در پیشگاه خداوندی معاف دانند، بلکه در هر لحظه‌ای خود را در محکمه الهی از بابت وظایف و تکالیفی که بر عهده دارند مورد سؤال می‌بینند.

آری، در پیش مذہبی، سرانجام هر کسی در دادگاه عدل خداوندی به محاکمه باز ایستد و حساب کرده‌های خویش را پس دهد. در چنان روزی نه کسی را یارای پوشاندن حقایق باشد، و نه کسی را توانائی خیر رساندن به دیگری باشد.^۲ در چنان مرحله‌ای تمامی پوشیده‌ها آشکار گردد،^۳ و هر کس اعمال خود را حاضر و آماده بیند.^۴ روزی که عذرها پذیرفته نشود^۵ و نه دلیل تراشی‌ها و منطق‌سازیهایی رایج در این عالم برای فرار از زیر بار مسئولیت‌ها، مفید افتد. زیرا که انسان خود به حقیقت مطلب آگاه است،^۶ و قاضی کسی است که احکم الحاکمین است،^۷ و بر رازهای درونی آگاه و داناست،^۸ و هیچ عملی از اعمال انسان ولو به کوچکی دانه خردل، از محاسبه او بیرون نیست.^۹

مسئولیت در پیشگاه خداوندی

با چنین ایمان و اعتقادی است که «مسئولیت» مفهومی حقیقی و بدور از معیارهای

۱ - وَأَنَّ الْيَوْمَ عَمَلٌ وَالْأَحْسَابُ وَغَدَا حِسَابٌ وَلَا عَمَلٌ. نهج البلاغه - خطبة ۴۲

۲ - ممتحنه: ۳

۳ - طارق: ۹

۴ - كهف: ۴۹

۵ - مؤمن: ۵۲

۶ - قیامة: ۱۵

۷ - تین: ۸

۸ - هود: ۵

۹ - انبیاء: ۴۷

قراردادی پیدا میکند تا آنجا که هیچ عقل سلیم و دل آگاهی نمی تواند خود را از عواقب بی اعتنائی به آن در امان بداند. چنین باورداشتی است که فرد را در تمام مراحل زندگی «خود حساب» و مسئولیت شناس بار می آورد و از بی قیدی نسبت به وظایف و تکالیف رها میسازد.

لازم به توضیح است که در مکتب های غیر الهی، مسئولیت و تعهد و مفاهیمی از این قبیل بر خلاف ظاهری خوشایند و عوام فریب، معانی نسبی، قراردادی و توجیه پذیر دارند که میتوان آنها را بهر شکلی در آورد. بعبارت دیگر، در این قبیل نظامهای فکری، بگواهی تجربیات بیشمار، میتوان اول عمل کرد و سپس در مقام توجیه، نام مسئولیت بر آن نهاد!

آنچه تاریخ گواهی میدهد اینست که هر زمان جنایت و خیانتی در حق بشریت صورت گرفته پای حامیان دروغین انسانیت، آنها که خود را عملاً در پیشگاه هیچ قاضی مسئول نمی شناسند، در میان بوده است. آیا اینهمه جنایاتی که در زمان حاضر در گوشه و کنار دنیا واقع میشود، اینهمه خونهایی که بناحق هر روز و هر لحظه بر زمین ریخته میشود، بدست چه کسانی صورت می گیرد؟ مگر نه اینست که همه این ظلم و جورها توسط مدعیان حقوق بشر، آنان که خود را در قبال بشریت و برای حفظ و نگهداری حقوق انسانها مسئول می شناسند، یا توسط مدعیان حمایت از محرومان و زحمتکشان، آنان که خود را در برابر تاریخ مسئول میدانند، صورت می پذیرد؟ این چگونه احساس مسئولیتی است که بهیاری آن میتوان هر ستمی را روا داشت و هر جنایتی را توجیه کرد؟ آیا این تجربیات تلخ بار دیگر این حقیقت را تأیید نمی نمایند که در خارج از موازین دین الهی، مسئولیت امری است قراردادی که بهر بهانه ای میتوان از زیر بار آن شانه خالی کرد؟ و در مواقع لزوم، هر عملی را هر قدر هم زشت و جنایت بار باشد، توجیه نمود و آن را عملی شایسته در انظار عمومی جلوه گر ساخت؟

اما در مکتب آسمانی بر اساس ایمان بخدا و روز حساب، تعیین ارزشها و مسئولیتها هرگز بر عهده انسانها و اگذار نگردیده است تا خواسته های نفسانی خود را لباس ارزشهای اخلاقی بپوشانند و بنام اخلاق بجنگ اخلاق روند و عملاً تمام معیارهای انسانی را بویرانی کنند. مگر در جهان امروزی و در عرصه روابط بین المللی که انسان متمدن و دانشمند امروزی بنیانگذار اخلاق و نظامهای ارزشی آنست، عملاً از انسانیت چه چیز بر جای مانده است؟ در نظام آسمانی، انواع گوناگون مسئولیتها به مسئولیت در پیشگاه خداوندی منتهی میگردد که مفهومی نسبی و قراردادی ندارد. خداوندی که کوچکترین حرکت انسان از نظارت و مراقبت دقیق اش خارج نیست و در هر لحظه ای مراقب و ناظر بر اعمال و نیات انسانهاست.^۱ اگر در مکتبهای بشری انسان در برابر وجدان، جامعه، خویشتن، تاریخ و... مسئول است،

در مکتب آسمانی آدمی تنها در برابر خالق جهان مسئول است و پس! و چون در قبال خالق مسئول است، بازتاب این مسئولیت بصورت مسئولیت نسبت به جامعه و خلق و غیره نیز متجلی میگردد. اما مسئولیت در قبال عوامل مذکور، بدون اینکه در رابطه با مبدأ هستی و اعتقاد به معاد در نظر آورده شود، همگی مسئولیت‌هایی نسبی و قراردادی و در نتیجه توجیه‌پذیر هستند و بر هیچ تکیه‌گاه ثابت یا منطقی عقلی تکیه ندارند.

انسان در عالم دین فقط باید در قبال یک مقام و یک مبدأ حساب پس دهد و تنها در یک محکمه به پای میز محاکمه نشیند و تنها در برابر یک قاضی پاسخگوی اعمال خویش باشد و او جز احکم الحاکمین نیست: **أَلَيْسَ اللَّهُ بِأَحْكَمِ الْحَاكِمِينَ**^۱ در این صورت است که مسئولیت نسبت به خلق خدا نیز مفهومی صریح، مشخص و توجیه‌ناپذیر مییابد و از پشتوانه منطقی محکمی برخوردار میگردد و از این طریق، دل‌های خدمتگزاران به خلق مطمئن‌تر و بازوایشان پر توان‌تر و آرمانشان بزرگتر و با عظمت‌تر میگردد.

شکست‌ناپذیری در راه استقرار حق

در بینش مبتنی بر مبدأ و معاد، آنچه محرک انسان در راه ایثار و فداکاری است، جز احساس مسئولیت در پیشگاه خداوندی نیست و از اینرو شکست یا پیروزی نیز تنها مفهوم مادی و ظاهری ندارد تا در صورت شکست ظاهری، یأس و نومیدی بر دل‌های مبارزان چیره گردد و مانع حرکت آنها در مسیر مبارزه گردد. بلکه عمل به وظیفه الهی در هر شرایطی مبارزان راه حق را بمیدان مبارزه کشانده و در هیچ حالی نمی‌توانند از انجام تکالیف خویش سر باز زنند.

اختلاف مهمی که بین دو نظریه الهی و مادی در این زمینه وجود دارد اینست که در منطق دین الهی، هر عمل خیری را که شخص تصمیم بر انجامش می‌گیرد و تمام توان خود را در راه انجام آن بکار می‌برد، ولو بعثت وجود موانعی به‌مطلوب ظاهری خود نرسد، اما در واقع به نتیجه اصلی که همانا انجام وظیفه و تحصیل رضای حق است، نائل آمده و هیچ مانع خارجی او را از رسیدن به این هدف معنوی و نهائی باز نمیدارد. اما در منطق مادی که شخص رسیدن به هدف ظاهری را مقصد واقعی خویش میدانند، چه بسا بعثت وجود موانعی در عالم خارج، از رسیدن به آن ناتوان گردد و به‌هدف نهائی خود نرسد.

بعبارت دیگر، در طرز تفکر مادی رسیدن به‌هدف نهائی در هر اقدام و مبارزه برای شخص قطعی نیست ولی در بینش الهی قطعی و حتمی است اگرچه از رسیدن به‌هدف ظاهری باز ماند. زیرا که میدانند هدف واقعی و نهائی او در جهان ابدی و در جوار قرب الهی است و بزودی در

عالم آخرت نتیجه اعمال خالصانه و مبارزات صادقانه خویش را خواهد دید:
وَأَنْ لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَىٰ وَأَنَّ سَعْيَهُ سَوْفَ يُرَىٰ^۱

«انسان را بهره‌ای جز آنچه خود از طریق سعی و کوشش بدست آورده نیست و زود باشد که نتیجه تلاش هرکس دیده شود».

استقامت و پایداری

از نظر تعالیم آسمانی، هدف نهائی انسان نه در این جهان بلکه در عالم آخرت و در جهان ابدی قرار دارد و همین اعتقاد سبب میشود که انسان از دام دلپستگی به لذات زودگذر دنیاها گشته و مشکلات و شدائد آن نیز در اراده او تأثیری بر جای نگذارد. مشکلات و مصائب کسانی را میتواند متزلزل گرداند یا استقامتشان را از بین برد که هدف حیات خویش را در این عالم جستجو میکنند و چون خود را از رسیدن بآن ناتوان می‌یابند، احساسی از اضطراب و یأس و بی‌تایی بر آنها چیره میشود و چه بسا توان ادامه حیات را از دست میدهند.

اما کسی که بر اساس ایمان بخدا و معاد خود را فراتر از یک پدیده مادی محض و رهسپار بسوی مقصد اعلامی شناسد و زندگانی دنیوی را جز محل آزمایش و تربیت و گذرگاهی موقت نمیداند، و از کوچکترین امکانات موجود در آن، در جهت نزدیکی به هدف نهائی حیات سود می‌جوید، هرگز از ناملایمات و شدائد نمی‌هراسد و استقامت و پایداری خود را در راه انجام وظایف و تکالیف از دست نمیدهد:

إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ^۲

«آنانکه خداوند را پروردگار خود دانسته و بر این ایمان و اعتراف، ایستادگی و استقامت ورزیدند، بر آنها ترس و اندوهی نیست».

خداپرستانی که دل در گرو عبودیت خدا دارند و یاد آخرت بر قلوب آنان نشاط و شادمانی می‌بخشد، در اوج گرفتاریها و ناملایمات، چشم به رحمت الهی می‌دوزند و یقین دارند که این شدائد وسیله تصفیه روحی آنها و موجب جلب رحمت پروردگارشان است.

خداوند در موارد مکرری از قرآن آزمایش انسان را از سنت‌های خویش شمرده و کسی را از این آزمایش الهی معاف نمیداند. آزمایش خداوندی وسیله ایست برای شکوفائی استعدادهای نهفته انسان و پرورش بُعد ملکوتی وجود او. آنانکه در زندگانی این جهانی خود، با تحمل انواع مشکلات و رنجها، از این آزمایشهای خدائی روسفید و پیروز بیرون آیند، به بارگاه

۱ - نجم: ۴۰ - ۳۹

۲ - احقاف: ۱۳

قرب ربوبی راه می‌یابند و به سعادت جاودانی نائل می‌شوند. از اینرو، استقامت در برابر شدائد و حفظ حدود و حریم حق و توجه بخدا و یاد آخرت، شیوهٔ مردان و زنانی است که دلی آکنده از ایمان بخدا و روز رستاخیز دارند. انبیا که محبوبترین بندگان خداوندند، بیش از دیگران مواجه با مصائب و مشکلات بودند و به سبب استقامت و صبری که از خود نشان دادند به درجات والای کمال و قرب الهی راه یافتند.

آنان که عمری در لذات حیوانی بسر می‌آورند، گرچه در نظر ظاهر بینان سعادتمندند و لکن در معیار حقیقت، سعادت به‌خور و خواب و برخوردارِ هر چه بیشتر از لذات حیوانی نیست زیرا که در غیر اینصورت باید گفت حیوانات از همه سعادتمندترند!

تردید نیست که سعادت حقیقی انسان وابسته به حیات جاودانی اوست نه زندگانی چند روزه‌اش در این سرای پر از رنج و بلا که هر نوشی از آن نیشی به‌مراه دارد و هر لذتی، آلمی. لذات و کامیابیهای این جهان همه در گذرند. آنچه بر جای میماند و فنا نمی‌پذیرد، بهره‌های معنوی است که از این رهگذر نصیب انسان می‌گردد و زندگانی ابدی او را که منسوب به عالم ملکوت است، میسازد.

مشکلات و شدائد، آدمی را از خودخواهی‌ها و خودبینی‌ها و کبر و نخوت‌رها ساخته و قهراً متوجه بسوی خالق دلها میگرداند و همین توجه به خالق، سرچشمهٔ تمامی برخورداریهای معنوی است که حیات معنوی انسان را در جهت تکاملی آن به‌پیش می‌راند. آنانکه رسیدن به جوار رحمت و قرب پروردگاری را در جهان ابدی (که از رنجها و محدودیت‌های این عالم در آنجا خبری نیست) هدف خویش قرار داده‌اند، نیک میدانند که رسیدن به چنان مقصد بس با عظمت، مستلزم سعی و مجاهدت فراوان و استقبال از مشکلات زیادی است که در جریان این مسیر پیش می‌آید. زیرا که هر چه مقصد بزرگتر و با عظمت‌تر باشد، رسیدن بآن نیز سعی و صبر بیشتری را طلب می‌کند. اما مؤمنین را از این مشکلات چه‌باک که آنان سودای دیگری در سر و شوق دیگری در دل دارند.

در بیابان گر به‌شوق کعبه خواهی زد قدم سرزنش‌ها گر کند خار مُغیلان غم‌مخور

رَبَّنَا أفرِغْ عَلَيْنَا صَبْرًا وَتَبِّتْ أقدامَنَا وَأَنْصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ^۱

«پروردگارا! صبر و استقامت بر ما ارزانی دار و گامهای ما را در مسیر حق ثابت

گردان و ما را در پیروزی بر اهل کفر نصرت و یاری فرما!»

آری، ایمان واقعی به رستاخیز، انسانهای مقاوم و پایداری میسازد که بر عیش کسودکانهٔ دنیاپرستان لبخند تمسخر میزنند و از هیچ مشکلی هراس بدل راه نمیدهند و دل در گرو هیچ هدف محقری نمی‌سپارند. چرا که عرصهٔ روح آنها بعثت پیوستن به ابدیت چنان فراخ گشته است که

هدفهای خُرد و ناچیز در آن جایی برای خودنمایی پیدا نمی‌کنند.

در زمان حاضر، انقلاب اسلامی ملت ما عرصهٔ پرورش چنین انسانهایی بوده و خواهد بود. انسانهایی که معیارهای پست اما پرآوازهٔ جهان کفر و استکبار را به تمسخر گرفته و ارزش‌های فراموش‌شدهٔ الهی و انسانی را به بشریت معرفی می‌کنند و طرحی نو در می‌افکنند و بسایی جدید در کتاب تاریخ انسان می‌کشایند. باشد که فطرت‌های خفته و مدفون در زیر خروارها آلودگی و غفلت، گریبان فکر و روح خود را از دست سردمداران کفر بیرون برند و لذت و سعادت‌آشنائی با خود را که مقدمهٔ آشنائی با خداست تجربه کنند و بر دل‌های ریش خود مرهم یاد خدا نهند و برستگاری و نجات ابدی نائل آیند.^۱

پرسش و پژوهش

- ۱ - چرا اعتقاد به اصل معاد لازمهٔ جهان‌بینی الهی است؟
- ۲ - راز توجه زایدالوصف قرآن به موضوع معاد چیست؟
- ۳ - آیا مسئله معاد و حیات اخروی تاکنون توجه شما را به خود جلب کرده و دربارهٔ آن اندیشیده‌اید یا نه؟
- ۴ - آیا بنظر شما میتوان از کنار این مسئله بی‌اعتنا گذشت؟ چرا؟
- ۵ - چرا سر منزل نهائی انسان نمی‌تواند در این دنیا باشد؟
- ۶ - پشتوانهٔ مسئولیت در مکتب دین چیست؟
- ۷ - چرا مسئولیت در مکتب‌های بشری امری نسبی و قراردادی و توجیه‌پذیر است؟ تاکنون به این مسئله توجه کرده بودید یا نه؟
- ۸ - اختلاف اساسی بین دو نظریهٔ الهی و مادی در زمینه شکست و پیروزی چیست؟
- ۹ - مفهوم آزمایش انسان در این دنیا چیست و چه هدفی دارد؟
- ۱۰ - نقش مشکلات و سختی‌ها در زندگی انسان را با ذکر نمونه‌هایی توضیح داده و نقش جنگ ایران و عراق را در حیات اجتماعی ملت ما بررسی کنید.

۱ - یادگیری آیات و احادیثی که در باور قوی‌ها آمده است برای دانش‌آموزان ضروری نیست.

در آستانهٔ ابدیت

پیامبران الهی بعد از اینکه با ارائهٔ معجزات حجّت را بر مردم تمام کرده و صدق گفتار و دعوت خود را اثبات نمودند، با معرفی حیات ابدی، افقی وسیع و پایان ناپذیر در برابر دیدگان انسانها گشودند و در هر فرصتی آنها را متوجه عالم آخرت کرده و از محبوس ماندن در چاه تاریک طبیعت بازداشته‌اند. آنان از حیات وسیع‌تر و گسترده‌تری در ورای این جهان خیر داده و ارزش و اهمیت وصف ناپذیر زندگانی در جوار قرب ربوبی را معرفی نموده‌اند.

اما آسفا که گوش انسان غرق در شهوات و نفسانیات در برابر این ندای آسمانی بسیار سنگین بوده و هست. وقتی پیامبر اسلام غفلت آنان را از چنان واقعیت با عظمتی مشاهده می‌نمود، سخت غم آنها می‌خورد و دل به حالشان می‌سوزاند تا آنجا که بالاخره ندای وحی از شدت تأثرات قلبی او میکاست. علت این دلسوزی و تألم خاطر این بود که او میدانست آنان چه موهبت بزرگی را به چه کالای پست و ناچیزی سودا کرده‌اند. از اینرو، بر خُسران و ضرر آنان در این سودای زیانبار اندوه می‌خورد.

انسان ظاهربین که لذات ناچیز حیوانی چشم بصیرت و عقلش را کور میکند، چنان خیال میکند که زندگانی او در همین خور و خواب چند روزه خلاصه گردیده و سرنوشت او را فردائی نیست و بخاطر همین جهل و غفلت، خود را از سعادت و صف ناپذیر جاودانی محروم میگرداند.

حضرت علی (ع) که بر عظمت حیات ابدی انسان آگاه بوده فریاد برمی‌آورد که:

إِنَّهُ لَيْسَ لَأَنْفُسِكُمْ تَمَنُّ إِلَّا الْجَنَّةَ فَلَا تَتَّبِعُوهَا إِلَّا بِهَا.^۱

«بهای وجود شما جز بهشت رضوان نیست آگاه باشید که آن را جز به بهشت

نفروشید».

اما افسوس که انسانهای غافل خود را به متاع ناپایدار و آمیخته به هزاران رنج و نقص دنیا می‌فروشند و خود به ضرر و خسران ابدی خویش رضا میدهند ولی خداوند مهربان با علم بر عظمت و جلال زندگی اخروی، آخرت را برای آنها ترجیح میدهد:

تُرِيدُونَ عَرَضَ الدُّنْيَا وَاللَّهُ يُرِيدُ الْآخِرَةَ.^۲

«شما متاع ناچیز دنیا را می‌خواهید و خداوند سرای ابدی را (برای شما) میخواهد».

گذرگاه ابدیت

بی‌خبری از رویه دیگر حیات انسانی که همانا زندگی پایدار در سرای دیگر است، سبب میشود حیات دنیوی در نظر انسان آراسته گردد و او را بخود مشغول دارد. اما انبیا همواره این مطلب را بر پیروان خود تعلیم داده‌اند که اگر حیات دنیوی را به تنهایی در نظر آورند و فردای سر نوشت انسان را - که همانا بازگشت به جهان ابدی است - از نظر دور دارند به بازیچه‌ای بیش سرگرم نشده‌اند. راستی اگر حیات انسان در همین زندگی دنیوی با تمام رنج‌ها و خوشی‌هایش، خلاصه میشد و این «روز» را «روز دیگری» در پی نبود، ارزشی بیشتر از یک بازیچه داشت؟

از نظر قرآن، زندگانی دنیوی بازیچه ایست که انسان تنها در دوران طفولیت میتواند به آن دل خوش کند. انسانهایی که از رسیدن به بلوغ فکری و رشد معنوی باز مانده‌اند، دل در گرو این بازیچه می‌نهند. و لذا چه بسیارند بزرگسالانی که هنوز در دوران طفولیت معنوی بسر برده و سخت سرگرم این بازیچه‌اند.

خلق اطفالند جز مرد خدا نیست بالغ جز رهیده از هوا
گفت دنیا لعب و لهو است و شما کودکید و راست فرماید خدا
از لعب بیرون نرفتی کودکی بی زکات و روح کی باشد زکی

از نظر تعالیم آسمانی، در پرتو اعتقاد به معاد، زندگی دنیوی نه هدف بلکه وسیله‌ای بیش نیست. ارزش حیات این جهانی انسان از این جهت است که مقدمه‌ایست در آستانه ابدیت، و آدمی باید آمادگی لازم برای حیات جاودانی را در آن تحصیل نماید. بنابراین، اگر حیات دنیوی از حالت وسیله بودن خارج و بعنوان هدف در نظر گرفته شود و دلبستگی به لذات و نعمتهای آن او را از رسیدن به مقصد نهایی حیات باز دارد، در این صورت دامی است که جز گرفتاری و نکبت، ارمغان دیگری بهمراه نمی‌تواند داشت. حضرت علی (ع) فرمود:

الدُّنْيَا خُلِقَتْ لِغَيْرِهَا وَلَمْ تُخْلَقْ لِنَفْسِهَا.

«دنیا برای هدفی غیر از خود بوجود آمده و بخاطر خویشتن خلق نشده است.»

در منطق دین آسمانی، دنیا گذرگاهی است که شایستگی دلبستگی ندارد. دنیا منزلی از منازل راه تکامل انسان است، اما سر منزل نیست. در این سرای فانی باید آمادگیهای لازم را برای زندگی در سرای باقی تحصیل کرد و بسوی مقصد اعلیٰ شتافت.

«ای مردم! بدانید که دنیا خانه عبور و جهان آخرت خانه فرار است. از گذرگاه خود برای محل اقامت خود بهره برگیرید... دل‌های خود را از دنیا خارج سازید (از

دل‌بستگی به لذات دنیوی رها شوید) قبل از اینکه بدنهای شما از آن خارج شود (با مرگ آن را وداع کنید). شما در دنیا آزمایش می‌شوید و برای هدفی غیر از آن خلق گشته‌اید (مقصد نهائی شما در دنیا نیست)»^۱

دل‌بستگی به دنیا

بطوریکه ملاحظه می‌شود، از دیدگاه شخصیت‌های آسمانی کسانی که دل به لذات محدود دنیا می‌سپارند و در دام شهوات و خودپرستی‌ها گرفتار می‌شوند، خود را به بهائی ناچیز می‌فروشند. قرآن دل‌بستگی به حیات دنیوی را از خصوصیات کسانی معرفی می‌کند که از نعمت آشنائی با حقیقت محرومند و در نتیجه از روی غفلت و بی‌خبری، به چیزی که شایسته دل‌بستگی نیست، دل می‌بندند و بآن راضی می‌شوند:

رَضُوا بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَاطْمَأَنُّوا بِهَا.^۲

«به زندگانی دنیوی خشنود شدند و به آن آرام گرفتند».

دل‌بستگی‌های هر کس بیانگر میزان رشد و کمال شخصیت اوست. دل‌های محقر در گرو علائق پست و دل‌های با عظمت جایگاه علائق بزرگ است. دل‌بستگی به دنیا بیانگر محدودیت میدان دید و بی‌خبری از حقایق والائی است که ارزش حیات انسانی وابسته به آنهاست. از اینرو، پیامبر اسلام (ص) دل‌بستگی به دنیا را سرچشمه تمامی انحرافات و آلودگیها معرفی نمود:

حُبُّ الدُّنْيَا رَأْسُ كُلِّ خَطِيئَةٍ.

تعالیم آسمانی بر اساس توجه بخدا و یاد آخرت و تدوین برنامه‌های عملی، دل‌های پیروان حقیقی خود را از گرو دل‌بستگی به دنیا و مادیات آزاد می‌سازد و بجای آن، ارزش‌های معنوی والائی را جایگزین می‌نماید و بدین وسیله سطح شخصیت آنها را از سطح معیارهای ظاهری فراتر برده و در سطحی عالی‌تر به تربیت آنها می‌پردازد.

از نظر تعالیم دینی تنها یک هدف است که شایسته دل‌بستگی است و آن رسیدن به جوار رحمت پروردگار عالمیان است که در نزدیکی به او هر کمال و سعادت حاصل است. اوست که هستی مطلق و سرچشمه تمامی کمالات است. روگردانی از خدا، خود را در چنگال هدفهای محدود و محقر گرفتار کردن است، حال آنکه توجه بخدا، خود را از تمامی محدودیت‌ها و حقارتها رها ساختن است.

آرامش قلبی

ایمان به آخرت، تمامی رشته‌های دل‌بستگی به معیارهای مادی را در دل‌های مؤمنین واقعی از

هم می‌گسلد و آب آرامش بر اضطرابات و تشویش‌ها می‌باشد. به حیات انسان معنائی ملکوتی می‌بخشد و آنرا از قید پوچی و بیهودگی رها می‌سازد.

آنان که ایمان بخدا و آخرت ندارند زندگی را پوچ و بیهوده میدانند. و راستی اگر زندگانی دیگری در ماورای این زندگانی دنیوی نباشد، جز پوچی و بیهودگی سرنوشت دیگری میتوان بر آن قائل شد؟

آنان که در سایه پیروی صادقانه از تعالیم آسمانی دل از علائق پست مادی بریده‌اند، در یاد خدا به لذت و آرامشی رسیده‌اند که وصف آن در قالب الفاظ نمی‌گنجد.

هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ السَّكِينَةَ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ لِيَزْدَادُوا إِيمَانًا^۱

«او خداوندی است که در دل‌های اهل ایمان آرامش و سکون فرود می‌آورد و بدینوسیله بر ایمان آنها می‌افزاید.»

آنان آثار لطف و عنایت الهی را در صفحه قلب خود مشاهده کرده و دلی خرم به بساران رحمت خداوندی دارند. در آنجا از تشویش‌ها و اضطرابها دیگر خبری نیست.

ایثار و از خود گذشتگی

تردیدی نیست که اگر ایمان به معاد در دل انسان جای گیرد، پشتوانه محکمی است برای فضایل و عواطف، ایثار و فداکاری، و سعی و تلاش در راه حق. چه، اعتقاد به معاد هرگونه فداکاری و از خود گذشتگی در حق ممنوعان و صالحان را عقلاً و منطقاً موجه میگرداند.^۲ این چنین ایمان و اعتقادی، پشتوانه قابل اعتمادی است برای مواردیکه گذشت و ایثار با انواع منافع شخصی و کشش‌های نفسانی برخورد پیدا می‌نماید.

در زمان ظهور اسلام که نور ایمان در دل‌های اعراب جاهلی تابید، چنان آنان را در جهت کمال و فضیلت دگرگون ساخت که در راه جهاد و فداکاری برهمدیگر سبقت می‌جستند. قرآن از کسانی سخن می‌گوید که برای رفتن به جبهه‌های جنگ و جهاد به پیامبر اسلام (ص) روی می‌آوردند و چون اعزام نمیشدند با دلی پُر حُزن و اندوه و چشمانی گریان برمیگشتند.^۳ نمونه‌های بیشماری از این قبیل فداکاریها و ایثارها و شهادت‌طلبی‌ها را امروزه در عرصه جامعه اسلامی خویش بوضوح مشاهده میکنیم.

آنان که به بازگشت بسوی خدا و زندگانی جاوید اعتماد و یقین دارند، میدانند که آنچه از

۱ - فتح: ۴

۲ - رجوع کنید به کتاب «بررسی تطبیقی مکتبها» - فصل پنجم - محمدعلی سادات

۳ - توبه: ۹۴

ایشان و فداکاری در این جهان انجام دهند، هرگز ضایع نمیشود و در جهان ابدی از جانب خداوند پاداشی درخور بدان تعلق میگیرد و پر واضح است آنچه در نزد خداست بهتر و پایدارتر است از آنچه در این دنیا است که سرانجام فانی و از بین رفتنی است: **مَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ وَأَبْقَى**.

نمونه‌های ایثار

در جنگ اُحُد هفت نفر از مجاهدین در میدان جنگ تشنه افتاده بودند. یکی از سربازان اسلام پس از تلاش بسیار توانست تنها باندازه سیراب شدن یک نفر آب بدست آورد. بهر یک از مجروحین تشنه که آن را عرضه کرد نپذیرفت و با اشاره فهماند که دیگری از من تشنه‌تر است. بدین ترتیب، آب را بر بالین هر یک از هفت نفر بُرد و هر کدام آب را بدیگری فرستاد. وقتی بالین آخرین نفر رسید، از تشنگی در گذشته بود و آنگاه که به بالین هر یک از دیگران برگشت، در یافت که همگی از شدت تشنگی جان به جانان سپرده‌اند.^۱

از این قبیل ماجراهای تکان‌دهنده در تاریخ اسلام بسیار و بسیار است. واقعیت‌هایی که در عرصه انقلاب اسلامی کشورمان در صحنه‌های گوناگون و بخصوص در جبهه‌های نبرد حق علیه باطل از طرف مجاهدان و سربازان جان بر کف اسلام بوقوع می‌پیوندد و هر روز واقعیت‌های شگفت‌انگیز و تکان‌دهنده جدیدی بر تاریخ از خود گذشتگی‌های اهل ایمان افزوده میشود. خود شاهد زنده‌ای است از تجلی ایمان به مبدأ و معاد که ما را از هر گونه بحث در این باره بی‌نیاز میگرداند.

وَيُؤْتِرُونَ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ^۲.

«دیگران را بر خود مقدم میدارند ولو اینکه خود بآن محتاج باشند.»

خودپرستانی که معبودی جز «خود» و منافع خود ندارند، همواره همه چیز را برای خود میخواهند و هر گاه که از تحصیل مالی یا مقامی عاجز میشوند یا چیزی را از مال دنیا از دست میدهند، زندگی در نظرشان تیره و تار میشود. اما خداپرستانی که خود را وقف جامعه نموده و سود خود را در سود دیگران می‌جویند، اینان را از حوادث دنیا چه باک. آنان نعمت فانی دنیا را تبدیل به نعمت باقی نموده و همواره چشم دل بسوی معبود خویش دوخته و مشتاقانه در انتظار روزی هستند که به بارگاه رحمت او گام گذارند و از رنج‌ها و محنت‌های این زندگانی فانی نجات یابند. از خودگذشتگی در راه هموعان، خدمتگزاری در راه جامعه، فداکاری در راه خدا شیوه مردان و زنانی است که بحکم تکلیف الهی همه چیز خود را در طبق اخلاص نهاده و به درگاه

۱ - تفسیر مجمع‌البیان طبرسی - ذیل آیه ۹ از سوره حشر.

۲ - حشر: ۹

ربوبی عرضه میکنند. آنان از اینار و خدمتگزاری لذت میبرند و آن را وسیله‌ای برای تحصیل رضای معبود دانسته و در راه فداکاری و از خودگذشتگی، بر همدیگر سبقت می‌جویند و هرگز خود و منافع خود را بر منافع عمومی و مصالح عالیّه جامعه مقدّم نمیدارند.

پرسش و پژوهش

- ۱ - چرا پیامبر اسلام (ص) به حال معاندین اندوه میخورد؟
- ۲ - بنظر شما ریشه بی‌توجهی انسان به حیات اخروی در چیست؟
- ۳ - برداشتی که در مکتب آسمانی از دنیا وجود دارد چیست؟
- ۴ - بنظر شما علت دل‌بستگی دنیا در انسان چیست؟
- ۵ - چرا ایمان بخدا و آخرت آرامش آفرین است؟
- ۶ - ایمان به آخرت فداکاری و از خودگذشتگی را عقلاً توجیه میکند. منظور چیست و چرا؟
- ۷ - نمونه‌هایی از اینارهای مبتنی بر ایمان را ذکر کنید و فرق آنرا با ایناری که متکی بر ایمان نیست توضیح

دهید.

سفر به ملکوت

بدون تردید یکی از اصیل‌ترین کشش‌های فطری در انسان میل به جاودانگی است. آدمی بطور طبیعی از فنا و نیستی می‌گریزد و از مرگی که او را فانی گرداند وحشت دارد. آنان که مرگ را بمنزله تباهی انسان میدانند، سخت از آن هراس دارند و آن را تلخ‌ترین واقعیت حیات انسان می‌شناسند. انتقاداتی که عده‌ای از نویسندگان و شعرا از نظام مرگ و زندگی کرده‌اند، همگی نشانگر هراس و نگرانی آنها از مرگ و تلخی آن در ذائقه دل آنان است.^۱

مرگ از دیدگاه دین آسمانی

بر خلاف بینش‌های الحادی (منکر خدا) که مرگ را پایان زندگی انسان میدانند، از دیدگاه تعالیم دینی، با مرگ نه تنها زندگی انسان خاتمه نمی‌پذیرد، بلکه بدینوسیله گام در حیات نوینی میگذارد که از لحاظ وسعت و عظمت با حیات دنیوی او قابل مقایسه نیست. آنانکه مرگ را پایان بخش زندگی انسان میدانند و نیز آنانکه دل در گرو علائق دنیوی و جاه و مقام و لذات و شهوات آن دارند و تمامی ارزش‌های انسانی و الهی را در راه رسیدن به آن زیر پا میگذارند، مرگ را ناگوار میدانند و از آن هراس دارند. مرگ در نظر آنان ازدهانی است که انسانها را یکی پس از دیگری در کام خود فرو میبرد و تمامی آنچه را که با انواع خیانتها و بوالهوسی‌ها بدست آورده‌اند از دستشان میستاند. برای آنان مرگ چنان سیمایی زشت و کریه دارد که حتی از یاد آن نیز بیم دارند. برای آنها مرگ پایان همه چیز است. اما آنها که در سایه ایمان بخدا و روز بازبین در دنیا زیسته‌اند، آما دل به آن نسپرده‌اند، برداشت دیگری از مرگ دارند. آنان عمری را با انواع مجاهدات در انتظار روزی بسر آورده‌اند

۱ - نگرانی از مرگ زائیده میل بجاودانگی است و از آنجائیکه در نظام طبیعت هیچ میلی گزاف و بیهوده نیست، میتوان این میل و کشش را دلیلی بر بقا بشر پس از مرگ دانست. هر میلی که در انسان وجود دارد پاسخگویی در عالم خارج دارد و بین عالم درون و جهان بیرون هماهنگی کامل هست. مثلاً اگر در درون خود احساس تشنگی و گرسنگی می‌کنیم، در مقابل در جهان خارج آب و غذا وجود دارد. اگر انسان دارای زندگانی محدود بود و به ابدیت تعلق نداشت، میل به جاودانگی نیز در او وجود نمیداشت. این میل بازتاب واقعیت جاودانی انسان است و این میل فطری جز در جهان بینی مذهبی که برای انسان نوید زندگانی جاوید میدهد، ارضا نمیشود.

که وعده حق تحقق یابد و پرده طبیعت فرو افتد و از محدودیت‌ها و تنگناهای این جهان مادی نجات یابند و گام در عالم ابدی در جوار رحمت الهی گذارند. آنان میدانند که با مرگ نه تنها دفتر زندگی انسان بسته نمیشود، بلکه حیات دیگری را آغاز میکنند که این دنیا با تمام نعمت‌ها و امتیازاتش در برابر عظمت و شکوه آن بسان قطره ایست در برابر دریا! پیامبر اسلام (ص) فرمود: «برای بقا خلق شده‌اید نه برای نابودی و فنا، و با مرگ تنها از عالمی به عالم دیگر منتقل میشوید.»

کسانی از مرگ میهراسند و آنرا ناگوار میدانند که هدف خود را در این دنیای زودگذر قرار داده و با مرگ آنرا از دست میدهند. اما آنانکه هدف نهائی را در ماورای جهان محسوسات دانسته و از تمامی عوامل ظاهری برای رسیدن بآن سودمی جویند، با مرگ نه تنها چیزی از دست نمی‌دهند، بلکه به سعادت حقیقی نائل میشوند. آنان را از مرگ چه باک که با مرگ از ظلمت‌ها رها شده و چشم به جهانی می‌گشایند که هر گاه گوشه‌ای از زیباییهای دلتواز آن بر اهل دنیا معلوم گردد، چشم از تمام زیباییها و لذتهای ظاهری فرو می‌بندند.

از اینرو، شاگردان مکتب وحی نه تنها مرگ را ناگوار نمیدانند، بلکه در نظر آنان مرگ واقعیت با عظمتی است که آنها را از زندان طبیعت و محدودیت‌های جهان حس و رنگ رها ساخته و در عالم ملکوت به جوار رحمت حق میرساند که عظمت و شکوه آن هرگز در قالب الفاظ نمی‌گنجد.

مرغ باغ ملکوتم نیم از عالم خاک چند روزی قفسی ساخته‌اند از بدنم
 ای خوش آنروز که پرواز کنم تا بر دوست بامید سرکوشش پروبالی بزنم
 حضرت علی بن ابیطالب (ع) فرمود: انس و اشتیاق من نسبت به مرگ بیش از انس کودک به پستان مادر است! از اینرو وقتی بدنبال شصت و سه سال مجاهدت و عبودیت و تلاش بی‌وقفه و تحمل انواع رنجها در راه حق، در مسجد کوفه شمشیر منافقین فرقتش را شکافت، فریاد برآورد که: **فُزْتُ وَرَبِّ الْكَعْبَةِ**: سوگند به پروردگار کعبه که نجات یافتم!

رهائی از رنج

روزی حضرت امام هادی (ع) بر بیماری از یارانش وارد گردید در حالیکه بیمار از ترس و هراس مرگ می‌گریست و جزع مینمود. آنحضرت به او فرمود: ای بنده خدا تو از مرگ می‌هراسی چون آن را نمی‌شناسی. آیا اگر بدنت چرک شود و از کثرت چرک و ناپاکی در رنج باشی و مبتلا به بیماری و جراحت گردی و بدانی که شستشوی حمام همه اینها را از بین خواهد برد، با این حال

آیا می‌خواهی که به حمام روی و ناپاکی‌ها را از خود بزدائی؟ یا آنرا ناگوار می‌شماری؟
بیمار پاسخ داد: آری حمام را ترجیح می‌دهم.

در این هنگام حضرت فرمودند: پس بدان که مرگ همان حمام است و آخرین مهلتی است برای تو که گناهانت را از خود بزدائی و خویشان را از آلودگیها پاک سازی. حال اگر مرگ ترا دریابد، مسلماً از هرگونه رنج و ناراحتی نجات یافته و به هرگونه بهجت و شادی نائل خواهی شد. با این سخنان بیمار آرامش خود را بازیافت و حالت سروری به او دست داد و تسلیم مرگ شد؛ چشمهایش را بست و این جهان را وداع گفت.

آری، برای اهل ایمان و تقوی، آنان که در دوران عمر خویشان را از آلودگیها و معاصی بازداشته و تا آنجا که در توان دارند در انجام تکالیف و وظایف خویش می‌کوشند، برای آنان مرگ خاطره‌ای دلپذیر است. آنان شوق لقاء پروردگار خویش داشته و برای رسیدن به آن مدام در انتظارند. و اما آنانکه در هر فرصتی، برای رسیدن به کام دل هر حقی را باطل و هر باطلی را حق میگردانند و دامن روح خود را به انواع آلودگیها می‌آلایند، آنان از مرگ هراس دارند ولی وحشت آنها نه از مرگ، بلکه از اعمال ناشایست و از آلودگیهای خویش است. آنان میدانند که چون لحظه مرگ فرا رسد باید با پستی خمیده از بار مسئولیتها و گناهان به حضور پروردگار خویش روند.

درسی از عاشورا

در روز عاشورا، در بحبوحه جنگ وقتی عرصه بر حضرت سیدالشهدا (ع) و جمعی از یاران نزدیک او که عمری در تب و تاب رسیدن به لقاء پروردگار خویش بودند، تنگ میشد و چند قدمی بیشتر با مرگ فاصله نداشتند، رخسارشان برافروخته میشد و شوقی در دلهایشان پدیدار می‌گشت و قلبشان آرام میگرفت. در حالیکه دیگران بهنگام سختی، رنگ از رخسارشان می‌پرید و ترس و هراس بر دلهایشان چیره میگشت. آنحضرت خطاب به یاران خود فرمود:

«صبر پیشه سازید که مرگ هیچ نیست مگر پُلی که شما را از ساحل سختیها و دشواریها به ساحل سعادت و کرامت و بهشت‌های پهناور و نعمت‌های جاوید عبور میدهد. پس کدامیک از شما کراهت دارد که از زندان به قصر منتقل شود؟ بدانید که وضع برای دشمنانتان جز این نیست که از قصر به زندان و عذاب منتقل شوند. پدرم از رسول اکرم (ص) برآیم نقل کرده است که: دنیا زندان مؤمن است و بهشت کافر، و مرگ مؤمنین را پُلی است برای رسیدن به بهشت، و کافران را پُلی است برای رسیدن به جهنم و عذاب.»

گویند در شب عاشورا حبیب بن مظاهر، پیرمردی دل‌افروخته از یاران حسین (ع) بسا دوستان خود بذله میگفت و شادی میکرد. چون از علت شادی او سؤال کردند، در پاسخ گفت: آیا

جز این است که فردا وعده حق محقق میشود و به لقاء پروردگار خویش نائل میشویم؟
مردم از فتنه گریزند و ندانند که ما به سمتای تو در حسرت رستاخیزیم
در روایات آمده است: **لَأْرَاحَةَ لِّلْمُؤْمِنِ الْأَعْنَدِ لِقَاءِ اللَّهِ**: برای اهل ایمان آسایش و آرامشی
جز در ملاقات پروردگار نیست.

استقبال از شهادت

چنین برداشتی از مرگ در پرتو تعالیم الهی، سیمای زندگی را بکلی دگرگون میسازد و دلها را شور و شوق، و جوش و خروش می بخشد تا آنجا که شهادت طلبی و استقبال از مرگ در راه خدا، خود ارزشی والا و خاطره ای دلپذیر میشود.

آنجا که آدمی دل به خالق دلها میسپارد و از این دل بستگی های پست مادی و شهوانی روی برمی تابد و مقصد نهائی خود را در آنسوی مرزهای طبیعت مادی و در نزد خدای بزرگ جستجو میکند، آنجا دیگر نه تنها هراس از مرگ معنی پیدا نمیکند بلکه مرگ در راه خدا محبوب دل های عاشقان راه حق میشود تا آنجا که اگر تکلیف الهی اقتضا کند، لحظه ای در شتافتن بسوی آن و فدا کردن جان خود در راه خدا درنگ را روا نمیدانند.

آنجا که مرگ در راه حق و گذشتن از خود و تعلقات خود آرزوی هر پیر و جوانی میشود، آنجا دیگر سیمای مرگ زشت و کریه نیست. آنجا مرگ سعادت است و نجات، پرواز مرغ روح است از قفس تن بسوی ملکوت خدا.

حضرت امام جعفر صادق (ع) فرمود: مرگ نسبت به اهل ایمان شبیه بیرون آوردن گوهری از صندوق یا پریدن مرغ از قفس است.

چنین قفس نه سزای چومن خوش الحانیست روم به گلشن رضوان که مرغ آن چمنم
مؤمنین واقعی چون خود را از دل بستگی بزندگانی دنیوی رها میگردانند، برای آنها حیات دنیوی بخودی خود ارزش ندارد بلکه ارزش آن وابسته به حیات جاودانی بوده و چون زمینه ایست برای تحصیل آمادگی برای زندگی در جهان آخرت، لذا آن را ارجح می نهند و لحظات و دقائق آن را ارزشمند می شمارند. اما اگر روزی فرارسد که حفظ این حیات جز ننگ و ذلت چیز دیگری نباشد، در این صورت با شوقی هر چه تمام تر این امانت الهی را به او برگردانده و با اشتیاق کامل به استقبال مرگ و شهادت می شتابند و مشتاقانه جان به جانان تسلیم میکنند و تکلیف خویش را در پیشگاه ربوبیت بانجام میرسانند. حضرت امیر المؤمنین (ع) خطاب به یاران و پیروان خود می فرمود: «بسوی میدانهای جنگ و جهاد بشتابید و به استقبال مرگ بروید و آنرا در آغوش بفشارید که شهیدان راه خدا را در نزد پروردگار مقامی بس بزرگ است».

خدانشناسان واقعی تا در این عالم بسر میبرند همواره در میدان جهاد اکبر بسا نفس و

نفسانیات خویش مبارزه نموده، در تحصیل کمالات و انجام وظایف و تکالیف فردی و اجتماعی خویش سرازیا نمی‌شناسند و چون حکم خدا بر جهاد با دشمن تعلق گیرد، به استقبال آن می‌شتابند و شهادت در راه خدا را بزرگترین سعادت برای خود میدانند. اینان هم در عرصه جهاد با دشمن و هم در جبهه پیکار با نفس و غلبه بر خود لحظه‌ای از مبارزه دست برنمی‌دارند و سرنوشت جاودانی خود را در این مبارزه پی‌گیر رقم می‌زنند. تاریخ نمونه‌های حیرت‌انگیزی از شوق مؤمنین به شهادت در راه خدا را ضبط و ثبت کرده است ولی جائیکه مادر عرصه اجتماع خود نمونه‌های بیشماری از این پدیده با عظمت را شاهدیم، نیازی به ذکر حوادث تاریخی نیست.

امروزه شهادت در راه خدا در جامعه اسلامی مادر سایه تعالیم آسمانی اسلام بصورت یک ارزش والا درآمده و جهانیان را به بهت و حیرت افکنده است. پیر و جوان، زن و مرد، بزرگ و کوچک و هر آن کس که خانه دلش به نور ایمان بخدا روشن گردیده است، مشتاقانه آرزوی شهادت در راه خدا را در دل می‌پروراند و همین روحیه شهادت‌طلبی سبب گردیده است که ملت ما با وجود ضعف ظاهری (از لحاظ نظامی و صنعتی) جهان کفر و استعمار را با تمامی ظواهر پرهیت‌اش، به مسخره بگیرد و با سلاح شهادت به جنگ پیچیده‌ترین و عظیم‌ترین تکنولوژی نظامی تاریخ رود و بندهای اسارت را یکی پس از دیگری بگسلد و راهی نوپیش پای محرومان و ستمدیدگان جهان گذارد.

ما را از مبارزه و جنگ و درگیری با ابرقدرتان چه باک که در هر حال پیروزی با ماست. یا به فیض بزرگ شهادت میرسیم که نجات است و رستگاری، و یا شاهد پیروزی بر سردمداران ستم را در آغوش میکشیم که رهائی است و سعادت. پس در هر حال ما پیروزیم. و لذا ما را از جباران و ستمگران و قلدران باکی نیست که امام ما فرمود: «ما را از مبارزه نترسانید که ما مرد مبارزه‌ایم... مکتبی که شهادت دارد، اسارت ندارد».

تجلی ایمان بمبدأ و معاد در قالب شهادت‌طلبی در میان توده‌های عظیم ملت مسلمان ما، خط بطلان بر بسیاری از ثوریه‌های استعماری کشید. ثوریه‌هایی که مذهب را افیون ملت‌ها معرفی میکرد و ایمان بخدا و روز رستاخیز را مانع قیام و انقلاب توده‌ها میدانست. ثوریه‌هایی که مبارزه با ظلم و استعمار را در انحصار مکتبی خاص میدانست تا بلکه مستضعفین و محرومان را با هزاران نیرنگ و فریب به زیر پرچم خود جمع کند و بصورتی دیگر بر فکر و اندیشه آنها افسار زند و در زیر چکمه‌های خون‌آلود خود آنان را به خاک و خون کشد. اما خورشید حقیقت از جامعه اسلامی ما طلوع کرد و چهره سیاه فریبکاران را آشکار نمود و فصلی نوین در تاریخ بشریت گشود. امروزه در جامعه ما هزاران پیر و جوان برای احیای ارزش‌های اصیل الهی کمر همت بر میان بسته و در این راه همه چیز خود، حتی جان عزیز خویش را در مسلخ^۱ عشق و ایمان قربانی

میکند تا ندای ایمان و رهائی به گوش جهانیان رسد. لاله‌های بیشمار بخون نشسته و گل‌های فراوان پرپر شده، خود گواهان زنده‌ای بر این مدعا هستند.

حیات: موهبت بزرگ

دلپذیری یاد مرگ برای اهل ایمان هرگز بدان معنی نیست که آنها خود را فارغ از گناه دانسته یا به حیات خویش ارزش قائل نیستند و احیاناً در نگهداری آن کوتاهی میکنند. بلکه برعکس، از نظر تعالیم آسمانی اولین نعمتی که از جانب خدا به انسان داده شده است، نعمت «حیات» است و کوچکترین سهل انگاری در نگهداری آن موجب مسئولیت در پیشگاه خداوندی است.

دوران محدود عمر تنها فرصتی است که انسان بعثت دارا بودن موهبت اختیار میتواند در جهت تحصیل کمالات و رسیدن به مقام قرب او از آن سود جوید و لذا هر لحظه از لحظات عمر برای اهل ایمان ارزشی مافوق تصور دارد زیرا که وقتی با مرگ بساط اختیار برچیده میشود، دیگر انسان قادر به عمل و انجام تکلیف نبوده و در صورت فوت فرصت، به هیچ قیمتی نمیتوان آن را باز ستاند. کسی که به توفیق خداوندی قدم در عالم حقیقت و هدایت نهاده و عظمت و اهمیت مقصد آفرینش را تا حدی دریافته است، او از هر فرصتی ولو اندک برای نزدیک تر شدن به هدف استفاده میکند زیرا که میداند اگر لحظه‌ای از عمرش به بطالت بگذرد یا مقدار اندکی از نیروی او به هدر رود، بهمان اندازه رسیدنش به هدف به تأخیر افتاده و از این بابت مسئولیتی بزرگ بر دوش گرفته است.

انسان ظاهرین ارزش و وقت را به ارزش طلا سنجیده و وقت را طلا مینامد. اما در نظر اهل ایمان، ارزش وقت را به هیچ معیاری نتوان سنجید. زیرا که اگر طلا از دست رود امکان تحصیل مجدد آن هست ولی اگر سرمایه عمر از کف بیرون رود با هیچ وسیله‌ای نتوان آنرا دیگر باره بدست آورد. ولذا اگر به رایگان، و بی آنکه توشه‌ای برای حیات ابدی بگیرند، پایان پذیرد، در این صورت چه حسرتها و ظلمت‌ها که بدنبال خواهد داشت.

اگر ممالک روی زمین بدست آری بهای مهلت یک روزه زندگانی نیست
حضرت رسول اکرم (ص) فرمود: **إِنَّ أَهْلَ الْجَنَّةِ لَا يَتَحَسَّرُونَ عَلَى شَيْءٍ فَاتَهُمْ مِنَ الدُّنْيَا كَتَحَسَّرِهِمْ عَلَى سَاعَةٍ مَرَّتْ مِنْ غَيْرِ ذِكْرِ اللَّهِ^۱** اهل بهشت برای هیچ چیز باندازه ساعتی که در خارج از یاد خدا بر آنها گذشته است، حسرت نمیخورند. بنابراین، وقتی ساعتی غفلت چنان حسرتی حتی برای اهل بهشت بدنبال دارد، پرواضح است که آدمی چگونه باید از دقایق و لحظات

خود در این جهان استفاده کند.

دست حسرت‌گزی اریک در مت فوت شود هیجت از عمر تلف کرده پشیمانی نیست
لازم به توضیح است که اهل ایمان حیات دنیوی را بخاطر علائق مادی یا لذات نفسانی
نمی‌طلبند بلکه زندگانی این جهانی را در صورتیکه در جهت خیر و کمال باشد، ارج می‌نهند اما در
صورتیکه وسیلهٔ افزودن بر معاصی و نکبت‌ها باشد، هرگز آنرا آرزو نمیکنند. حضرت سجاد (ع)
در مقام دعا و مناجات عرض میکند:

«پروردگارا! مرا عمری دراز ببخش مادام که عمرم در راه طاعت صرف شود. پس
هرگاه حیاتم چراگاه شیطان گردد آن زمان قبض روحم کن پیش از آنکه خشم تو بر
من پیشی گیرد و غضبت بر من حتم گردد.»
بنابراین، عمری که در خارج از محور حق مصرف گردد نه تنها سعادت‌ی برای صاحبش
بهمراه ندارد، بلکه بزرگترین نکبت‌ها را در حیات جاودانی با خود به‌مراه خواهد داشت.
نکو گفت لقمان که نازیستن به از سالها بر خطا زیستن
هم از بامدادان در کلبه بست به از سود و سرمایه‌دادن زدست

یاد مرگ

در تعالیم اسلامی توصیه‌های فراوانی نسبت به یادآوری مرگ و آخرت شده است، زیرا
غفلت از مرگ و آخرت سبب غوطه‌ور شدن در ظواهر و لذات دنیوی شده و انسان را از سیر
تکامل روحی و معنوی باز می‌دارد. حضرت صادق (ع) فرمود: «هرگاه خواستید به رقت و لطافت
قلبی برسید، مرگ خود را به یاد آرید».

غرق شدن در شهوات و نفسانیات سبب قساوت قلبی و خشونت روحی، و توجه به حقایق
علوی و یاد آخرت سبب لطافت قلب و روح است.

یاد مرگ باتکاء ایمان بخدا و روز حساب رشتهٔ دلبستگی دنیا را پاره نموده و انسان را از
قید مقاصد محقر و بازیچه‌های کودکانه رها می‌سازد و از این جهت نقش تربیتی سازنده‌ای در
زندگی انسان ایفا می‌نماید.

یاد مرگ سبب میشود انسان خود را برای کوچ کردن به سرای باقی آماده گرداند و مرگ را
در چند قدمی خود احساس کند. روزی پیامبر اسلام (ص) به کسیکه معامله‌ای انجام داده و
پرداخت دین خود را از روی سهل‌انگاری به آینده واگذار کرده بود، فرمود: «من که پیامبر خدا
هستم نمیدانم پای خود را که از زمین بر میدارم آیا تا لحظه‌ای که آنرا بر زمین گذارم اجل مهلتم

خواهد داد یا نه. پس کارهای خود را چنان تنظیم نمائید که گوئی لحظه‌ای بعد در این عالم نخواهید بود».

یاد مرگ آرام‌بخش دل‌های مؤمنین و تسلی بخش قلب‌های رنج‌دیده و نجات‌بخش نفس‌های سرکش است. با یاد مرگ قلوب اهل ایمان صفا می‌یابد و به آرامشی آمیخته با سرور معنوی نائل میشود.

حضرت سجاد (ع) از خداوند طلب میکرد که:

وَالصَّبْرِ الْمَوْتِ بَيْنَ آيِدِنَا نَصْباً وَلَا تَجْعَلْ ذِكْرَنَا لَهُ غِيْباً

«بروردگارا! مرگ را همواره در پیش چشم ما قرار ده و یاد آنرا برای ما گناه مگردان».

پرسش و پژوهش

- ۱ - عوامل گوناگونی که سبب ترس از مرگ میشوند چیست؟
- ۲ - میل به جاودانگی چیست و آنرا چگونه اثبات میکنید؟
- ۳ - چرا میل به خلود دلیلی بر وجود جهان ابدی است؟
- ۴ - چرا مرگ را بعنوان واقعیت با عظمت یاد کرده‌ایم؟
- ۵ - نمونه‌هایی از شهادت‌طلبی را که خود دیده‌اید شرح دهید.
- ۶ - چرا شهادت‌طلبی تنها در مکتب دین جنبه منطقی دارد؟
- ۷ - آیا روحیه شهادت‌طلبی حکم میکند که ما در حفظ حیات خود سهل‌انگاری کنیم؟ چرا؟
- ۸ - آیا حیات در نفس خود با ارزش است یا ارزش آن بسته به استفاده‌ایست که از آن بعمل می‌آوریم؟
- ۹ - اثرات تربیتی و سازنده یاد مرگ و آخرت را توضیح دهید.

حیات در عالم برزخ

بر اساس تعالیم آسمانی، هنگام مرگ تمام حقیقت و شخصیت انسان که همانا «روح» اوست، بی‌کم‌وکاست از جانب مأموران الهی دریافت میشود و هیچگونه فنا و نیستی بر شخصیت او راه پیدا نمیکند. آنچه متلاشی میشود بدن انسان است و روح که حقیقت انسان است، چون از سنخ ماده نمیباشد، از بین نمیرود و باقی میماند.^۱

هنگام مرگ انسان چشم به عالمی میگشاید و به درک حقایقی ناآشنا میشود که چه بسا عمری از آن غفلت داشته است. گویی از خواب سنگین چندین ده ساله برخاسته و اینک خود را با واقعیات برتر و با عظمتی روبرو می‌بیند. پیامبر اسلام (ص) فرمود:

النَّاسُ نِيَامٌ فَإِذَا مَاتُوا انْتَبَهُوا. یعنی مردم در خوابند، وقتی می‌میرند بیدار میشوند.

با این ترتیب، مرگ نوعی بیداری است. در این هنگام قدرت خداوندی بیش از هر زمان دیگری بر انسان آشکار میگردد. در دعا میخوانیم: يَا مَنْ فِي الْمَمَاتِ قُدْرَتُهُ أَيُّ خِدَاوَنَدِي كِهْ دَر هِنْگَام مَرگِ قَدْرَتِ تُو (آشکار) است.^۲

گرچه قدرت خداوندی همواره و در تمامی اجزای دستگاه آفرینش آشکار است، اما در یک مورد بعَلت تقویت قدرت درک و بینش انسان، ظهور و آشکاری آن بیشتر است و آن، هنگام مرگ است.

قیامت صُغْرَى

اولین چیزی که بهنگام مرگ بر انسان آشکار میگردد، عبارتست از بطلان دلبستگی‌های مادی و انواع برخورداریهائی که از طریق روابط خویشاوندی و پیوندهای اجتماعی حاصل میشود. همه آنچه در دنیا برای او وجود داشت، همگی به سرایی تبدیل میشود و شخص با جهان دیگری آشنا میشود که تا آنزمان پرده طبیعت مانع از درک و دریافت آن بود. بدین ترتیب، آنچه در دنیاست، در دنیا باقی میماند و انسان از لحظه مرگ حیات دیگری را آغاز می‌نماید و بهمین

۱ - در درسهای بعدی غیرمادی بودن روح را با توجه به دلایل عقلی و آیات قرآنی به اثبات خواهیم رسانید.

۲ - دعای جوشن کبیر

علت است که مرگ «قیامت صغری» نامیده شده است. حضرت علی (ع) فرمود: «هر کس که بمیرد قیامتش برپا میگردد»^۱ در اینجا مراد از قیامت آن واقعه‌ای نیست که همراه با تحولات و دگرگونیهای عظیم در کائنات برپا میشود و تمامی بشریت، در صحنه محشر در حضور رب العالمین برای حساب حاضر میشوند. آن قیامت، در اصطلاح «قیامت کبری» نامیده میشود.

عالم برزخ

بر اساس تعالیم اسلامی، هنگام مرگ روح از عالم طبیعت، خارج و وارد جهانی میگردد که «حد فاصل بین دنیا و آخرت» است و بهمین علت آنرا «عالم برزخ» می‌نامند. برزخ در لغت بمعنای فاصله و حایل میان دو چیز است. عالم برزخ حایل میان زندگی دنیوی و حیات اخروی انسان است. انسان از لحظه مرگ تا قیامت کبری، در این جهسان بسر میبرد و از لذت‌های آن برخوردار و از رنج‌ها و دردهای آن (در صورتیکه اهل شقاوت باشد) متألم میگردد. قرآن کریم به شکلهای گوناگون وجود حیات بعد از مرگ را (قبل از قیامت) تأیید می‌نماید. در بعضی از آیات درباره سخن گفتن صالحان و فاسقان با همدیگر و با فرشتگان و مأموران الهی بلافاصله بعد از مرگ، در بعضی دیگر درباره لذت و سرور عده‌ای سخن بمیان آمده است که همگی بیانگر وجود حیات و شعور و احساس و ادراک و برخوردارگی کامل از یک زندگانی لذت بخش و سعادت‌مند یا حیات مقرون به انواع عذایهای طاقت فرسا می‌باشد.

اینک به آیاتی چند از قرآن کریم در این باره اشاره می‌نمائیم:

حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ رَبِّ ارْجِعُونِ لَعَلِّي أَعْمَلُ صَالِحًا فِيمَا تَرَكْتُ، كَلَّا إِنَّهَا كَلِمَةٌ هُوَ قَائِلُهَا وَمِنْ وَرَائِهِمْ بَرْزَخٌ إِلَىٰ يَوْمِ يُبْعَثُونَ^۲

«آنگاه که مرگ یکی از آنها (مشرکین) فرا میرسد، میگوید پروردگارا مرا بازگردان، باشد که کار شایسته‌ای، در زمینه‌هایی که نکرده‌ام، انجام دهم. هرگز! این صرفاً سخنی است که او می‌گوید در حالیکه پیش روی آنها (از هنگام مرگ) تاروژی که برانگیخته شوند، برزخ و فاصله‌ایست».

از این آیه بخوبی معلوم میگردد که انسان از هنگام مرگ حیات دیگری را آغاز نموده و مرگ سبب از بین رفتن وجود حقیقی او نمی‌گردد. این آیه تنها آیه‌ایست در قرآن که کلمه برزخ برای زندگی بعد از مرگ در آن بکار رفته است و بهمین جهت دانشمندان اسلامی، با توجه بدان عالم بعد از مرگ را، جهان برزخ نامیده‌اند.

۱ - حیات بعد از مرگ - علامه طباطبائی.

۲ - سوره مؤمنون: ۱۰۱

الَّذِينَ تَتَوَفَّيهِمُ الْمَلَائِكَةُ طَيِّبِينَ يَقُولُونَ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ ادْخُلُوا الْجَنَّةَ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ.^۱
 «آنانکه چون فرشتگان، پاکیزه (از هر گونه آلودگی) تحویلشان گیرند بآنها گویند که سلام بر شما! بموجب اعمال خود (که در دنیا بجای آوردید) اکنون در بهشت درآید».

مراد از بهشت در این آیه و آیات مشابه دیگر، چون قبل از برپائی قیامت است، بهشت برزخی است که در آن صالحان و پاکان از انواع نعمت‌های خداوندی برخوردارند.^۲
 در حدود ۱۵ آیه در قرآن کریم دربارهٔ حیات برزخی وجود دارد که هر یک به گونه‌ای وجود یک حیات کامل را بعد از مرگ و قبل از برانگیخته شدن در قیامت، بیان میدارد.^۳ در اخبار و روایات رسیده از پیشوایان اسلام نیز مطالب فراوانی دربارهٔ حیات انسان در عالم برزخ و پاره‌ای خصوصیات آن وجود دارد.

آیا وعده‌های خدا تحقق یافت؟

در جنگ بدر که اولین جهاد مسلحانهٔ مسلمانان با دشمنان اسلام بود، با کشته شدن جمعی از سران قریش، جنگ بنفع مسلمین خاتمه پذیرفت. اجساد بزرگان لشکر کفر را در چاهی در حوالی بدر ریختند. پیامبر اسلام (ص) سر بدرون چاه برد و خطاب به اجساد آنها فرمود: ما آنچه را خداوند بما وعده فرموده بود، به درستی دریافتیم. آیا وعده‌های خداوند در مورد شما نیز تحقق یافت؟ بعضی از یاران پیامبر (ص) گفتند: آیا شما با کشتگان و مردگان سخن می‌گوئید؟ و مگر آنان سخن شما را درمی‌یابند؟ فرمود: آنها اکنون از شما شنواترند!

زندگی در عالم برزخ

آنچه مسلم است اینست که درک خصوصیات عالم برزخ برای کسی که در این جهان مادی زندگی کرده و جز با امور و پدیده‌های این عالم سروکار ندارد، بطور کامل امکان‌پذیر نیست. انسان از واقعیت اموری میتواند بطور کامل آگاه گردد که در قلمرو زندگی او قرار گیرد و چون جهان برزخ جنبه مادی نداشته و از جهات بسیاری با عالم ماده تفاوت‌های اساسی دارد، لذا بعلمت

۱ - نحل: ۳۲.

۲ - «آنان را که در راه خدا کشته میشوند مُرده نیندازید، بلکه آنان زندگانی هستند که در نزد پروردگار خویش روزی میخورند. به آنچه خداوند از فضل و کرم خویش نصیب آنان گردانیده، شادمانند و آرزو میکنند کسانی که هنوز بسا آنان ننیوسته‌اند، بشارت سعادت آنها را بشنوند و بدانند که ترس و اندوهی برای آنها نیست» (آل عمران: ۱۷۰ - ۱۶۹).

۳ - برای اطلاع از آیات دیگری که دلالت بر حیات برزخی می‌نمایند مراجعه کنید به جلد دوم از ترجمه فارسی تفسیر المیزان - ص ۲۱۲ - ۲۰۳.

نداشتن نمونه‌هایی قابل فهم در این دنیا، انسان از درک کامل آن ناتوان است. آنچه ما دربارهٔ خصوصیات جهان برزخ با توجه به دلائل عقلی و تعالیم رسیده از پیشوایان اسلام میدانیم، اینست که عالم برزخ جنبه مادی ندارد و اگرچه از جهاتی چند شبیه این عالم است ولی از جهات دیگر بکلی با آن متفاوت است.

عالم برزخ بعثت غیرمادی بودن، از بسیاری از محدودیت‌های عالم ماده فارغ است و همین امر سبب می‌گردد که از گستردگی و عظمت وصف‌ناپذیری برخوردار باشد. در توصیف وسعت و عظمت عالم برزخ در بعضی از روایات از نظر کمک به فهم مطلب، گفته شده است که تمامی زمین و آسمانها در برابر آن همچون حلقه‌ایست در بیابان! همچنین، عالم برزخ نسبت به عالم ماده تشبیه شده است به عالم خارج نسبت به محیط داخل رحم. زمانیکه جنین در محیط محدود رحم بسر میرد، قادر به درک جهان خارج و وسعت و گستردگی آن نیست. این تشبیه و تشبیهاتی از این قبیل، اگرچه از جهاتی به فهم موضوع کمک میکنند، ولی هرگز نمیتوانند حقیقت امر را در مورد جهان برزخ بیان نمایند. زیرا که مثلاً در مثال عالم رحم و جهان خارج، هر دو در این دنیا و از نوع ماده‌اند. در صورتیکه برزخ از نوع جهانی دیگر است و نظامی غیر از نظام این عالم بر آن حاکم است. جهانی که تا انسان گام در آن نگذارد، قادر به درک کامل آن نمیشود.

لذت و آلمی که در حیات برزخی وجود دارد، نیز از جهاتی قابل مقایسه با لذت و المی که در این جهان تنگ و مادی احساس میکنیم، نیست. لذتهای این جهان بعثت مادی بودن محدود و زودگذرند. در صورتیکه در حیات برزخی بعثت لطافت و واقعیت‌های آن عالم و افزایش قدرت درک و احساس در انسان، تأثیر و تأثر بسی شدیدتر و در نتیجه، لذت و الم حاصله نیز بسیار عمیق‌تر و شدیدتر است.^۱

در این جهان مادی، جسم انسان همچون پرده‌ایست که بر روی روح او کشیده شده و با ایجاد محدودیت‌هایی او را از ادراک و احساس کامل باز میدارد و قهریست که هرچه ادراک و احساس کاملتر باشد، بهمان اندازه لذت و الم حاصله نیز عمیق‌تر و شدیدتر خواهد بود. وقتی پردهٔ طبیعت مادی فرو افتد و روح از تدبیر بدن فارغ گردد، در اینصورت احساس او بسی قوی‌تر و لذت و الم او نیز بسیار عمیق‌تر میگردد. از اینروست که در روایات، از مرگ به بیداری تعبیر شده و آن نشانگر شدت و گستردگی درجهٔ حیات در جهان بعد از مرگ است همچنانکه در عالم بیداری انسان از حیات کاملتری نسبت به عالم خواب برخوردار است. در درسهای آینده در این باره با تفصیل بیشتری سخن خواهیم گفت.

۱ - برای اطلاع بیشتر در مورد عالم برزخ مراجعه کنید به کتاب «معادشناسی» جلد دوم - ص ۲۵۹ - ۱۷۹ از آقای

سید محمد حسین حسینی تهرانی .

بساط اختیار برچیده میشود

یکی از اختلافات اساسی حیات برزخی با زندگی در دنیا اینست که دنیا سرای اختیار و تکلیف و عمل است. در این جهان آدمی فرصت محدود عمر را در اختیار دارد تا در جهت تحصیل کمال و بدست آوردن آمادگی لازم برای یک زندگی سعادت‌مندانه در جهان بعد از مرگ گام بردارد. اما در جهان برزخ، موسم اختیار بسر رسیده و بساط تکلیف برچیده شده و فرصت‌ها همه پایان پذیرفته و هنگام عمل بسر رسیده است.

سرنوشت انسان در عالم برزخ در همین زندگانی دنیوی رقم زده میشود. هر کس با اعمالی که در این جهان انجام میدهد، و با افکار و نیات خود، سرنوشت خویش را در آن جهان تعیین مینماید ولی نباید فراموش کرد که پروندهٔ انسان در هنگام مرگ بکلی مسدود نمیشود و ممکن است تغییراتی در آن رخ دهد.

آثار اعمال انسان

برای توضیح مطلب باید توجه داشت که پاره‌ای از اعمال انسان دارای آثار مثبت یا منفی بسیار محدود بوده و از دایرهٔ زمان و مکان معین تجاوز نمی‌نماید. پاره‌ای دیگر از اعمال انسان، نه تنها در زمان انجام بلکه در آینده نیز تا مدت زمان کم و بیش طولانی آثاری از خود بر جای میگذارد. یعنی دامنهٔ آثار و نتایج مثبت یا منفی این اعمال از دایرهٔ زمان و مکان محدود تجاوز نموده و حتی بعد از زایل شدن عمل، تا مدت زمانی باقی میماند.

بعضی دیگر از اعمال انسان چنان دامنهٔ وسیع دارند که آثار و نتایج آنها تا مدت زمان بسیار طولانی و حتی در مواردی تا پایان دنیا باقی مانده و از بین نمی‌رود.

اعمالی که آثار و نتایج آنها محدود به دوران عمر انسان میباشند، با مرگ او پروندهٔ آنها نیز بسته میشود (آثار ماتّمَدّم) اما اعمالی که آثار مربوطه‌شان حتی بعد از کوچ انسان از این جهان از بین نرفته و منشأ پاره‌ای تحولات یا تأثیرات در جهت حق یا باطل میگردد، پروندهٔ آنها با مرگ انسان مسدود نشده و آثار مثبت یا نتایج منفی آنها در حیات برزخی نصیب او میگردد (آثار ماتّاخّر) و در روز حساب نیز همگی آنها را بی‌کم و کاست دریافت میکنند.

کسیکه در جریان حیات دنیوی خود امور خیری را بنیانگذاری کرده است که سالها بعد از درگذشت او نیز آثار خیر فراوانی از خود بر جای میگذارد، نتایج معنوی ایسن عمل در حیات برزخی نصیب او میگردد و سبب ارتقاء مقام معنوی و برخوردارگی از مواهب خداوندی و حتی غفران و بخشش پاره‌ای از خطاها و آلودگیها و معاصی او میشود.

آنچه باید در اینجا بآن توجه داشت اینست که غالباً افراد ظاهرین اعمالی را مهم می‌شمارند که دارای آثار مفید مادی و ظاهری فراوان باشد در صورتیکه این قبیل اعمال تنها میتوانند در

حیات مادی و زندگی ظاهری انسانها منشأ اثر باشند، حال آنکه از دیدگاه مکتب آسمانی، حیات معنوی و زندگی اخروی انسان بسی مهم‌تر و باارزش‌تر می‌باشد. کسیکه فردی را از خطر مرگ نجات می‌دهد گرچه کار مهم و باارزشی را انجام داده است، ولی تنها برای حفظ و ادامه حیات دنیوی آن فرد کوشیده و در واقع تنها یک نفر را نجات داده است.

اما کسیکه بوسیله ارشاد و هدایت فکری، فردی را بسوی حق و حقیقت رهنمون شده و دل او را به نور حق روشن ساخته است به چنین فردی حیات انسانی و ملکوتی بخشیده و روح و قلب او را زنده کرده است. او را از مرتبه حیات مادی و حیوانی (که همگان آنرا دارند) فراتر برده و به «حیات طیبه» معنوی هدایت نموده است.^۱ آثار این هدایت صرفاً این نیست که تنها یک شخص قدم در آستان سعادت حقیقی نهاده است، بلکه این امکان بوجود آمده است تا آن شخص بقیه عمر خود را نیز در جهت حق و کمال صرف نماید و چه بسا افراد بی‌شمار دیگری از وجود او به برخورداریهایی فراوانی دست یابند. کسیکه قلبش به نور حق روشن میگردد بسان چراغ روشنی است که در هر جا قرار گیرد از نور وجودش دیگران برخوردار میگردند و بسوی حق و کمال هدایت می‌یابند.

بنابراین، کسیکه با تحمل انواع زحمات در جهت هدایت افکار عمومی گام برمیدارد و یا در تمام عمر خود تنها به هدایت و تربیت یک نفر توفیق می‌یابد، در تمامی آثار معنوی اعمال شخص هدایت شده و نیز اعمال کسانی که بدست این شخص با حقیقت آشنا گشته‌اند، سهم و شریک است، بی‌آنکه از اجر معنوی هر یک از آنها چیزی کاسته گردد.

عکس قضیه نیز صادق است. یعنی اگر کسی وسایل انحراف فکری فردی یا افرادی را فراهم آورد، یا در مسیر پیشرفت حق موانعی ایجاد نماید بطوریکه اعمال و اقدامات او سبب تضعیف جبهه حق در جامعه گردد، در تمامی این موارد، اگرچه شخص خود در این جهان نباشد، آثار شوم اعمال و اقدامات خود را دریافت نموده و در عالم برزخ لحظه به لحظه بر عذاب و شقاوت او افزوده میگردد و در روز حساب نیز، در محکمه عدل الهی، باید از بابت تمامی آنها پاسخگو باشد.

۱ - یا ایها الذین آمنوا استجبوا لله وللرسول إذا دعاکم لما یحییکم؛ ای کسانی که ایمان آورده‌اید! پاسخ مثبت دهید به دعوت خدا و رسولش که شما را بسوی آنچه زنده‌تان میکند، فرامی‌خوانند (انفال: ۲۴) بطوریکه ملاحظه میشود در این آیه سخن از زنده شدن مجدد یا تولد دیگر باره انسان است و لذا حیات حیوانی و بیولوژیک از نظر قرآن حیات واقعی و انسانی نیست. حیات حقیقی انسانی تنها در سایه پیروی از حق و اطاعت از تعالیم آسمانی با در عرصه وجود میگذارد و افق‌های تازه‌ای را در برابر دیدگان انسان می‌گشاید.

۲ - آیا کسی که (به جهل و گمراهی) مرده بود و زنده‌اش کردیم و برایش نور (علم و هدایت) قرار دادیم که بدان در میان مردم راه برود، مثل کسی است که در تاریکی‌های (جهل و گمراهی) فرو شده و از آن بدر نتواند شد؟ (انعام: ۱۲۴)

نمونه‌ای از آثار اجتماعی اعمال

یکی از این قبیل موارد که دامنگیر بسیاری افراد بوده و دانسته یا ندانسته مسئولیت‌های سنگینی را در این زمینه بر عهده میگیرند عبارتست از شرکت در پخش انواع شایعات و تهمت‌های ناروا در مورد اشخاص و شخصیت‌ها^۱.

آنچه در اینجا میخواهیم به آن اشاره نمائیم اینست که هرگاه کسی بدون علم و اطلاع کافی در پخش شایعه‌ای یا نشر تهمت ناروایی در حق یکی از شخصیت‌های علمی، اجتماعی و سیاسی اسلامی شرکت نماید و حرف و عمل این شخص سبب تضعیف موقعیت او گردد، و در نتیجه او در نشر حقایق یا خدمت به اسلام و جامعه اسلامی با موانعی روبرو گردد، در این صورت، شخص مذکور از بابت سنگی که بر سر راه حقیقت انداخته است (و چه بسا آثار آن تا پایان دنیا باقی خواهد ماند) در پیشگاه خداوندی مسئول و در حیات برزخی نیز مدام بر نکبت و بدبختی‌اش افزوده خواهد گردید. از اینرو باید اهل ایمان در مراقبت از زبان و گفتار خود حداکثر دقت را بعمل آورند و از مسئولیت سنگین بدگویی درباره افراد و شخصیت‌ها دوری گزینند و بدانند که روزی فرا خواهد رسید که باید از بابت کوچکترین گفتار خود، در پیشگاه خداوندی پاسخ دهند.

بدعت‌ها

همچنین است بدعت‌ها و روش‌های غلطی که شخص در دوران حیات خود آنها را بنیانگذاری نموده و یا در ایجاد و تقویت آنها در جامعه کمک مینماید که در تمام این موارد، هر نتیجه سوئی که این بدعت‌ها در زندگی فردی یا اجتماعی افراد برجای میگذارند، آن شخص در تمامی آنها سهیم و شریک است از قبیل مُدسازی‌ها و مُدپرستی‌ها، آداب و رسوم غلط در امر ازدواج، نشر خرافات، گسترش بی‌عفتی و بی‌بندوباری، توسعه اعتیاد به مواد مضرّ و مخدرّ و..... که همگی تا مدت زمان بسیار طولانی آثار و نتایج شومی در زندگی مادی و معنوی انسانها برجای گذاشته و سرچشمه بدبختی‌های فراوانی در جامعه میگردند.

۱ - لازم به یادآوری است که دشمنان اسلام وقتی خود را در یک مبارزه منطقی و رویاروی با اسلام و حقایق آن شکست خورده یافتند، به فکر استفاده از حربه «ترور شخصیت» افتادند تا از این طریق شخصیت‌های اصیل و خدمتگزار اسلامی را که در جامعه نقش سازنده‌ای ایفا می‌نمایند، لک‌مدار نموده و از میدان مبارزه بیرون برانند. از اینرو شروع به جعل و پخش شایعات و دروغ‌ها و تهمت‌ها نموده و کسانیرا که بیش از دیگران در جامعه اسلامی مؤثر بودند، بیشتر مورد حمله قرار دادند و با ایجاد جو کاذب، بفریب افکار عمومی برداختند تا آنجا که حتی بسیاری افراد ندانسته در اجرای این تسوطه با دشمنان همکاری نموده و مسئولیت‌های سنگینی را در پیشگاه خداوندی بر عهده گرفتند که توجه به ماجراهای بعد از انقلاب، ما را از توضیح بیشتر در این زمینه بی‌نیاز میگرداند.

خداوند در قرآن کریم توجه انسان را به این نکته اساسی جلب نموده و می‌فرماید: وَنَكْتُبُ مَا قَدَّمُوا وَآثَارَهُمْ^۱ یعنی ما تمامی اعمالی را که شخص انجام داده و پیش فرستاده است، با تمامی آثار آینده آن، همه را ثبت می‌کنیم. و در جای دیگر ضمن بیان حقایقی درباره روز حساب، می‌فرماید: يُسَبِّحُ الْأِنْسَانُ يَوْمَئِذٍ بِمَا قَدَّمَ وَأَخَّرَ^۲: آنروز آدمی به آنچه که پیش فرستاده و آنچه از پی او آمده، خبر داده میشود.

حضرت امام محمد باقر (ع) درباره عبارت «قَدَّمَ» و «أَخَّرَ» که در آیه فوق آمده است، فرمود: «آنچه از خیر و شر که از پیش فرستد و یا بدنبال هر سنت و روشی که ابداع میکند، اگر شرّ و ناپسند باشد، برگردن اوست و اگر خیر باشد، اجر و پاداشی نظیر اجر پیروان به او داده میشود، بدون آنکه از اجر خود آنها کاسته شود.»^۳

خداوند در جای دیگر درباره دعوت کنندگان به گمراهی می‌فرماید:

«بار گناهان خود را تماماً بردارند و از بارهای آن کسانی که از روی بی‌دانشی آنها را گمراه میکنند نیز بردوش کشند؛ بدانید که بد باریست آن باری که میکشند.»^۴

از آنچه گفته شد میتوان نتیجه گرفت که آثار مثبت یا نتایج منفی اعمال انسان، ولو در زمانهای بسیار دور، در پرونده او ثبت و منشأ سعادت یا سبب بدبختی انسان در جهان بعد از مرگ میگردد. عبارت دیگر، همه تغییراتی که در عالم برزخ در پرونده شخص داده میشود، در واقع میوه‌های درختی است که در زمان حیاتش کاشته و تدریجاً بار آنرا دریافت میدارد.

همینطور است اعمال خیری که بازماندگان در گذشتگان به نیت اینکه اجر و پاداش این اعمال به آنان برسد، انجام میدهند که همگی در سرنوشت آنها در عالم برزخ منشأ اثر است. طلب مغفرت، دعای خیر، اعمال صالحه و.... که در حق اموات صورت می‌گیرد، همه در بخشش گناهان و بالا رفتن مقام معنوی آنها اثر دارد. اگرچه نفرین و طلب عذاب نیز (در صورتیکه بحق بوده باشد) در افزایش شقاوت و عذاب آنها منشأ اثر است. کسیکه وسایل بدبختی یا ناراحتی شخص یا اشخاصی را فراهم آورده و حقوق آنها را ضایع کرده است، نفرین آنها همچون تیرهای زهر آگینی است که او را در عالم برزخ رنج میدهد و بر عذابش می‌افزاید. از اینروست که در تعالیم اسلامی توصیه شده است که مسلمانان اولاً از تضییع حقوق مادی و معنوی دیگران بشدت

۱ - س: ۱۲

۲ - قیامت: ۱۳

۳ - حیات بعد از مرگ - علامه طباطبائی - به نقل از تفسیر علی بن ابراهیم قمی

۴ - نحل: ۲۵

پرهیزند. ثانیاً نسبت به همدیگر گذشت پیشه کنند و بعد از مرگ افراد، از بدگویی درباره آنها پرهیز نمایند. پیامبر اسلام (ص) فرمود: **أَذْكُرُوا مَوْتَهُمْ بِالْخَيْرِ** از درگذشتگان خود به خیر و نیکی یاد کنید (از ذکر بدیهای آنها پرهیز نمائید).

پرسش و رسیدگی در عالم برزخ

تردیدی نیست که انسان از بابت کلیه اعمال و معتقدات خویش در جهان بعد از مرگ باید پاسخگو باشد ولی آنچه از تعالیم رسیده از پیشوایان اسلام برمیآید اینست که در عالم برزخ، تنها از مسائل اساسی که انسان باید بآنها ایمان داشته باشد، پرسش و رسیدگی میشود، ولی رسیدگی کامل به سایر امور، از کوچکترین آنها گرفته تا بزرگترینشان، موکول به قیامت و روز حساب است.

پرسش و پژوهش

- ۱- عالم برزخ چگونه عالمی است و چه اختلافاتی با دنیا دارد؟
- ۲- چگونه از روی آیات قرآنی میتوان بی به وجود حیات برزخی برد؟
- ۳- آثار ماتَّقُم و آثار ما تأخر اعمال انسان را با ذکر نمونه‌هایی توضیح دهید.
- ۴- ترور شخصیت چیست و نقش آن در زندگی اجتماعی انسان چگونه است؟ بنظر شما چه روشی برای جلوگیری از آن در جامعه مؤثر است؟
- ۵- از بحث «آثار اعمال» در این درس چه نتایج عملی برای زندگی خود گرفتید؟
- ۶- از این تعبیر پیامبر که مرگ را بیداری می‌خوانند چه نکته‌ای دریافت میکنید؟

در پیشگاه عقل

قبل از آنکه به ذکر دلایل مربوط به اثبات معاد پردازیم، لازم است نخست به دو نکته در این زمینه اشاره نمایم. نکته اول اینکه کسانی که به انکار معاد پرداخته‌اند، بر این ادعای خود هیچ دلیلی ارائه نکرده‌اند. تنها دلیلی که بعضی از منکرین معاد ذکر کرده‌اند این است که چون جهان هستی در نظر آنها در جهان ماده خلاصه میشود، لذا بعد از مرگ انسان و متلاشی شدن کالبد مادی او، حیات او خاتمه پذیرفته و جهانی غیر از این جهان مادی وجود ندارد تا انسان در آنجا به حیات خود ادامه دهد یا حیات نوینی را آغاز نماید.

در کتاب بینش اسلامی سال اول ضمن بحث درباره انکار خدا با ذکر دلایل مربوطه و آوردن مثالهایی چند (از قبیل تور ماهیگیری و آهن ربا) به این نکته مهم اشاره کردیم که منکرین جهان غیر مادی هیچ دلیلی بر انکار خود در دست ندارند و نمی‌توانند داشته باشند و اصولاً راه به سوی انکار ماورای طبیعت بکلی مسدود است. کسانی که خدا و جهان غیر مادی و حیات بعد از مرگ را بخاطر اینکه نمی‌توانند آنها را با حواس خود دریافت نمایند، انکار میکنند، بر اساس آنچه در سال گذشته گفته‌ایم، خشت بر آب میزنند و سخنی خارج از عقل و دلیل میگویند زیرا که حس نکردن هرگز دلیل بر نبودن چیزی نمی‌تواند باشد.

بنابراین تردیدی نیست که انکار حیات بعد از مرگ مبتنی بر هیچگونه دلیل نیست. نکته دوم آنکه اگر حتی مدعیان معاد نیز (بنا بر فرض) هیچگونه دلیل عقلی بر این ادعای خود نداشته باشند در این صورت تکلیف یک انسان عاقل با وجود آنهمه خبرهایی که از جانب انبیاء در این باره رسیده است، چیست و عقل در مورد آن چه حکمی دارد؟

البته اگر کسی با توجه به دلایل فراوان موجود، انبیاء را به عنوان سفیران الهی بپذیرد و اصالت تعالیم آنها را تأیید نماید، در این صورت تکلیف شخص روشن و وظیفه او مشخص است. اما در اینجا می‌خواهیم این مطلب را مورد مطالعه قرار دهیم که اگر کسی حتی پیروی از انبیاء را نیز نپذیرفته باشد، تکلیف او در پیشگاه عقل چیست.

خطر احتمالی

نگاهی کوتاه به زندگی روزمره انسانها این اصل را به ثبوت میرساند که انسان در مواقعی

که پای خطر و ضرری در میان بوده و احتمال خسارتی در بین باشد، با استفاده از تمام امکانات خویش از آن خطر احتمالی فرار کرده و همه نوع پیش‌بینی را برای دفع «ضرر مُحْتَمَل» به عمل می‌آورد تا آنجا که در چنین مواردی که احتمال لطمه و خسارتی می‌رسد، حتی گفته‌اند کودکان و دیوانگان و دروغگویان را نیز از ترس گرفتاری در چنگ خسارت احتمالی، نادیده نمی‌گیرند.

گر ترا طفلی بگوید کسی فلان
بی‌تحاشی^۱ جامه را بیرون کنی
عقربی در جامه‌ات دیدم بدان
پیروی بر قول هر مجنون کنی

به عنوان مثال، اگر دیوانه‌ای یا طفلی یا فرد بسیار دروغگوئی (که در شرایط عادی گفته‌اند آنها برای ما اعتباری ندارد) خیر از وجود خطری بر سر راه ما دهد، هرگز چنان اعلام خطری را نادیده نگرفته و تنها بخاطر اینکه گوینده دیوانه یا ابله یا دروغگو است، از چنان خبری بی‌اعتنا نمی‌گذریم بلکه همه‌گونه احتیاط را بجای آورده و از هیچ‌گونه پیش‌بینی پرهیز نمی‌نمائیم. این چنین روشی در زندگی عملی انسانها بیانگر یک دستورالعمل عقلی است که هر کس بطور خودآگاه و ناخودآگاه در زندگی روزمره خود آنرا مورد استفاده قرار میدهد و آن عبارتست از: «دفع ضرر احتمالی عقلاً واجب است» یعنی از نظر عقل سلیم انسانی، فرار از ضرر و خسارت، ولو جنبه احتمالی داشته باشد، لازم و ضروری است و نمی‌توان تنها به دلیل احتمالی بودنش، آن را نادیده گرفت. موارد فراوانی در زندگی روزمره خود و دیگران که نشانگر پیروی کامل از این دستورالعمل کلی و همگانی است، میتوان پیدا کرد.^۲

آن یکی گوید در این ره هفت روز
آن دگر گوید دروغست این بدان
آب نبود هست ریگ پای سوز
که بهر شب چشمه‌ای بینی روان
تا رهی از ترس و باشی در صواب
ور نباشد وای بر مرد ستیز
حزم بود در راه آب، این را بریز
ای خلیفه زادگان دادی کنسید^۳
حزم بهر روز می‌عادی کنسید^۳

خبر بزرگ

بنابراین، وقتی انسان برای فرار از خطرهای ناچیز و احتمالی همه نوع پیش‌بینی‌ها را بجای آورده و مراقبت‌های لازم را به عمل می‌آورد، چرا وقتی پای «سرنوشت بعد از مرگ» بمیان

۱ - تحاشی: دوری کردن - پرهیز نمودن.

۲ - مراجعه کنید به کتاب «جهاد اکبر» - امام خمینی - مرحله علم و ایمان

۳ - مثنوی مولوی - دفتر سوم

می آید، عده‌ای آن روش همیشگی و آن شیوهٔ متداول را بدست فراموشی سپرده و نادیده‌اش می‌انگارند؟! در صورتیکه هزاران عاقل و صالح و صادق خبر از چنان واقعیت با عظمت و «خبر بزرگ» و «روز عظیم» و «واقعهٔ تکان دهنده» داده و از سنگینی مسئولیت حیات، هشدارها داده‌اند!

چرا انسانِ غافل در مقابل فریادهای دلسوزانهٔ دهها هزار پیامبری که به گواهی دوست و دشمن، صالح‌ترین و برجسته‌ترین و راستگوترین افراد زمان خود بودند و ندای «أَيُّخَسْبُ الْإِنْسَانُ أَنْ يُتْرَكَ سُدًى»^۱ را در اعماق زمان طنین انداز کرده‌اند، این چنین خود را به سنگینی گوش میزند و همچنان، در لاک تخیلات و جهالت‌های خویش در خواب سنگین باقی می‌ماند؟ مگر نه این است که اگر حیات بعد از مرگ حقیقت داشته باشد (که حتماً حقیقت دارد) در این صورت، هرگونه سعادت و کمالی بدون در نظر گرفتن آن سرایی بیش نیست؟ پس چرا انسان بدست جهل خویش چنین ظلمی را بر خود روا میدارد و صفت «جهول» و «ظلوم» را بر خود می‌سندد؟ چرا وقتی پای خطر ناچیزی بمانند از دست دادن مقداری از دارایی، افتادن در چاه، حمله یک حیوان و امثال آن در میان است، دروغگویان را بجای راستگویان، و دیوانگان را بجای عاقلان و خردسالان را بجای بزرگسالان می‌پذیریم و با استفاده از تمام امکانات خود بفرار از خطر احتمالی می‌افتیم ولی وقتی مسئله معاد و زندگی جاوید مطرح میشود، این چنین در خواب غفلت فرو می‌رویم؟ آیا این امر نشان دهندهٔ این مطلب نیست که انسان گرفتار در ظواهر و مادیات از عظمت و اهمیت حیات ابدی بکلی در غفلت است؟ تا آنجا که حتی پیش‌پا افتاده‌ترین اصول عقلانی را نیز در این باره بدست فراموشی می‌سپارد؟

پیشوایان بزرگ اسلام در ضمن مناظرات خود با منکرین خدا و معاد بصورت‌های گوناگون به این حقیقت اشاره نموده و از این طریق به بیدار ساختن فطرت‌های بخواب رفته پرداخته‌اند. از آنجمله حضرت علی (ع) خطاب به یکی از منکرین می‌فرماید: آیا اگر اعتقاد ما دربارهٔ معاد (بنا بر فرض) دروغ از آب درآید، در این صورت ما چیزی از دست میدهیم؟ قهریست که نه. اما اگر گفتهٔ ما درست و ادعای شما دروغ باشد، آیا در این صورت شما را مفری و پناهگاهی هست؟ یعنی کسیکه در این جهان زندگی خود را بدون توجه به حیات ابدی و حقایق آن تنظیم نموده است، قهراً توشه‌ای برای زندگی در عالم ابدی با خود به‌مراه نداشته و جز حسرت و خسران و محرومیت چیزی نصیبش نخواهد گردید.

۱ - خداوند در قرآن از قیامت به عنوان یوم عظیم (روز بزرگ) و از خبر وقوع آن به عنوان نباه عظیم (خبر بزرگ) یاد میکند.

۲ - آیا آدمی بندگان که بحال خود رها شود؟ سوره قیامت - آیه ۳۶

مناظره امام صادق (ع)

حضرت امام صادق (ع) در ضمن مناظره ای طولانی با یک طبیب هندی که انکار خدا و معاد مینموده است، بعد از اینکه وی را متوجه بی دلیل بودن ادعای خود میگردانند، از او میپرسند:

— آیا چاره ای جز این هست که یکی از ما دونفر راستگو و دیگری دروغگو باشد؟

— نه.

— اگر ادعای تو راست باشد، آیا برای من ترس عقابی هست؟

— نه.

— اگر گفتار من راست باشد (و حق با من باشد) آیا من از عذاب نجات نیافته ام؟ و تو در

هلاکت نیفتاده ای؟

— چرا.

— پس کدام یک از ما براه احتیاط و نجات نزدیکتریم؟

— تو.

سپس آن حضرت در ادامه گفتگو دلایلی در اثبات سخنان خود ارائه میدهند و طبیب هندی

ایمان آورده و از بابت نعمت هدایتی که خداوند نصیبت فرمود، سپاسگزاری مینماید.^۱

البته نباید فراموش کرد که منظور از طرح مسئله فوق تنها اشاره به این نکته است که معلوم

شود منکرین معاد، در این انکار خود حتی پیش با افتاده ترین دستورالعمل های عقلی را نیز که در

زندگی روزمره، خود را ناگزیر از پیروی از آنها می یابند، زیر پانهاده و پشت پا بر هر منطقی میزنند

و گرنه در اثبات معاد دلایل کافی وجود دارد که در مباحث آینده به پاره ای از آنها اشاره خواهیم

نمود. از طرف دیگر، توجه به همین احتمال و بررسی آثار و نتایج آن در سرنوشت انسان می تواند

پرده غفلت را از پیش دیدگان عقل انسان کنار زده و با ایجاد نوعی خشیت و اضطراب سازنده، او

را وادار به یک تحقیق و بررسی جدی و واقع بینانه نماید و از چنگال سهل انگاری و بسی اعتنا

گذشتن از کنار حقیقت به این بزرگی رها سازد.

پرده غفلت

حال که معلوم گردید انکار معاد مبتنی بر هیچ گونه دلیل عقلی یا علمی نیست، این سؤال

پیش می آید که چرا عده ای تن به انکار آن میدهند؟

۱ — این حدیث معروف به «حدیث هلیله» است زیرا طبیب هندی در ضمن بحث، هلیله (که گیاه طی است) در دست

خود داشت و آن حضرت با استفاده از همان هلیله اثبات وجود خالق فرمود. شرح کامل این مناظره در کتاب بحار الانوار —

جلد دوم آمده و ترجمه قسمتی از آنرا میتوان در کتاب «اصول و مبانی خداشناسی استدلالی» — ص ۵۱-۴۶ — مطابقت

فرمائید.

در پاسخ باید توجه داشت که این انکار ممکن است از علل و عوامل چندی سرچشمه بگیرد که مهم‌ترین آن، سرگرم شدن به لذات حیوانی و غرق شدن در عالم شهوات و نفسانیات و انواع عقده‌های روانی حاصله از آنهاست. بدین معنی که وقتی انسان پا از حریم حق فراتر نهاده و تسلیم نفسانیات و شهوات خویش گردید و بدین ترتیب، قلب و روح خود را به انواع معاصی و گناهان آلوده ساخت، در این صورت چنان دل ناپاکی شایستگی و ظرفیت درک حقایق معنوی را از دست داده و به تاریکخانه‌ای تبدیل میشود که جز امیال حیوانی در آن جا نمی‌گیرد. تردیدی نیست که اعتقاد به خدا و معاد با غوطه‌ور شدن در عالم نفسانیات و خوشگذرانی‌ها سازگاری ندارد و نمی‌توان هم به معاد معتقد بود و هم آزادانه دل به هوس‌های سیری ناپذیر خود سپرد. از اینرو آنانکه بتدریج پاکی قلب و روح خود را از دست میدهند به صدها بهانه متوسل میشوند تا به انکار حقایق الهی پردازند و بدینوسیله آزادی عمل بیشتری در پی بندوباری‌های خود بدست آورند.

همین پی‌بندوباری و دنیازدگی است که پرده ضخیم غفلت را بر پیش دیدگان عقل انسان میافکند و او را از توجه به بزرگترین واقعیات حیات خویش باز میدارد.

این هوی پرحرص و حالی بسین بود عقل را اندیشه یوم الدین بود خداوند در یکی از سوره‌های قرآن انکار معاد را به ستمکاران و آنان که از حریم حق تجاوز مینمایند و به حقایق ستم‌روا می‌دارند، و به بدکاران فاسدی که دل درگرو معاصی و آلودگی‌های نفسانی دارند، نسبت میدهد و از سرنوشت شومی برای آنها خبر میدهد:

«وَيْلٌ لِّیَوْمَئِذٍ لِّلْمُكَذِّبِینَ الَّذِینَ یُكْذِبُونَ بَیْوَمَ الدِّینِ وَ مَا یُكْذِبُ بِهِ إِلَّا كُلُّ مُعْتَدٍ أَثِیمٍ»^۱
 «وای بحال منکران! آنانکه روز جزا را تکذیب میکنند. آنروز را تکذیب نمی‌کند مگر ستمکاران و بدکاران»^۲.

انبیاء خواسته‌اند قبل از اینکه کار از کار بگذرد و انسان خود را دست خالی در حضور پروردگار خویش ببیند، پرده غفلت را از پیش دیدگان او کنار زنند و او را با بزرگترین واقعیت حیات خویش آشنا گردانند که در غیر این صورت، بدون تردید روزی فرا خواهد رسید که انسان بین خود و حقیقت فرسنگ‌ها فاصله دیده و آتش بر خرمن جانش خواهد افتاد و فریاد برخواهد

۱ - لمطففین: ۱۲-۱۰

۲ - خداوند در جای دیگری از قرآن نیز باین نکته اشاره فرموده و انکار معاد را برای فرار از قید و بندهای تقوایی و ایمانی و انسانی و رسیدن به خودکامگی معرفی مینماید. در سوره قیامت آیات ۵ و ۶ میفرماید: «بَلْ یُرِیدُ الْإِنْسَانُ لَیْفُجِّرَ آمَانَهُ یَسْئَلُ أَیَّانَ یَوْمَ الْقِیَامَةِ: بَلْکَ انْشَانَ مِیْخَاوَدُ أُنْجَه (از عمرش) در پیش است همه را به هوای نفس گذارند و راهی بسوی خودکامگی باز کند. از اینرو (به انگیزه تکذیب و استهزا) سؤال میکند که قیامت کی خواهد بود؟ (مراجعه کنید به ترجمه تفسیر - المیزان - جلد ۳۹ - ص ۳۹۳)

آورد که: وای بر من! ای کاش مرگ فرا رسد و مرا از این وضع نجات دهد! ای کاش من مشتی خاک بودم! یالیتنی کُنتُ تُراباً.^۱

انبیاء انسانها را به تفکر در مبدأ و معاد خویش دعوت کرده و آنها را از غلطین در عالم شهوات حیوانی باز داشته‌اند تا مگر در این زندگانی چند روزه از خواب سنگین غفلت بیدار شوند و در این سفر معنوی بسوی ابدیت توشه بگیرند و به سعادت مطلق ابدی نائل آیند.

«اَقْتَرَبَ لِلنَّاسِ حِسَابُهُمْ وَهُمْ فِي غَفْلَةٍ مُّعْرِضُونَ»^۲

«نزدیک شد حساب مردمان و آنان در حالی که از آن غفلت میورزند، روی برمیگردانند».

معاد در پرتو وحی

اعتقاد ما به معاد در درجهٔ اوّل از اعتقاد ما به انبیاء و یقین بر صدق دعوی آنان سرچشمه میگیرد. بدین معنی که وقتی بر اساس دلایل کافی یقین بر اصالت تعالیم انبیاء و آسمانی بودن کتاب آنها حاصل گردید، از آن پس گفتار آنها در زمینه‌های دیگر نیز برای ما حجیت داشته و تکیه‌گاه مطمئنی است برای نظام فکری و عقیدتی ما. لذا وقتی از طریق مطالعه در آیات قرآنی و تأمل در جهات مختلف اعجاز آن (که در بخش نبوت مشروحاً دربارهٔ آن بحث کرده‌ایم)، برتری آن بر کلام بشری روشن شده و مسلم گردید که بطور قطع منشأ آسمانی دارد نه منشأ فکر بشری، در این صورت میتوان دریافت که تمام تعالیم موجود در آن عین حق و حقیقت است. و لذا پس از ایجاد یقین نسبت به آسمانی بودن قرآن (بر اساس دلایل عقلی) اثبات منطقی حیات بعد از مرگ و حقایق از این قبیل امری واضح و بدیهی خواهد بود مگر اینکه شخص توانایی ارزیابی و شناخت حقایق این کلام آسمانی را نداشته یا از روی تعصب و عناد و انواع عقده‌های روانی از قبول این حقیقت آشکار سر باز زند.

به عبارت دیگر، وقتی مطالعه در شخصیت پیامبر و کتابی که ارائه می‌دهد، ما را به فوق بشری بودن کلام او آگاهی داده و بر دل‌های عاری از غرض و مرض تردیدی باقی نمی‌ماند که او اتصال به علم نامتناهی الهی دارد، همین آگاهی و اعتقاد خود بزرگترین دلیل عقلی و منطقی بر اعتقاد به معاد است.

بنابراین، بعد از حصول ایمان و اعتقاد به حقایق پیامبر، شرط نجات و برخوردارگی کامل از موهبت وجود وی، پیروی کامل از تعالیم او بوده و هرگز نمی‌توان به بهانهٔ اینکه در یک یا چند

۱ - نیاه: ۴۰

۲ - انبیاء: ۱

مورد دلیل عقلی کافی برای اثبات مطلب در دست نیست، از پذیرفتن آن سر باز زد زیرا که مطمئناً دسترسی نداشتن به دلیل عقلی در آن زمینه، ناشی از محدودیت میدان دید عقلی یا ضعف و نارسایی معلومات ما است و اصولاً اگر آدمی میتواند تمامی مسائل را به معیار عقل و دانش محدود خود دریابد، در این صورت نیازی به بعثت انبیاء نبود. در صورتیکه دلایل و شواهد فراوان موجود که در درس‌های گذشته به قسمتی از آنها اشاره نموده‌ایم، بخوبی ثابت میگرداند که عقل و دانش انسان بعثت بعضی نارسائیه‌ها از درک و دریافت پاره‌ای مسائل مورد نیاز بشری بکلی عاجز و ناتوان است.

آیا اعتقاد ما به معاد کورکورانه است؟

شاید در اینجا این اشکال بنظر رسد که اعتقاد ما به معاد یک اعتقاد کورکورانه است و دلیلی در اثبات ادعای خود نداریم ولی باید توجه داشت که اولاً بطوریکه در مباحث بعدی مطالعه خواهیم نمود عقل نیز اصل معاد را تأیید و ضرورت آنرا تأکید مینماید. ثانیاً حتی اگر هیچ دلیل عقلی یا علمی نیز برای اثبات اصل معاد وجود نداشت، باز گفته‌قرآن و پیامبر اسلام به تنهایی برای پذیرفتن آن کافی بود، و هرگز این مطلب به معنای کورکورانه بودن اصل معاد برای پیروان دین آسمانی بشمار نمی‌رفت. زیرا هنگامی می‌توانیم آنرا کورکورانه بدانیم که اعتقاد ما به نبوت پیامبر اسلام نیز مبتنی بر هیچ دلیل و منطقی نباشد در صورتیکه دلایل گوناگون عقلی و علمی رسالت آسمانی او را تأیید و بر هیچ فرد حقیقت‌جویی کوچکترین تردیدی در صحت دعوی او باقی نمی‌گذارد. و لذا پذیرفتن پیامبر اسلام به مقام نبوت، با آن همه دلایل روشن و قاطع، نه تنها کورکورانه نیست بلکه دقیقاً بر اساس عقل و دانش است. و اگر گفته‌های او در زمینه‌های دیگر نیز برای ما حجّت است، بخاطر همین اعتقاد تردیدناپذیر ما به نبوت اوست.

بنابراین، اساس حرکت در عالم دین بر مبنای عقل و بصیرت است و حتی اگر کسی اصول اساسی معتقدات خود را متکی بر تقلید نماید، از او پذیرفته نیست. اما بعد از یافتن جهت اصلی حرکت و ایجاد بصیرت نسبت به حقانیت دین آسمانی، از آن پس در مواردیکه عقل محدود بشری (رسول باطنی) کاری از پیش نمی‌برد، رسول ظاهر (پیامبر) به مدد او شتافته و با تکیه بر وحی، پرده از حقایق جهان هستی برمی‌دارد و به انگشت علم الهی، گره از مشکلات فکری و عملی انسان میگشاید و او را به سوی حقیقت رهنمون میشود تا در دوران محدود عمر بعثت بی‌خبری از حقایق باارزش هستی، در عالم غفلت و گمراهی بسر نبرده و از کوچکترین فرصت برای رسیدن به هدف آفرینش که همانا سعادت حقیقی در جهان ابدی است، سود جوید و وقت و نیروی محدود او در پیچ و خم بحث و گفتگوهای زائد و بی‌ثمر تلف نشود. بلکه بعد از آشنایی با آغاز و انجام حیات خویش و یافتن مسیر اصلی حرکت، هرچه زودتر و سریع‌تر بطرف مقصد نهایی گام بردارد

که بر عمر کوتاه او هیچگونه اعتمادی نیست.

خسران ابدی

اما چه بسیارند انسانهای ناسپاسی که وقتی حقایق الهی بر ایگان در اختیار آنها قرار میگیرد تا در جهت رسیدن به سعادت خود از آنها سود جویند، عملاً قدر آنرا نمی‌شناسند و یا حتی در برابر آن به مقاومت پرداخته و خوشتن را از آن محروم میگردانند و عملاً بر خسران ابدی خود رضا میدهند.

خداوند در موارد متعدد در قرآن، انکار روز جزا را خسران و زیانکاری معرفی مینماید. خسران یعنی از سرمایه خوردن و سرمایه را از کف دادن. یعنی نه تنها انسان سودی بدست نمی‌آورد، بلکه حتی سرمایه را نیز از دست میدهد و برخاک سیاه مذلت می‌تشیند.

انکار و روگردانی از حیات اخروی از نظر قرآن به معنای از دست دادن سرمایه عمر و در این سودای بزرگ ضرر کردن و سرمایه را باختن است زیرا که در برابر از دست دادن متاع عمر، هیچ نمی‌ستانند و انبان از سرمایه تهی میگردانند:

«البته شما را در روز قیامت که هیچگونه شکی در آن نیست، یکجا جمع میکنند. پس آنانکه ایمان نیاورند آن کسانی هستند که (سرمایه) نفس خویش را از دست دادند»^۱

اینان چون در روز حساب با دستی خالی و پستی خمیده از بار گناه در پیشگاه خدا حاضر میشوند، سخت شرمگین و خوار و سرافکنده اند زیرا در برابر عمری که از دست داده اند چیزی نیاندوخته اند که امروز بکار آید.

خجل آنکس که رفت و کار نساخت کوس رحلت زدند و بار نساخت

استدلال‌های قرآن

بطوریکه گفته شد، اعتقاد ما به معاد در درجه اول مبتنی بر اعتقاد ما به قرآن است ولی این مطلب بدان معنی نیست که عقل را هیچ راهی بسوی اثبات معاد نیست. بلکه برعکس، عقل نه تنها اصل معاد را تأیید میکند بلکه بر ضرورت آن تأکید مینماید اگرچه از بیان جزئیات مربوط به حیات بعد از مرگ ناتوان است.

قرآن برای اینکه موضوع معاد و زندگانی بعد از مرگ را به ذهن‌ها نزدیک‌تر گرداند و در این زمینه بطور مستقیم نیز بصیرتی در پیروان خود ایجاد نماید، بذکر پاره‌ای دلایل و استدلال‌ات میردازد. در درس آینده ما بذکر بعضی از این استدلال‌ات خواهیم پرداخت.

۱ - لَيَجْمَعَنَّكُمْ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ لِزَيْنٍ فِيهِ الَّذِينَ هَرَبُوا أَنفُسَهُمْ فَهُمْ لَأُؤْمِنُونَ .

پرسش و پژوهش

- ۱- چرا هیچ دلیلی در انکار معاد وجود ندارد؟ با ذکر دلیل توضیح دهید.
- ۲- گریز از خطر احتمالی چرا دستور عقل سلیم است؟
- ۳- در این درس از طرح موضوع خطر احتمالی درباره معاد چه نتیجه‌ای گرفته شده است؟
- ۴- قرآن انگیزه‌های روگردانی از معاد را چه عواملی میداند؟
- ۵- چگونه میتوان برده غفلت را کنار زد؟
- ۶- بعد از پذیرفتن اصل نبوت، چرا اعتقاد به معاد بدهی بوده و کورکورانه نیست؟
- ۷- چرا انکار معاد را قرآن خسران ابدی می‌شمارد؟

استدلالات قرآن

بطوریکه در درس قبل گفته شد قرآن برای اینکه موضوع معاد و خلقت مجدد انسان را بذهن‌ها نزدیک ساخته و آنرا از صورت امری بعید خارج گرداند، به ذکر پاره‌ای استدلالات می‌پردازد.

استدلالاتی را که قرآن در این زمینه بکار برده است میتوان به پنج دسته تقسیم کرد. سه دسته از این استدلالات، امکان معاد را به ثبوت رسانیده و آنرا از صورت امری بعید و استثنائی یا غیر ممکن خارج می‌گرداند. دو دسته دیگر، نه تنها امکان معاد بلکه ضرورت آنرا به ثبوت می‌رساند. ما در این جا بذکر نمونه‌هایی از این استدلالات می‌پردازیم.

استدلالاتی که بر امکان معاد دلالت دارند

دسته اول - اشاره به پیدایش نخستین انسان

در پاره‌ای از آیات قرآنی خداوند توجه منکرین معاد را به پیدایش نخستین انسان جلب نموده و آنها را به تفکر در این زمینه وامیدارد.

روزی یکی از منکرین معاد - بنام ابی بن خلف - نزد پیامبر اسلام (ص) آمد و استخوان پوسیده‌ای را با دست خود بصورت گرد در آورده و در فضا پراکنده ساخت و سپس گفت: چه کسی این استخوانهای پوسیده را دیگر باره زنده می‌گرداند؟

وَ ضَرَبَ لَنَا مَثَلًا وَ نَسِيَ خَلْقَهُ قَالَ مَنْ يُحْيِي الْعِظَامَ وَ هِيَ رَمِيمٌ^۲

«و برای ما مثلی زد و در حالیکه آفرینش نخستین خود را فراموش نموده بود، گفت:

کیست که این استخوانهای پوسیده را دوباره زنده کند؟»

در این آیه، علت چنان اظهاری از طرف منکرین، فراموش کردن اصلی آفرینش خود ذکر

۱ - استدلالاتی که در اینجا بعنوان استدلالات قرآن ذکر میشود استدلالاتی عقلی است که قرآن بر اساس موازین عقلی و شواهد تجربی در زمینه اثبات معاد ارائه کرده است. بنابراین این استدلالات نه تنها برای پیروان قرآن بلکه برای همگان میتواند مفید و قابل توجه باشد زیرا در این استدلالات تکیه بر حقایق قرآن نیست بلکه یک عده استدلالات عقلی است که هر کس میتواند با تأمل در آنها به نتایجی دست یابد.

شده است یعنی اگر او اندکی در پیدایش اولیه خود به تفکر میپرداخت، هرگز چنان سخنی بر زبان نمی‌آورد. از اینرو، در آیه بعدی به پیامبر دستور می‌دهد که آنها را متوجه خلقت نخستین خود گرداند:

«بگو همان خدایی که آنها را برای نخستین بار آفرید، و او به هر خلقتی داناست.»^۱
تردیدی نیست که اگر انسان به پیدایش نخستین خود بیاندیشد، در خواهد یافت که چگونه به قدرت خداوندی پا در عرصه هستی گذارده و پدیده حیات بر روی این کره خاکی بوجود آمده است. آیا خلقت دوباره انسان از آفرینش نخستین او دشوارتر است؟ و اگر پیدایش اولیه او امری امکان‌پذیر بوده چرا آفرینش مجدد او امری امکان‌ناپذیر باشد؟^۲

خداوند در یکی دیگر از آیات قرآنی به این حقیقت اشاره نموده می‌فرماید:
وَ هُوَ الَّذِي يَبْدُوُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ وَ هُوَ أَهْوَنُ عَلَيْهِ.^۳

«و اوست خدایی که آغاز میکند آفرینش را و سپس باز میگرداند و این برای او آسانتر است.»

در آیات متعدد دیگر، خداوند مراحل آفرینش انسان را از وقتی که بصورت قطره آبی بوده و سپس بصورت نطفه خون بسته در آمده و پس از طی مراحل چندی، آنگاه به این صورت آراسته و حیرت‌انگیز آفریده شده است، یادآوری نموده و پس از ذکر این موارد که همگی از قدرت کامله خداوندی حکایت میکند، سؤال می‌نماید که آیا چنین خداوندی با این توانایی، که آشارش را به چشم خود ببینید، قادر نیست که انسان را پس از مرگ دوباره زنده گرداند؟

أَلَيْسَ ذَلِكَ بِقَادِرٍ عَلَىٰ أَنْ يُحْيِيَ الْمَوْتَىٰ؟^۴

«آیا چنان خداوندی (با آن همه قدرت و توانایی) قادر نیست مردگان را زنده نماید؟»

دسته دوم — اشاره به قدرت نامحدود خداوندی

این دسته، آیاتی هستند که در آنها استناد به قدرت گسترده و نامحدود الهی شده و با ذکر نمونه‌هایی از مظاهر قدرت کامله خداوندی، استدلال بر امکان بازگشت انسان و جهان در عالم آخرت گردیده است.

اصولاً یکی از عللی که سبب می‌شود عده‌ای دست به انکار معاد بزنند این است که چنان واقعه بزرگ و با عظمتی را با قدرت محدود خود سنجیده و چون آنرا امری بسیار بعید می‌یابند،

۱ - یس - ۷۹

۲ - حضرت سجاد (ع) می‌فرماید: أَلْعَجَبُ كُلُّ الْعَجَبِ مِمَّنْ أَنْكَرَ النُّشْأَةَ الْآخِرَةَ وَ هُوَ بَرِي النُّشْأَةَ الْأُولَى: شگفت از کسی که جهان آخرت و آفرینش مجدد را انکار میکند حال آنکه خلقت نخستین را مشاهده میکند.

۳ - قیامه: ۴۰

۴ - روم: ۱۷

به انکار آن می‌پردازند. اگر در اظهارات منکرین معاد دقت شود، ملاحظه خواهد گردید که دلیلی جز بعید شمردن معاد ندارند. حال آنکه بعید بودن چیزی برای انسان هرگز دلیل بر غیر- ممکن بودن آن نمی‌تواند باشد. قرن‌ها پیش که از پیشرفت‌های علمی دوران معاصر خبری نبود، شاید اگر کسی سخن از مسافرت به کرات دیگر به میان می‌آورد، بسی شگفت‌آور و غیر قابل قبول مینمود. در صورتیکه چنان امری در حال حاضر هیچگونه استبعادی^۱ برای ما ندارد.

بهر حال، بعید شمردن معاد از جانب منکرین، بدانجهت است که آنرا به میزان قدرت و توانایی خویش می‌سنجند در حالیکه اگر از قدرت نامحدود خداوندی که سرتاسر جهان آفرینش را در احاطه خود دارد، غفلت نورزند، هرگز چنان استبعادی را معقول و منطقی نخواهند یافت. در کتاب بینش اسلامی سال اول در درس‌های مربوط به خداشناسی این نکته را تذکر داده بودیم که هر پدیده‌ای در عین حالیکه حکایت از وجود پدید آورنده خود مینماید، تا حدودی صفات و خصوصیات او را نیز نشان میدهد که از آن جمله است میزان قدرت و توانایی پدید آورنده خویش.

به هر کجای دستگاه آفرینش که نظر می‌افکنیم و هر یک از موجودات ریز و درشت را که مورد مطالعه قرار می‌دهیم، همگی به زبان حال سخن از خالق در نهایت قدرت و توانایی می‌گویند، بطوریکه هیچ موجودی از حیطة قدرت او بیرون نیست. وجود نظام بسیار دقیق و عمیق در سرتاسر طبیعت، خلقت جانداران با نظام پیچیده و شگفت‌انگیز حیاتی، آفرینش آسمانها و زمین و... همگی بیانگر وجود قدرتی است که هیچ محدودیتی برای آن نیست. هر کاری ولو بسیار سنگین و با عظمت، برای او سهل و آسان بوده و هیچ مانعی بر سر راه اراده او وجود نداشت. بنابراین اگر کاری از نظر عقلی غیر ممکن نباشد، آفرینش آن در میزان قدرت خداوندی سهل و آسان است. و چون معاد و آفرینش مجدد انسان جزو محالات عقلی نیست، لذا به قدرت نامحدود خداوندی تحقق تواند یافت.

از اینرو قرآن یکی از انگیزه‌های انکار معاد را، نشناختن قدرت خداوندی، و به عبارت دیگر، ناتوانی و شکست آنها در زمینه خداشناسی معرفی می‌نماید. زیرا اگر کسی در زمینه خداشناسی به معرفت صحیح نائل آید، در این صورت موضوع معاد برای او از هر امر دیگری واضح‌تر خواهد بود.

وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ وَالْأَرْضَ جَمِيعًا مَبْهُوتَةً يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَالسَّمَاوَاتُ مَطْوِيَّاتٌ بِيَمِينِهِ.^۲

۱ - استبعاد: بعید شمردن.

۲ - زمر: ۶۷

«و خداوند را چنانکه شایسته است به عظمت شناختند و اوست که در روز قیامت زمین در قبضه قدرت او و آسمانها در هم پیچیده به قدرت اوست».

در بعضی دیگر از آیات، خداوند برای اینکه فهم مطلب را آسانتر گرداند، دست به مقایسه می‌زند و خلقت دیگر بارة انسان را در عالم آخرت با آفرینش آسمانها و زمین مقایسه مینماید تا انسان غافل چشم از خواب غفلت بگشاید و در ادعای خود اندکی تأمل نماید:

أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّ اللَّهَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَالَّذِي يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ يَفْعَلُ مَا يُغِيثُ الْمَوْتَى^۱!

«آیا نمینگرند خداوندی که آسمانها و زمین را آفرید و از آفرینش آنها ناسوتوان نگردید، قادر است که مردگان را زنده کند؟»

و در آیه‌ای دیگر، این مقایسه را بصورت آشکارتری بیان می‌نماید:

«البتة خلقت آسمانها و زمین بسیار بزرگتر و مهمتر از خلقت بشر است و لیکن اکثر مردم این مطلب را درک نمی‌کنند.»^۲ و در جای دیگر به علامت تعجب و تنبیه می‌پرسد:

«آیا انسان می‌بندارد که استخوانهای او را هرگز جمع نمی‌کنیم؟ بلی ما قادریم (حتی) سر انگستان او را هم درست گردانیم.»^۳

ماجرای حضرت ابراهیم

قرآن برای اینکه قدرت خداوندی را بصورت محسوس‌تری در این زمین نشان دهد، ماجراهائی را نقل میکند که در آنها به اراده خداوندی مردگانی از نو زنده شده‌اند.^۴ از آن جمله است ماجرای حضرت ابراهیم (ع).

حضرت ابراهیم (ع) از خداوند درخواست کرد که زنده شدن مردگان را به او بنمایاند تا قلب او مطمئن‌تر و یقین او افزون‌تر گردد. در پاسخ، خداوند به او دستور داد تا چهار پرنده را بر گرفته و آنها را سر ببرد و بدنهایشان را قطعه قطعه کند و هر جزئی از آنها را بر کوهی قرار دهد و

۱ - احقاف: ۳۳

۲ - مؤمن: ۵۷

۳ - أَيَحْسَبُ الْإِنْسَانُ أَنْ لَنْ نَجْمَعُ عِظَامَهُ بَلَىٰ قَادِرِينَ عَلَىٰ أَنْ نَسُوِّبَ بَنَاتِهِ (قیامت: ۳ و ۴)

اشاره به درست گردانیدن سر انگستان انسان در روز قیامت نکته قابل توجهی را در بردارد. امروزه معلوم گردیده است که خطوط موجود در سر انگستان انسانها با همدیگر متفاوت بوده و یکسان نیست و همین امر سبب ایجاد فتی بنام انگشت‌نگاری گردیده است. با توجه باینکه این مطلب در قرون اخیر کشف گردیده و انسان قبل از آن اطلاعی از این واقعیت نداشت، میتوان این آیه را یکی از موارد اعجاز علمی قرآن دانست.

۴ - مراجعه کنید به ترجمه تفسیر المیزان - جلد چهارم - ص ۱۸۰

سپس آنها را به سوی خود بخواند. حضرت ابراهیم چنین کرد. وقتی آنها را بسوی خود فرا خواند، پرندگان شتابان بطرف او آمدند.

بعد از ذکر این ماجرا خداوند میفرماید: **وَاعْلَمَنَّ أَنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ**: «بدانکه راستی خداوند قدرتمند حکیم است». یعنی هم از ذرات پرندگان آگاه است و هم بر گردآوری مجدد آنها توانایی دارد.

این ماجرا به عنوان نمونه‌ای از قدرت و اراده خداوندی در زنده کردن مردگان در قرآن یادآوری شده است، و برای کلیه کسانی که به آسمانی بودن قرآن اعتقاد دارند، این امر خارق العاده (و امثال آن) هیچگونه استبعادی نداشته و نشانه‌ای از قدرت بی‌پایان پروردگاری است.

دسته سوم — اشاره به نظام مرگ و زندگی در طبیعت

دسته سوم آیاتی هستند که پارا فراتر نهاده و زندگانی بعد از مرگ را یکی از نوامیس آفرینش و یک جریان رایج در جهان طبیعت معرفی مینماید و کسانی که با ناباوری با مسئله معاد روبرو میشوند دعوت به مطالعه جریان همیشگی تبدیل زندگی به مرگ و بالعکس در طبیعت مینماید، تا از راه تأمل در این پدیده محسوس، قرینه‌ای برای مسئله معاد در دست داشته باشند. در این آیات که تعدادشان نیز فراوان است تنها به قدرت خداوندی تکیه نشده بلکه نمونه مشابه و محسوس و مشهود ارائه شده است تا نشان دهد که قدرت و اراده خداوندی در همین طبیعت نیز به همین صورت ظاهر گشته و همگان میتوانند آنرا مشاهده کنند.

وَاللَّهُ الَّذِي أَرْسَلَ الرِّيحَ فَتُثِيرُ سَحَابًا فَسُقْنَاهُ إِلَى بَلَدٍ مَيِّتٍ فَأَحْيَيْنَاهُ بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا كَذَلِكَ النُّشُورُ^۱

«خداست آنکه بادها را فرستاد پس ابری را پراکنده و دگرگون کرد. سپس آن ابر را بسوی سرزمین مرده‌ای راندیم و آنگاه زمین را که مرده بود، زنده کردیم. زنده شدن در قیامت نیز چنین است».

يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَيُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ وَيُخْبِئُ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَكَذَلِكَ نُخْرِجُكُمْ^۲

«زنده را از مرده و مرده را از زنده بیرون آورد و زمین را بعد از مرگ آن زنده گرداند. و همین گونه شما را هم از خاک بیرون آرند».

بطوریکه ملاحظه می‌گردد، در این آیات و آیات بسیار دیگر، خداوند مسئله قیامت را خارج

۱ — فاطر: ۹

۲ — روم: ۱۹

از نظام مرگ و زندگی موجود در نظام آفرینش ندانسته و برای اینکه نمونه‌ای ارائه دهد، به‌زنده شدن زمین اشاره نموده و از این طریق استدلال بر زنده شدن مجدد انسان و جهان، بعد از یک دوره افسردگی و مردگی مینماید.

بهار، رستاخیز طبیعت

بطوریکه میدانیم همه‌ساله با فرا رسیدن زمستان فروغ حیات و زندگی از سیمای طبیعت رخت بر بسته و افسردگی و پژمردگی جای آنرا میگیرد. مدتی بهمین منوال سپری میشود تا اینکه با فرا رسیدن بهار نور حیات بار دیگر در کالبد طبیعت بی‌جان و افسرده دمیده میشود و شادابی و طراوت زندگی سرتاسر آنرا در بر میگیرد. با آمدن باران، زمین به جنبش می‌آید و گیاهان پر طراوت و بهجت افزا را میرویانند و بدینسان، زمین از گل و سبزه پوشیده میشود و سیمای طبیعت دگرگون میگردد. ذرات بی‌جان موجود در زمین در شرایط خاصی از طریق تغذیه جذب اندام گیاهان شده و لباس حیات بر تن میکنند (خارج کردن زنده از مرده).

از اینرو، نمونه‌ای از رستاخیز انسان و جهان همه‌ساله به‌نگام فرا رسیدن بهار در مورد همین جهان تجربه میشود. بهار، رستاخیز طبیعت و مثالی از رستاخیز عظیم انسان و جهان است. پیامبر اسلام (ص) فرمود:

إِذَا رَأَيْتُمُ الرَّبِيعَ فَاكْتَبِرُوا ذِكْرَ الثُّمُورِ: هر وقت بهار را دیدید، بسیار از قیامت یاد کنید.

این بهارِ نو ز بعد برگ‌ریز	هست برهان بر وجود رستاخیز
آتش و باد، ابر و آب و آفتاب	رازها را می‌بر آرند از سر آب
در بهاران سرها پیدا شود	هر چه خورده است این زمین رسوا شود
بر دمَد آن از دهان و از لبش	تا پدید آید ضمیر و مذهبش
رازها را میکند حق آشکار	چون بخواهد رُست، تخم بدمکار

اما وضع بهمین منوال باقی نمی‌ماند. بدنبال این بهار، خزان‌ی هست. درختان و گیاهان افسرده و پژمرده میشوند و رخسار طبیعت دگرگون میشود. برگ‌های زنده و شاداب با بادهای خزان از پیکر درختان جدا شده و به‌مشتی ماده بی‌جان تبدیل میشوند (خارج کردن مرده از زنده) از طراوت و شادابی بهاران نشانی بچشم نمی‌خورد تا اینکه باز طبیعت در آستان رستاخیز خود قرار میگیرد و با آمدن بهار، فروغ حیات بار دیگر در کالبد بی‌جان زمین دمیده میشود و ذرات بی‌جان آن در اندام گیاهان لباس زندگی بتن می‌کنند و...

و همین نظام مرگ و زندگی همه‌ساله در طبیعت جریان دارد. بدنبال مرگ، زندگی و بدنبال حیات، موت. کسی چه میداند، شاید همین کائنات و زمین و آسمان مرحله‌ای از یک نظام بزرگ مرگ و زندگی است که بدنبال خود مرگ و افسردگی عمومی و همگانی، و سپس مرحله نوینی از

حیات در جهان دیگر دارد. و باز دنیایی نو و حیاتی جدید و انسانهایی دیگر، و باز پس از یک دوره زندگی و حیات، مرگ و افسردگی و سپس حیاتی نوین در جهان دیگر و...^۱

بهر حال، قرآن مجید ما را از افسردگی و بی‌فروغی و خرابی همه‌جانبه جهان و سپس حیات نوین در جهان دیگر با نظام جدید آگاه ساخته و برای نزدیک ساختن آن به ذهن، نظام مرگ و زندگی موجود در همین طبیعت محسوس را به عنوان مثال یادآوری نموده است تا با تأمل در آن، وجود یک نظام مرگ و زندگی کلی‌تر و با عظمت‌تر را بعید نشماریم و آنرا خارج از مجموعه نظامات آفرینش ندانیم.

نتیجه‌گیری

بطوریکه ملاحظه گردید، در سه دسته از آیات فوق الذکر، با یادآوری آفرینش نخستین انسان و زنده شدن زمین بعد از مرگ آن و با تکیه بر قدرت نامحدود خداوندی، استدلال بر امکان معاد شده است تا کسانی که آنرا امری بسیار بعید و ناممکن می‌شمارند، با مشاهده نمونه‌های کوچک رستاخیز در همین جهان، استبعاد ننمایند.^۲

اما قرآن به همین اندازه قناعت نورزیده و در پاره‌ای از آیات استدلال بر ضرورت آن میکند و بر پایی قیامت را امری ضروری اعلام مینماید که در درس بعد آنرا مورد مطالعه قرار خواهیم داد.

پرسش و پژوهش

- ۱ - در آیه ۷۸ از سوره یس کدام قسمت از آیه مشتمل بر استدلال بوده و پاسخ اشکال کننده را میدهد؟
- ۲ - چرا عده‌ای معاد را امری بعید می‌شمارند؟
- ۳ - بعید شمردن یا انکار معاد چه ارتباطی با بحث خداشناسی دارد؟
- ۴ - آیا معاد یک امر استثنائی و خارج از نوامیس آفرینش است یا نه؟
- ۵ - منظور از زنده شدن زمین در آیات قرآنی چیست؟
- ۶ - قرآن انکار معاد را امری تعجب‌آور می‌شمارد. از این جا چه نکته‌ای دریافت میکنید؟

۱ - مراجعه کنید به کتاب «زندگی جاوید یا حیات اخروی» از استاد شهید مرتضی مطهری.

۲ - با توجه به دلایل یاد شده است که قرآن انکار معاد را امری تعجب‌آور معرفی مینماید: **وَإِنْ تُعْجِبُ فَعَجَبٌ قَوْلُهُمْ** **أَيُّدَا كُنَّا نُرَايَا أَنِنَالْفِي خُلُقٍ جَدِيدٍ** (رعد-۵) و اگر شگفت داری، شگفت، سخن آنانست که (میگویند) چون ما خاک شدیم آیا در آفرینش جدیدی باشیم؟

معاد در پرتو عدل و حکمت خداوندی

بطوریکه در درس قبل گفته شد، قرآن نه تنها بر امکان معاد استدلال میکند، بلکه وقوع آنرا امری ضروری و واقع نشدن آنرا امری محال و ناروا معرفی مینماید و از اینرو، با قاطعیت تمام، از وقوع آن خبر داده و آنرا وعدهٔ تخلف ناپذیر الهی می‌شمارد.

آیاتی را که در این زمینه در قرآن وجود دارند میتوان بر دو دسته تقسیم کرد:

الف - آیاتی که معاد را لازمهٔ عدل الهی می‌شمارند.

ب - آیاتی که معاد را لازمهٔ حکمت خداوندی می‌شمارند.

معاد در پرتو عدل الهی

دسته اول آیاتی هستند که فرارسیدن رستاخیز را لازمهٔ عدل خداوندی شمرده و واقع نشدن قیامت را برخلاف عدل معرفی مینمایند و چون از خداوند عالم ظلم سر نمی‌زنند، لذا در وقوع قیامت نمی‌توان تردیدی روا داشت.

نظری کوتاه به زندگی انسانها این حقیقت را بخوبی ثابت می‌گرداند که در این دنیا مردمان همه یکسان نبوده، بعضی در جهت حق و عدل و خدمت به جامعه گام بر می‌دارند و بعضی دیگر در جهت باطل و ستم و خیانت بدیگران عمل می‌کنند. طبیعی است که همهٔ انسانها را با وجود اعمال و رفتار گوناگونی که از آنها سر می‌زند نمی‌توان به یک دیده نگریست. بعضی به جهت ایثار و کمال و انجام اعمال شایسته در خور پاداش، و بعضی دیگر به جهت آلودگی به انواع مفسد و کردار ناشایست، مستحق عقاب و کیفرند.

از سوی دیگر، میدانیم که در این عالم همه به پاداش یا کیفر تمام اعمال خود نمی‌رسند. گرچه بعضی از رفتارهای انسان در این عالم نیز بدون پاسخ نمی‌ماند و آدمی به مکافات آنها می‌رسد، ولی تردیدی نیست که تمامی اعمال انسان در این دنیا به نتیجهٔ شایستهٔ خود نمی‌رسد. چه بسا افراد برجسته‌ای که در این عالم با انواع سختی‌ها روزگار می‌گذرانند و عمری در جهت حق انواع نامالایمات را متحمل میشوند، و بی آنکه پاسخ شایسته برای زحمات و رنجها و از خود گذشتگی‌های خود دریافت دارند، رخت از این جهان به سرای باقی بر می‌بندند. و نیز چه بسیار افرادی که در دوران عمر خود تن به هر گونه مفسد و معاصی داده و از هیچ جنایست و خیانتی

فروگذار نمیکنند و قبل از آنکه نتیجه اعمال خود را بطور کامل دریافت دارند، چشم از جهان فرو می‌بندند.

از طرف دیگر، اصولاً این جهان ظرفیت جزا و پاداش کامل انسانها را ندارد. چگونه می‌توان در این جهان کسی را که به هزاران نفرستم روا داشته و حقوق جمع‌گیری از مردم را ضایع نموده و عده زیادی را از رسیدن به کمال باز داشته است، کیفر داد؟ کسی که در این دنیا فقط یک نفر را کشته و حیات او را از بین برده، به جزای آن خود نیز کشته میشود. اما کسی که صدها نفر را قتل عام کرده است با او چه معامله‌ای باید انجام داد تا به نتیجه شایسته عمل خویش برسد و داد مظلومان ستانده شود؟ آیا جز این است که در قوانین جزایی این عالم، آندو کیفر واحدی را در مقابل دو عمل کاملاً متفاوت متحمل می‌شوند؟

بنابر این نظام حاکم بر این عالم اجازه نمی‌دهد که هر کس بطور کامل به نتیجه اعمال نیک یا بد خود برسد و پاداش یا کیفر مناسب را دریافت دارد. به عبارت دیگر، اگر جهان در همین دنیای مادی و زندگانی چند روزه آن خلاصه شود، در این صورت امکان پیاده شدن عدل در میان مردمان وجود ندارد. چه بسا افرادی که عمر آنها با اعمال خیر بسیار بزرگی پایان می‌پذیرد و دیگر مجالی برای دریافت پاداش باقی نمی‌ماند و چه بسا افرادی که در حالیکه غرق در خوشگذرانی‌ها و مفاسد خویش هستند چشم از این جهان فرو می‌بندند و به کیفر لازم نمی‌رسند.

بنابراین، عدل خداوندی ایجاب می‌نماید که در پی این جهان، عالمی دیگر و نظامی گسترده‌تر وجود داشته باشد تا عدل و داد درباره همگان اجرا شود و حساب همه تسویه شود. دادستمدیدگان و رنج کشیدگان از ستمکاران و گردنکشان ستانده شود و فاسدان و فاسقان بر خاک ذلت و پستی فرو افتند و صالحان و پاکان در نعیم جاوید بمقامات بلند دست یابند و آثار اعمال شایسته و حیات پاکیزه دنیوی خود را دریافت دارند. آری، جهانی دیگر باید تا حساب پاکان از حساب بدکاران جدا شود:

وَأَمَّا زَوْجُ الْيَوْمِ أَيْهَا الْمُجْرِمُونَ: «ای ناپاکان و بدکاران! امروز از مردم پاک جدا شوید!»

روحهای تیره گِلناک ^۳ هست	در خلائق روحهای پاک هست
در یکی درّ است و در دیگر شَبّه ^۴	این صدف‌ها نیست در یک مرتبه
همچنان کاظهار گندم‌ها ز کاه	واجب است اظهار این نیک و تباه

نبودن جهانی دیگر غیر از این جهان، پاکان را با بدکاران، درّها را با سنگ‌های سیاه، و

۱ - یکی از اسامی قیامت در قرآن «يَوْمُ الْقَوْلِ» یعنی روز جدائی حق از باطل و نیک از بد است.

۲ - پس: ۵۹

۳ - گِلناک: گِل آلود

۴ - شَبّه به سنگ سیاه برّاق گفته می‌شود.

گندم را با کاه یکی کردن و یکی دانستن است. و این هرگز با عدل خداوندی سازگاری ندارد. نظام آفرینش نظامی است بر اساس عدل که در آن حق هر صاحب حقی به او داده می‌شود و هر کس به اندازه استحقاقی که دارد از خوان گسترده رحمت الهی بهره می‌گیرد. و هیچ حقی، ولو به کوچکی دانه خردل، ضایع نمی‌شود و هر کس به جزای کرده خود میرسد.

قرآن با لحنی تند و کوبنده درباره کسانی که هر چه می‌خواهند انجام می‌دهند و به انواع آلودگیها و ناپاکیهات تن در می‌دهند و خود را از کیفر اعمال خویش معاف میدانند، سؤال میکند:

أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ اجْتَرَحُوا السَّيِّئَاتِ أَنْ نَجْعَلَهُمْ كَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَوَاءً مَخْيَاهُمْ وَمَخْيَاهُمْ سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ^۱

«آیا آنانکه به بدیها گرویدند گمان کرده‌اند که آنها را با مردمی که ایمان آورده و اعمال صالح انجام داده‌اند، یکسان قرار می‌دهیم در حالیکه زندگی و مرگشان همانند است؟ چه بد حکم کرده‌اند!»

در جای دیگر با تعجب می‌رسد:

«آیا ما آنها را که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام میدهند با تباهکاران یکسان قرار خواهیم داد؟ آیا پرهیزکاران و پاکان را مانند ناپاکان و بدکاران قرار خواهیم داد؟»^۲

عدل الهی در پرتو اعتقاد به معاد

در اینجا باید به این نکته اساسی توجه داشت که بعضی افراد چون نظام این جهان را کافی برای ادای حق هر صاحب حقی نمی‌یابند و پاره‌ای نابرابریها و ستمها را مشاهده میکنند، در عدل خداوندی تردید روا می‌دارند. مثلاً وقتی مشاهده میکنند که کسی مورد ستم قرار گرفته و داد او از ستمکار ستانده نشده، این سؤال برایشان پیش می‌آید که اگر خالق این جهان عادل است، چرا عده‌ای در این دنیا محروم و مظلوم واقع می‌شوند و عده‌ای دیگر از نعمت‌های بیشتری برخوردار میگردند؟

علت اینکه این قبیل اشکالات و تردیدها برای این افراد پیش می‌آید این است که آنها در این بررسی خود جهان هستی را در همین دنیای مادی، و زندگی انسان را در همین حیات دنیوی خلاصه میکنند و طبیعی است که اگر حیات انسان محدود در همین زندگی دنیوی میبود، در این صورت چه بسیار اعمال شایسته که بی‌پاداش میماند و چه بسیار اعمال ناشایسته که کیفر لازم را

۱ - جاثیه: ۲۱

۲ - ص: ۲۸

بدنیال نداشت. چه محرومیت‌ها و ناکامیها و مظلومیت‌ها که بی‌پاسخ می‌ماند و چه خوشگذرانی‌ها و عیش و نوش‌ها که به جزای لازم خود نمی‌رسید.

آری، اگر کسی بخواهد در زمینه عدل الهی بمطالعه پردازد باید این جهان و سرای دیگر را تماماً در نظر آورد و الا اگر تنها این سرای فانی را در نظر بگیریم و از توجه به جهان دیگر غفلت نمایم، طبیعی است که بسیاری سوالات بی‌جواب مانده و بسیاری اشکالات حل نخواهد شد...

بر اساس تعالیم اسلامی، هر محرومیتی در این عالم در صورتیکه بدست خود شخص فراهم نیامده باشد یا شخص در از بین بردن آن کوتاهی ننماید، و نیز هر ستمی که به او روا می‌شود در صورتیکه تکلیف خود را در مبارزه با ستم بجای آورده باشد، یا هر گونه رنج و دردی را که با وجود انجام وظایف مربوطه متحمل می‌شود، و... همگی در جهان دیگر با پاداش‌های اخروی جزا داده می‌شوند. با توجه به اینکه حیات حقیقی و جاودانی در آن عالم بوده و آنچه در نزد خدای رحمان است برای انسان بسی برتر و پایدارتر است از آنچه که در این دنیا وجود دارد،^۱ می‌توان دریافت که در مجموع نه به کسی ظلمی می‌شود و نه کسی در خارج از استحقاق خود به حقی دست می‌یابد: **وَقَضَىٰ بَيْنَهُم بِالْقِسْطِ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ**.^۲ در مورد آنان به عدل و داد حکم شود و در حقشان هیچ ستمی نشود.^۳

اعتقاد به معاد یک عامل تربیتی مهم

از آنچه درباره معاد و گسترش دامنه عدل خداوندی گفتیم، می‌توان به یکی از اثرات تربیتی و سازنده بسیار عمیق اعتقاد به معاد در زندگی روزمره انسان پی برد و آن اینکه وقتی اعتقاد به عدل و معاد همراه با معرفت و بصیرت در دل‌های اهل ایمان جایگزین گردد و باور قلبی نسبت به جهان دیگر در میان انسانها گسترش یابد، همین اعتقاد به تنهایی می‌تواند یک عامل مهم در جهت تعدیل اخلاق و کاهش خشونت‌ها و حتی از بین رفتن پاره‌ای تجاوزات ناشی از بی‌اعتدالی در روحيات انسان گردد. زیرا که بسیاری از خشونت‌ها در روابط بین انسانها و انواع کینه‌توزی‌ها و انتقامجویی‌ها زمانی بوجود می‌آید که شخص بدنیال از دست دادن حقی یا تحمل شکست و خسارتی، امید بازستاندن حق خود را نداشته و برای فرو نشاندن ناآرامی‌های درونی خود، تسلی بخش دیگری جز «انتقام» نمی‌یابد. اینجاست که دست به انتقامجویی زده و چه بسا برای

۱ - وَالْآخِرَةُ خَيْرٌ وَأَبْقَى (اعلی، ۱۷) «و زندگی اخروی بهتر و پایدارتر است.» و لِلْآخِرَةِ خَيْرٌ لَّكَ مِنَ الْآوَّلَى (الضحی - ۴) «حیات اخروی برای تو بهتر از زندگانی دنیوی است.» مَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ وَأَبْقَى أَفَلَا تَعْقِلُونَ (قصص - ۶۰) «آنچه در نزد خداست بهتر و پایدارتر است، پس چرا اندیشه نمی‌کنید؟»

۲ - یونس: ۵۴

۳ - در جای دیگر خداوند می‌فرماید: إِنَّ اللَّهَ لَا يُظْلِمُ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ (نساء، ۴۰) «خداوند مقدار ذره‌ای به کسی ظلم نکند.»

گرفتن حق ناچیز خود، صدها بلکه هزاران مرتبه بیش از آن به طرف مقابل خود صدمه و خسارت وارد می‌آورد و بدین ترتیب علاوه بر اینکه زمینه را برای هر نوع تجاوز و دشمنی و نزاع و خونریزی فراهم می‌کند، خود نیز در آتشی که بر می‌افروزد قبل از همه می‌سوزد و اگر هم در مواردی توانایی انتقام ندارد، در آتش خشم و کینه و طوفانهای درونی گرفتار آمده و سلامت روحی و آرامش روانی خود را از دست می‌دهد. از آنجائیکه این قبیل صحنه‌ها در زندگی روزانه و در برخوردهای اجتماعی بسیار تکرار می‌شود، می‌توان به نقش تخریبی این قبیل نسا‌آرامی‌های درونی و خشونت‌های حاصله از آن در جامعه پی برد.

اگر کسی واقعاً معتقد به روز حساب و عدل خداوندی باشد و این اعتقاد او بصورت یک باور عمیق قلبی در آید، در این صورت در مواردی که حقی از او ضایع می‌شود یا مورد ستم قرار می‌گیرد، پس از تلاش برای رفع ستم در حد تکلیف شرعی و الهی، اگر احیاناً قادر به بازستاندن حق خود نشود، با اتکا به ایمان به خدا و عدل او و روز حساب، میتواند به سهولت آرامش خاطر و اعتدال روانی خود را بدست آورد و از هر گونه خشونت بیجا که منتهی به عذاب روحی خود و تعدی به حریم حقوق دیگران می‌شود پرهیز نماید. زیرا که او میداند و یقین دارد که ولو در این جهان بنا به عللی نتواند به حق ضایع شده خود دست یابد (البته بعد از تلاش در حد تکلیف) در جهان بعد از مرگ قطعاً به این حق خود رسیده و در نهایت، از او رفع ظلم خواهد گردید.

اینجاست که میتوان دریافت که بسیاری از خشونت‌ها در روابط بین انسانها و تجاوز به حقوق همدیگر حتی در میان پاره‌ای از مسلمانان، از عدم اعتقاد اصولی به معاد و عدل خداوندی سرچشمه گرفته و منشأ بسیاری از نابسامانیهای فردی و اجتماعی میباشد.

ایمان بخدا و عدل و معاد ایجاب میکند که اگر حقی از حقوق کسی از طرف شخصی ضایع گردید، تا آنجا که ممکن است عفو و گذشت را در پیش بگیرد و از هر گونه انتقام‌جویی و خشونت پرهیزد، مگر اینکه گذشت او سبب بدآموزی یا تقویت ستمکار و جری تر شدن ظالم گردد که در این صورت تنها میتواند باندازه حقی که از دست داده از طرف مقابل خود بستاند و نه بیش.^۱ و اگر بعد از انجام تکلیف باز هم حق خود را بدست نیاورد، با اعتماد به عدل پروردگاری و روز جزا، از هر گونه عدم تعادل روحی و ناآرامی روانی پرهیز نماید و دستخوش هیجانات و اضطرابات

۱ - عفو و گذشت در حق برادران و خواهران ایمانی و پرهیز از هر گونه خصومت و نزاع یکی از مهم‌ترین فضایل اخلاقی است که در تعالیم اسلامی بآن تأکید فراوان شده است. گسترش این فضیلت الهی در میان مسلمانان، محیطی آکنده از صمیمیت و صفا و مودت در جامعه اسلامی بوجود آورده و بسیاری از مشکلات موجود در روابط اجتماعی را از بین میبرد. خداوند یکی از خصوصیات اهل تقوی را فرو بردن خشم (پرهیز از خشونت) و عفو و گذشت معرفی مینماید (آل عمران: ۱۳۴) و به آنان پاداشی نیکو وعده می‌دهد. امام علی (ع) با توجه دادن مؤمنین به اثرات سوء خصومت و نزاع، آنانرا بشدت از آغاز نمودن و وارد شدن در خصومت منع میفرماید (نهج البلاغه - حکمت ۲۹۰)

نگردد که این امر در سلامت روانی و اعتدال اخلاقی و رعایت حق و تقوی بسی مؤثر و در سعادت فردی و اجتماعی منشأ اثرات فراوان است.

بهر حال، آنانکه به خدا و روز حساب اعتقاد دارند در برخورد با مسائل، مغلوب صورت ظاهری این قبیل صحنه‌ها نمی‌شوند و تا آنجا که در توان دارند در جهت انجام وظایف و تکالیف خود تلاش مینمایند ولی نتیجه را به خدا واگذار نموده و یقین دارند که چیزی در این عالم ضایع نمیشود و بزودی در حیات ابدی به آنچه از پیش فرستاده‌اند بی‌کم و کاست خواهند رسید. زیرا که حاکم و قاضی در آنروز کسی است که هیچ چیز، ولو در دل زمین یا در اوج آسمانها، از نظر او پوشیده نیست و جز بر عدل و داد حکم نمی‌راند.

معاد در پرتو حکمت خداوندی

دسته دوم از آیاتی که وقوع قیامت را امری ضروری معرفی مینمایند، آیاتی هستند که در آنها پایه استدلال حکمت خداوندی است. بدین معنی که چون خداوند حکیم است، لذا بطور قطع هر کاری از کارهای او هدفی داشته و بیهوده و عبث نیست. کار عبث به کاری گفته میشود که هدفی را دنبال نکند. اگر خلقت انسان و جهان را هدفی و مقصدی نباشد، در این صورت کاری عبث و بیهوده خواهد بود.

اگر بنا باشد انسان چند صباحی در این دنیا زندگی کند و اعمالی چند انجام دهد و کمالاتی را بدست آورد و سپس راهی دیار نیستی گردد و تمامی کمالات او نیست و نابود شود، در این صورت جای این سؤال خواهد بود که این آمدن و رفتن برای چه؟ اگر پایان این زندگی چیزی جز فنا و نابودی نیست، پس آمدن در این سرای پر حادثه برای چیست؟ حتی اگر بفرصت محال در این عالم چیزی جز لذت و عیش و رفاه نبود، باز این سؤال باقی بود که بالاخره اینهمه برای چه؟ آیا این امر مطابق حکمت است که کسی در عرض سالیان دراز کمالاتی را تحصیل کند و سرانجام همه آنها فانی شود و از بین برود؟

بنابراین لازمه حکمت خداوندی است که زندگی انسان را پایانی نباشد و آنچه در این جهان تحصیل میکند با مرگ او از بین نرود.

مکتب‌های مادی و الحادی که از یکطرف آرمان انسان را در دنیا قرار داده و آدمی را فریفته حیات دنیوی میگردانند و از سوی دیگر آنرا امری پایان‌پذیر و موقت معرفی میکنند، سخت‌ترین رنجها را برای انسان با خود بارمغان می‌آورند. زیرا از یکطرف تمام آمال و آرزوهای انسان را در زندگی دنیوی قرار میدهند و عشق به حیات دنیوی را در دلها جایگزین مینمایند (زیرا که به حیاتی برتر از آن باور ندارند) از طرف دیگر، باو تعلیم میدهند که هر لحظه‌ای که میگذرد به لحظه فراق از این محبوب نزدیکتر شده و زمان جدائی فرا میرسد.

مثل این مکتب‌ها به مثل کسی میماند که برای شخص تشنه‌ای در وصف آب سخنها میگوید و بر حرص و ولع او می‌افزاید و سپس ظرف آب را از دست او می‌ستاند و او را تشنه‌تر میسازد! از اینرو هیچ شرنگی تلخ‌تر از تفکر مادی در کام انسان ریخته نشده است!

بازگشت بسوی خدا

در آیات بسیاری، قرآن بازگشت انسان را به سوی خدا معرفی نموده و مقصد نهائی او را مراجعت به درگاه الهی میداند:

وَأَنَّ إِلَىٰ رَبِّكَ الْمُنْتَهَىٰ^۱ بیگمان بازگشت بسوی پروردگار تست.

در بینش اسلامی، گذشت زمان نه تنها انسان را بسوی دروازه‌ی نیستی سوق نمیدهد، بلکه او را بسوی مرحله انتقال به وطن حقیقی خود که همانا عالم ملکوت است، پیش میراند. او در زندگی خویش بی هدف نیست بلکه هر لحظه به سوی معبود ازلی خود در حال حرکت است و همواره چشم دل بسوی این مقصد متعالی دارد.

ما ز دریائیم و دریا میرویم ما ز بسالائیم و بسالا میرویم

قرآن در جای دیگر لازمه عبث نبودن زندگی انسان را بازگشت بسوی خدا (در جهان

ابدی) میداند:

«آیا گمان بردید که ما شما را عبث و بیهوده خلق کردیم و دیگر بسوی ما باز نمیگردید؟»^۲

در آیات دیگر نیز قرآن پایان مسیر پرتکاپوی انسان را رسیدن به بارگاه الهی و ملاقات او

معرفی مینماید و بدینوسیله مفهوم حیات انسانی را تا سرحد نامتناهی اوج میدهد:^۳

يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلَاقِيه.

«ای انسان! حقا که تو با سعی و تکاپو راه پر رنج و تلاشی را بسوی پروردگارت

درمی‌نوردی و سرانجام به ملاقات او خواهی رسید.»

در آیات متعدد دیگر، خداوند نه تنها بازگشت انسان را بسوی خدا معرفی میکند بلکه

بازگشت همه امور را بسوی خود معرفی نموده و مقصد جهان را نه در این عالم بلکه در جهان

دیگر میداند:^۴

أَلَا إِلَىٰ اللَّهِ تَصِيرُ الْأُمُورُ: آگاه باشید که بازگشت تمام امور بسوی خداوند است.

۱ - نجم: ۴۲

۲ - مؤمنون: ۱۱۵

۳ - انشقاق: ۶

۴ - درباره اینکه مقصد این جهان نمی‌تواند در همین جهان باشد مراجعه کنید به کتاب «زندگی جاوید و حیات اخروی» از استاد شهید مطهری.

۵ - شوری: ۵۳

«و ما آسمانها و زمین و آنچه بین آنهاست به بازیچه (و بر باطل) خلق نکردیم. آنها را جز بحق (و از روی حکمت و مصلحت) نیافریدیم و لیکن اکثر مردم از آن آگاه نیستند.»^۱

بنابراین، حکمت خداوند ایجاب مینماید که جهان و انسان در مسیر حرکت خود رو بسوی مقصد پرشکوهی داشته باشند که فنا و زوال را در آن راهی نیست.

جزءها را رویها سوی گل است	بلبلان را عشق با روی گل است
آنچه از دریا بدریا میرود	از همانجا کامد آنجا میرود
از سر گه سیل‌های تیزرو	وز تن ما جان عشق آمیزو

پرسش و پژوهش

- ۱ - چرا این جهان ظرفیت جزا و پاداش کامل انسانها را ندارد؟ چند مثال ذکر کنید.
- ۲ - یک آیه از قرآن را که با تکیه بر عدل خداوندی معاد را اثبات میکند ذکر کنید.
- ۳ - با توجه به آنچه در این درس فرا گرفتید چه ارتباطی بین بحث خداشناسی و معاد می‌بینید؟
- ۴ - نادیده گرفتن جهان آخرت چه اشکالی در بحث عدل الهی ایجاد میکند؟
- ۵ - نقش خشونت‌ها و بی‌اعتدالی‌های روانی و خلقی در زندگی انسان چیست و اعتقاد به معاد چه تأثیری در کاهش آن دارد؟
- ۶ - آیا ما مجاز هستیم که در هر شرایطی از حق خود بگذریم؟
- ۷ - چرا وجود جهان ابدی لازمه حکمت خداوندی است؟
- ۸ - علت پیدایش بوج پنداری یا فلسفه بوجی چیست؟

روح یا بُعد غیر مادی

یکی از علل انکار معاد، انکار روح یا بُعد غیر مادی وجود انسان است. از نظر منکرین روح، چون انسان فاقد یک بعد غیر مادی است، لذا هنگام مرگ که اجزاء بدن او متلاشی میگردد، چیزی بعنوان «روح» از او بر جای نمیماند تا به حیات خود ادامه دهد. و لذا در نظر آنها، دفتر زندگی انسان با مرگ یکباره بسته میشود. اما اگر بر اساس دلایل عقلی ثابت شود که انسان علاوه بر جسم، روح غیر مادی نیز دارد که مستقل از جسم بوده و با متلاشی شدن آن از میان نمیرود، در این صورت حیات بعد از مرگ نیز خودبخود ثابت میگردد.

در این درس ما نخست به بیان نظریه قرآن درباره روح میپردازیم و سپس با ذکر دلایل عقلی (در این درس و درس بعد) به اثبات مستقل و غیر مادی بودن آن خواهیم پرداخت. از دیدگاه قرآن، اگر چه هنگام مرگ اجزاء بدن انسان متلاشی شده و در صحنه طبیعت پراکنده میشود، ولی شخصیت حقیقی انسان از بین نرفته و حیات دیگری را در جهان دیگر آغاز می نماید. این مطلب نشان دهنده این نکته مهم است که شخصیت اصلی انسان وابسته به جسم و کالبد مادی او نیست بلکه امریست غیر مادی که تابع قوانین عالم ماده نبوده و با متلاشی شدن جسم نیز از میان نمی رود و باقی میماند.

آنچه انسانیت انسان وابسته به آن بوده و در واقع حقیقت انسان نیز چیزی جز او نیست، همانا روح اوست که امریست کاملاً غیر مادی که در بقای خود هیچگونه نیازی به جسم یا امیال غریزی از قبیل خوردن و آشامیدن و غیره ندارد.

بنابراین، در روز حساب نیز که انسان برای دریافت پاداش و کیفر اعمال خود در جهان ابدی برانگیخته شده و حیات نوینی را آغاز مینماید، انسانی با هویت و شخصیت جداگانه نیست بلکه همین انسان دنیوی است که بعد از پراکندگی ذرات بدن، باز شخصیت حقیقی او محفوظ مانده و اینک در جهان دیگر برانگیخته شده است. عبارت دیگر، انسانی که در قیامت کبری به اراده خداوندی زنده میشود، عیناً همین انسان دنیوی است که شخصیت او (که همانا روح اوست) از گزند هرگونه تباهی و نیستی در امان مانده و اینک در عرصه محشر با همان شخصیت قبلی خود (همراه با جسم) ظاهر گردیده و باید آثار اعمال خود را دریافت دارد. از اینرو میتوان دریافت که اعتقاد به معاد مستلزم غیر مادی بودن روح است.

روح از دیدگاه قرآن

قرآن برای مرگ و قبض روح انسان تعبیر خاصی بکار برده است که نشان دهنده نکته فوق است. قرآن در چهارده مورد از مرگ تعبیر به «تَوْفَى» نموده و فرموده است خداوند یا مأمورین او انسان را هنگام مرگ «تَوْفَى» میکنند.

تَوْفَى در لغت دریافت تمام و کمال، و بی کم و کاست چیزی را گویند یعنی دریافت چیزی بی آنکه کوچکترین نقصانی در آن روی دهد یا چیزی از آن برجای ماند. وقتی گفته میشود کسی تمام حق خود را تَوْفَى نمود (استیفای حق) منظور اینست که تمامی حق خود را، بی کم و کاست، دریافت نمود.

خداوند در آیات قرآنی خطاب به منکرین معاد که میگفتند چگونه بعد از پراکندگی ذرات جسم دوباره برانگیخته می شویم، به پیامبر میفرماید که به آنها بگوید مأموران الهی آنها را بسی کم و کاست دریافت داشته و از هرگونه فنا و تباهی محفوظ نگاه میدارند تا اینکه در روز موعود به امر خدا بار دیگر لباس حیات نوین به تن کنند و در محکمه عدل خداوندی حاضر شوند:

«وَقَالُوا إِذَا ضَلَلْنَا فِي الْأَرْضِ أَإِنَّا لَفِي خَلْقٍ جَدِيدٍ بَلْ هُمْ بِلِقَاءِ رَبِّهِمْ كَافِرُونَ قُلْ يَتَوَفَّاكُمْ مَلَكُ الْمَوْتِ الَّذِي وُكِّلَ بِكُمْ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّكُمْ تُرْجَعُونَ»^۱

«و گفتند آنگاه که ما در زمین پراکنده و گم شدیم، آیا در آفرینشی جدید قرار خواهیم گرفت؟ حقیقت این است که آنها (از روی عناد) ملاقات پروردگار خویش را انکار میکنند. بگو همانا فرشته مرگ که موکل شما و مأمور اجرای حکم خدا در بساطه شماست، شما را حین مرگ به تمام و کمال دریافت میکند. سپس به سوی خدا بازگردانده میشوید.»

در این آیه و آیات مشابه دیگر خداوند به این شبهه منکرین که میندازند با متلاشی شدن جسمشان، از بین میروند پاسخ داده و شخصیت واقعی (و من حقیقی) آنها را چیزی غیر از این جسم مادی معرفی مینماید.^۲

آیاتی نیز که قبلاً در مورد مکالمه انسان در حین مرگ و بعد از آن با مأموران الهی ذکر شد، نشان میدهند که با مرگ اگر چه کالبد مادی انسان متلاشی شده یا به لاشه‌ای بسی حس و حرکت تبدیل میشود، ولی بعد اصیل وجود انسان که در واقع حقیقت انسان نیز چیزی جز او نیست از بین نرفته و باقی میماند. آنچه در دنیا سرچشمه حیات انسان بوده و منشأ تمامی اعمال و افکار اوست، همین روح غیر مادی است و باز همین روح است که در جهان برزخ به حیات خود ادامه داده و

۱ - سجده: ۱۰ و ۱۱

۲ - برای آگاهی از آیات دیگری از قرآن کریم که روح را امری غیر مادی (مجرد از ماده) معرفی مینماید، به ترجمه تفسیر المیزان - جلد دوم - ص ۲۱۲ مراجعه کنید.

بالاخره در قیامت، بار دیگر همراه جسم برانگیخته میشود.

اثبات غیر مادی بودن روح

با این ترتیب، تردیدی باقی نمی‌ماند که از دیدگاه قرآن و اسلام، انسان دارای نفس یا روح غیر مادی بوده و شخصیت حقیقی انسان نیز چیزی جز آن نیست. اگر چه برای ما که عقیده به قرآن داریم در این مورد تردیدی باقی نمی‌ماند ولی برای افزایش بصیرت و حصول معرفت مستقیم نسبت به موضوع، به ذکر دلایلی چند در این مورد میپردازیم تا بر یقین و آرامش قلبی ما افزوده گشته و با اطمینانی افزونتر از پیش، در این راه گام برداریم.

دانشمندان اسلامی برای غیر مادی یا مجرد بودن روح دلایل زیادی ذکر کرده‌اند که چون درک و فهم برخی از آنها نیازمند تحصیل مسائل فلسفی است، لذا در اینجا از بیان آنها خودداری نموده و تنها به ذکر چند دلیل قناعت می‌ورزیم.

خواب و رؤیا

هر کدام از ما هنگام خواب، رؤیاهایی را مشاهده می‌نمائیم. بعضی از این رؤیاها از افکار روزانه ما سرچشمه گرفته و در واقع بازتاب زندگی روزانه ما در عالم خواب است. مثلاً اگر با کسی در باره موضوع مهمی سخن گفته‌ایم، شب هنگام در عالم خواب در باره همان موضوع چیزهایی را مشاهده میکنیم. بعضی دیگر از خواب‌های ما صحنه‌های آشفته و بی اساس است و بالاخره بعضی دیگر از رؤیاهای ما ناشی از ضمیر ناخودآگاه ماست.

اما در این میان یکدسته از خواب‌ها هستند که نه ریشه در اعمال روزانه ما دارند، و نه خواب‌هایی آشفته و بی اساس‌اند، و نه بیانگر محتویات ضمیر ناخودآگاه ما هستند بلکه این خواب‌ها خبر از حوادثی در زمان آینده میدهند که هنوز در جهان خارج واقع نشده و کسی کوچکترین اطلاعی از چگونگی آنها ندارد.

گاهی این حوادث چنانند که شخص کوچکترین سابقه ذهنی در باره آنها نداشته و لذا بعد از بیدار شدن از خواب، به علت بی خبری کامل از ماجرا و نداشتن کوچکترین زمینه قلبی، آنرا باور نکرده و به خواب خود اعتنا نمی‌کند.

در مواردی این قبیل خواب‌ها چنان برای خود شخص و حتی دیگران نامأنوس است که بیننده خواب حتی از تعریف کردن خواب خود برای دیگران پرهیز نموده و آنرا خواب و خیالی

۱ - نفس گاهی به همان بعد غیر مادی که من واقعی انسان را تشکیل می‌دهد اطلاق میگردد. در این معنا، نفس معادل است با روح. آنچه در اخلاق اسلامی تحت عنوان «نفس» تقییح شده و سرچشمه پلیدیها معرفی شده است، «نفس آماره» یا بعد حیوانی انسان است که آدمی را به سوی زشتی‌ها سوق می‌دهد.

بیش نمی‌شناسد. اما بعد از گذشت مدت زمانی کم و بیش طولانی، همان حادثه با تمام جزئیات خود بوقوع می‌پیوندد و شخص را به شگفتی و امیدارد. گاهی به علت بی‌اعتنایی بخواب، شخص آنرا بکلی بدست فراموشی می‌سپارد تا آنجا که در هنگام وقوع حادثه نیز به یاد خوابی که دیده است نمی‌افتد، اما بعد از مدتی یکباره خواب خود را به یاد می‌آورد و با تعجب فراوان، به واقعی بودن خواب خود پی میبرد.

اگر تعداد این قبیل خوابها معدود بود، شاید این احتمال وجود داشت که بتوان آنها را حمل بر تصادف و اتفاق نمود (اگر چه پاره‌ای از این قبیل رؤیاهای چنان دقیق‌اند که هرگز نمی‌توان آنها را تصادفی دانست) ولی تعداد این خوابها چنان فراوان است که هرگز نمی‌توان با بی‌اعتنایی از کنار آن گذشت و احیاناً با تفسیرهای سطحی و جاهلانه، خود را از درک واقعیت امر محروم ساخت.

این قبیل خوابها معروف به «رؤیاهای صادقانه» است و شاید هر یک از مادر خود یا خانواده و اطرافیان مورد اعتماد خود نمونه‌های فراوان و در عین حال حیرت‌انگیزی از آن مشاهده کرده باشیم. بین این دسته از خوابهای واقعی و خوابهای پریشان تفاوتی اساسی وجود دارد. نمونه‌هایی از رؤیاهای صادقانه را قرآن در ماجرای حضرت یوسف (ع) و حضرت ابراهیم (ع) ذکر نموده است که میتوان بعنوان شواهدی در این زمینه بآنها مراجعه کرد. همچنین قرآن در باره تعلیم «علم تعبیر رؤیا» به حضرت یوسف (ع) سخن گفته است که این خود دلیلی دیگر بر اصالت رؤیاهای راستین از دیدگاه قرآن است.

مرزهای زمان و مکان

اگر بنا باشد که تمام دستگاههای ادراکی انسان جنبه مادی داشته باشد، در این صورت باید کلیه ادراکات او در چارچوب عالم مادی قرار گیرد و از آن تجاوز ننماید. و طبیعی است حادثه‌ای که هنوز در عالم ماده نشانی از آن مطلقاً وجود ندارد، با ابزارهای مادی هرگز نمی‌توان آن را دریافت نمود. خبر از ماجراها و حوادث آینده دادن و جلوتر از زمان حرکت نمودن، هرگز با معیارهای مادی سازگاری ندارد. عبارت دیگر، اگر دستگاههای ادراکی انسان همگی مادی باشند، در این صورت محال است بتوان از واقعیت‌هایی که هنوز در عالم خارج وجود ندارند، دقیقاً خبر داد. در صورتیکه در رؤیاهای صادقانه تنها خبر از وقوع حوادث داده می‌شود بلکه حتی از جزئیات صحنه‌ها نیز پرده برداشته میشود و این امر، بخصوص با توجه به کثرت و فراوانی آن، هرگز با معیارهای مادی قابل تفسیر نیست.

در بعضی از این خوابها، نه تنها انسان مرزهای زمان را درهم می‌نوردد و از آینده‌های دور با خبر میشود، بلکه حتی گاهی مرزهای مکان را نیز درهم می‌شکند و مکانهایی را در عالم خواب

مشاهده مینماید که قبلاً کوچکترین اطلاعی از آنها نداشته و حتی تصویری از آنها را نیز ندیده است. اما بعد از گذشت مدتی، وقتی به آنجا سفر میکند، با کمال تعجب آنچه را که در عالم خواب دیده بود دقیقاً مطابق با واقعیت می‌یابد.

پر واضح است که ماده محدود در حصار زمان و مکان است و هرگز نمی‌تواند خارج از زندان زمان و مکان حرکت کند و به کشف حقیقتی دست یابد. لذا می‌توان یقین داشت که این قبیل آگاهی‌ها هرگز از مجرای دستگاههای مادی بدن بدست نیامده و بطور قطع از جانب نیروی دیگریست که محدودیت‌های ماده (از قبیل محدودیت در زمان و مکان) در او راه ندارد و طبیعی است چیزی که فاقد محدودیت‌های ماده باشد یعنی خواص عمومی ماده را نداشته باشد، نمی‌تواند امری مادی باشد بلکه قطعاً امریست غیر مادی (مجرد) که می‌تواند با سیر در عالم معنی به حقایقی دست یابد که هنوز در جهان مادی خبری از آنها نیست. در عالم معنا که جهانی غیر مادی است، نه زمان هست و نه مکان. در آنجا آینده چنان است که گذشته و حال.

در عالم بیداری از آنجهت که توجه روح بیشتر به تدبیر بدن معطوف است و از طرف دیگر، توجهات انسان به خواسته‌های بدن و لذات مادی مشغول است لذا از عالم بالا و سیر در آن غافل و ناتوان است مگر افرادی که بعزت تحصیل کمال و وارسته شدن از قید نفسانیات، در عالم بیداری نیز امکان پیوند با ماورای طبیعت را دارند. اما در عالم خواب، گویی پرده بدن تا حدی از روی روح و نفس آدمی برداشته میشود و روح آزادی عمل بیشتری بدست می‌آورد. اما کسانی که در عالم بیداری شدیداً غرق در نفسانیات و خودخواهی‌های خویش هستند، در حال خواب نیز دامن روح آنها از جنگال نفسانیات (که انسان را به جهان ماده پیوند میدهند) رها نمی‌شود.

تشابه خواب و مرگ

از آنچه گفته شد نتیجه گرفته میشود بین خواب و مرگ شباهت زیادی وجود دارد. در هر دو حال، روح تعلق خود را از بدن قطع میکند. با این تفاوت که در حال خواب تعلق روح بطور کامل قطع نمی‌شود در حالیکه در مرگ، تعلق بکلی قطع می‌شود. از اینرو پیامبر اسلام (ص) از خواب به عنوان برادر مرگ نام می‌برد: **الْمَوْتُ أَحْ أَلْتَّوْمُ أَحْ الْمَوْتُ.**

خداوند در مورد خواب نیز تعبیر «تَوَفِّي» را بکار می‌برد و از این بیان استفاده می‌شود که در حال خواب نیز روح انسان به عالم دیگری انتقال می‌یابد و در آن سیر میکند:

اللّٰهُ يَتَوَفَّى الْاَنْفُسَ حِيْنَ مَوْتِهَا وَالَّتِي لَمْ تَمُتْ فِي مَنَامِهَا فَيُمْسِكُ الَّتِي قَضَىٰ عَلَيْهَا الْمَوْتَ وَيُرْسِلُ الْاٰخْرَىٰ اِلَىٰ اَجَلٍ مُّسَمًّى اِنَّ فِيْ ذٰلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُوْنَ.

«خداست که در وقت مرگ جانها را تمام و کمال دریافت میدارد و نیز جانهای را که در خواب رفته و مرگ آنها فرا نرسیده است. پس نفس‌هایی را که حکم مرگ بر آنها جاری کرده در نزد خود نگاه میدارد و دیگر به بدن باز نسیمگرداند ولیکن جان‌هایی را که در خواب رفته و مرگشان نرسیده است، رها مینماید تا بیدن بازگردند و تا زمان معین در بدن باقی باشند. در این امر نشانه‌هایی است برای مردمانیکه اهل تفکر هستند.»

بنابر این روح انسان در حین خواب نیز در جهان دیگری که از سنخ عالم طبیعت نیست، سیر میکند و بهمین جهت میتواند به حقایقی در ماورای زمان و مکان دست یابد. هر قدر وارستگی انسان از نفسانیات و شهوات بیشتر باشد، به همان اندازه روح او از قیود مادی فارغ‌تر بوده و در حالت خواب نیز بهتر و آسانتر میتواند به سیر در عالم معنی^۱ پردازد و حقایقی را از این طریق دریابد.

رؤیاهای رحمانی

آگاهی انسان در عالم خواب تنها محدود به حوادثی که در آینده اتفاق خواهد افتاد نیست بلکه شامل بسیاری اسرار نهانی و آنچه حتی دیگران از آن خبر ندارند، نیز میشود. بسیار اتفاق افتاده است که شخص در عالم خواب با ارواح درگذشتگان تماس برقرار نموده و از زبان آنها چیزهایی میشنود و به اسراری واقف میشود که غیر از خود شخص در گذشته کسی بر آن آگاه نبوده است. نمونه‌های این قبیل خوابها بسیار فراوان بوده و هیچیک از آنها با مادی بودن وجود انسان سازگار نیست.

و بالاخره ممکن است در خواب مجهولاتی برای انسان معلوم شود، و حقایق و مواهب معنوی مهمی نصیب او گردد که در حیات معنوی انسان نقش به‌سزایی دارند. این قبیل رؤیاهای معروف به «رؤیاهای رحمانی» هستند که نتیجه سیر روح در عالم بالا و پیوند با عالم ملکوت است. این قبیل رؤیاهای مواهبی هستند که به مشیت الهی نصیب پاکدلانی از اهل کمال میگردد اگرچه گاهی این رؤیاهای وسیله‌ای هستند برای اتمام حجت یا ارشاد و هدایت، تا بدینوسیله راه از چاه

۱ - اگر چه هر کس با مراجعه به اطرافیان و دوستان مورد اعتماد بخصوص پاکدلانی از اهل ایمان میتواند از نمونه‌هایی از این قبیل خوابها آگاهی یابد، ولی کتاب‌هایی نیز در این زمینه تألیف گردیده است که برای اطلاع بیشتر می‌توان به آنها مراجعه نمود. از آن جمله می‌توان به کتاب «داستانهای شگفت» از آیت‌الله شهید دستغیب شیرازی رجوع کرد.

و حق از باطل مشخص شود و حجت بر شخص تمام گردد. از اینرو میتوان رؤیاهای رحمانی را یکی از راههای هدایت باطنی دانست.

بهر حال، عالم خواب عالم بس وسیع و با عظمتی است که انسان در صورت تحصیل آمادگی و صلاحیت لازم، میتواند از این راه به بسیاری مواهب معنوی دست یابد. پیامبر اسلام (ص) فرمود: **إِنَّ الرُّؤْيَا الصَّادِقَةَ جُزْءٌ مِنْ سَبْعِينَ جُزْءٍ مِنَ الثُّبُورَةِ**. رؤیاهای صادقانه بخشی است از بخش‌های هفتادگانه نبوت.

و نیز آن حضرت فرمود: «پیامبری بوسیله من بیایان رسید ولی رؤیاهای صادقانه اهل ایمان باقی خواهد ماند».

از این فرمایشات پیامبر اکرم (ص) بخوبی میتوان دریافت که رؤیاهای رحمانی وسیله‌ای هستند که به کمک آنها انسان از جهان غیب و عالم ملکوت حقایقی را دریافت میدارد. اگر چه بعضی افراد به جهت آنکه خود کوچکترین بهره‌ای از آن ندارند، منکر آن گردند. حضرت علی (ع) فرمود: **الْإِنْسَانُ أَعْدَاءُ مَا جَهِلُوا**: مردم دشمن چیزی هستند که نسبت به آن بسی خیرند. ولی حقیقت مطلب اینست که خوابهای رحمانی و رؤیاهای صادقانه چنان فراوان است که هیچ فرد حقیقت‌جویی نمی‌تواند آنها را انکار نماید. دلی پاک و بی‌آلایش باید تا خود مستقیماً بدرک این حقایق نائل شود. انکار این قبیل حقایق واضح، گریز از واقعیت و وحشت از حقیقت است. بقول سعدی:

خفتگان را خبر از زمزمه مرغ سحر
حیوان را خبر از عالم انسانی نیست

پرسش و پژوهش

- ۱- چرا اعتقاد به معاد مستلزم غیر مادی بودن روح است و چرا غیر مادی بودن روح حیات بعد از مرگ را اثبات میکند؟
- ۲- با استناد به آیات قرآنی چگونه میتوان بر غیر مادی بودن روح استدلال کرد؟
- ۳- انواع خواب و رؤیا را بیان کنید و بگویند آیا هر خوابی را میتوان رؤیای صادقانه نامید؟
- ۴- رؤیاهای صادقانه چگونه غیر مادی بودن روح را ثابت مینمایند؟
- ۵- آیا تاکنون در خود یا اطرافیان خود به رؤیاهای صادقانه برخورد کرده‌اید؟
- ۶- چه شباهتی بین خواب و مرگ وجود دارد؟
- ۷- رؤیاهای رحمانی چه نقشی در زندگی انسان دارند؟
- ۸- چرا عده‌ای رؤیاهای رحمانی را علی‌رغم کثرت و فراوانی آنها انکار میکنند؟
- ۹- رؤیاهائی را که در قرآن از آنها سخن به‌یمن آمده است استخراج و مورد مطالعه قرار دهید.

اثبات تجرد روح از دیدگاه عقل^۱

در درس گذشته یکی از دلایل و شواهد تجربی در اثبات غیر مادی بودن روح را ذکر کردیم اینک به ذکر چند دلیل دیگر در این زمینه می‌پردازیم.

اثبات شخصیت

می‌دانیم که هر کسی درک روشنی از «خود» دارد و در اثبات وجود چیزی کماز آن تعبیر به «من» می‌کند احتیاج به هیچ گونه استدلال ندارد زیرا درک و دریافت هر کس از خود چیز است که در درون او وجود داشته و آنرا همواره درمی‌یابد و تمامی حالات و اعمال خود را به او نسبت می‌دهد. مثلاً می‌گوید: «من» رفتم یا «من» تفکر نمودم.

یعنی «من» نه تنها مجموعه‌ای از حالات و تصورات نیست بلکه مبدأ و منشأ همهٔ ایسین حالات و تصورات نیز چیزی جز او نیست. این مطلب را نیز همگی بروشنی درمی‌یابیم که این حقیقتی که آنرا «من» می‌نامیم در طول عمر ما ثابت می‌ماند و تغییر نمی‌کند. مثلاً «من» بیست سال پیش همان شخص بودم که اکنون. یعنی گذشت زمان سبب نمی‌شود که من به انسانی دیگر تبدیل شوم. البته ممکنست در حالات من تغییرات فراوانی صورت گرفته باشد اما این تغییرات سبب نمی‌شود که من انسان دیگری غیر از انسان بیست سال پیش باشم بلکه حتی همهٔ این تغییرات را به همان حقیقت ثابت و تغییرناپذیر نسبت داده و مثلاً می‌گوییم افکار «من» تغییر کرده است.

بنابراین، تردیدی وجود ندارد که در میان همهٔ تغییرات فکری و روحی و اخلاقی، یک محور ثابت و یک حقیقت تغییرناپذیر در سراسر عمر ما وجود دارد که ضامن وحدت و ثبات شخصیت ماست و هر کسی بوضوح این واقعیت را در درون خود می‌یابد که من واقعاً همان کسی هستم که سی سال پیش بودم یعنی ثابت و واحد بودن این حقیقت یا این «من» را هر کسی به نوبهٔ خود در اعماق وجود خویش دریافته و هیچ تردیدی در آن نمی‌کند.

حال باید دید آیا این حقیقت ثابت که در سراسر عمر هر انسان بصورت یک محور ثابت و مشخص باقی می‌ماند، وابسته به جسم و کالبد مادی انسان است یا نه؟

۱ - این درس جزو برنامهٔ رسمی نبوده و برای مطالعه آزاد است.

بازسازی جسم

بطوریکه می‌دانیم ذرات و مواد تشکیل دهنده بدن ما مدام استهلاک یافته و از طریق تغذیه و تنفس مواد جدید وارد خون شده و سپس در اختیار سلولها و بافت‌های بدن قرار می‌گیرد و بدین وسیله مواد تازه جایگزین مواد کهنه می‌شود.

مواد تشکیل دهنده بدن، مانند آب موجود در یک استخر است که از یکطرف آب در آن وارد و از طرف دیگر خارج می‌گردد. اگر چه ظاهراً آب این استخر ثابت است اما در واقع مدام در حال عوض شدن و تغییر است.

در یک تشبیه دیگر، می‌توان بدن را به یک اتومبیل تشبیه کرد که بستدریج قطعات و قسمت‌های مختلف آن تعویض و قطعات جدید جایگزین قطعات قدیم می‌گردد. بطوریکه بعد از گذشت مدتی، تمام قطعات آن جای خود را به قطعات جدید می‌دهد.

اگر چه ظاهراً این اتومبیل همان اتومبیل سابق است و شکل و قیافه آن هیچگونه تغییری نکرده است، ولی تردیدی نیست که اتومبیل جدید بکلی غیر از اتومبیل قبلی است.

بدن انسان نیز مدام از راه غذا و تنفس نوسازی و بازسازی می‌شود و ذرات و مواد تشکیل دهنده آن در حال تغییر و تعویض است و اگر هم پاره‌ای سلولها (از قبیل سلولهای عصبی و مغزی) از نظر تعداد ثابت هستند، اما عملاً ذرات تشکیل دهنده آنها در حال تعویض می‌باشند بطوریکه هیچ جزئی از اجزای بدن را نمی‌توان یافت که ذرات و مواد تشکیل دهنده آن مرور تغییر پیدا نکند.

حال باید به این سؤال پاسخ گفت که آن حقیقت ثابت و تغییرناپذیر که هر کس آنرا در درون خود درمی‌یابد و هیچ تردیدی در وجود یا ثبات آن در سرتاسر عمر خود ندارد، آیا می‌تواند وابسته به همین جسم باشد یا نه؟

طبیعی است که چنین چیزی امکان‌پذیر نیست. زیرا جسم مدام در حال تعویض و تغییر است و بدن ما مجموعه‌ایست از ذرات و موادی که مدام عوض می‌شوند و جای خود را به مواد دیگری می‌سپارند. اگر شخصیت یا «من» انسان وابسته به جسم او باشد باید در طول دوران عمر بارها عوض شود. در صورتیکه چنین نیست. تا آنجا که در احکام کیفری نیز هرگز قاتلی را که مثلاً سی سال پیش جنایتی را مرتکب شده است بدلیل اینکه جسم او بارها عوض شده و همان جسم سی سال پیش نیست، از مجازات معاف نمیدارند بلکه علی‌رغم تغییرات و دگرگونی‌هایی که در کالبد مادی او صورت پذیرفته است، همگان اذعان دارند که این شخص همان شخص سی سال قبل است و شخصیت و هویت واقعی او از میان نرفته و عوض نشده است و لذا این مجازات در نظر هیچ فردی خارج از عدالت جلوه نمیکند در صورتیکه اگر هویت واقعی و «من» حقیقی انسان را وابسته به جسم او بدانیم، در این صورت شخصی که اکنون مجازات میشود غیر از فردی است

که سی سال قبل دست به جنایت زده بود و طبیعی است که این امر برخلاف عدالت است. بنابراین، ثابت ماندن هویت واقعی انسان در عین تغییرات دائمی بدن، برای همهٔ انسانها امری روشن و مسلم بوده و یک اصل پذیرفته شده در اجتماعات بشری است. پس نتیجه می‌شود که هویت انسان چیزیست که نه مانند اجزای مادی تغییر می‌یابد و نه تابع تغییرات جسم است. بعبارت دیگر، اساس شخصیت و هویت انسان را امری مستقل از جسم (که لزوماً غیر مادی است) تشکیل داده و همین هویت مستقل و تغییرناپذیر، وحدت و ثبات شخصیت او را در تمامی طول عمر تأمین می‌نماید.

عدم انطباق بزرگ بر کوچک

یکی دیگر از دلایل مربوط به وجود بُعد غیر مادی در انسان نتیجه‌ای است که از بررسی مسئله «رؤیت» بدست می‌آید.

بطوریکه می‌دانیم وقتی شیئی در برابر چشمان ما قرار می‌گیرد، در نتیجه عبور امواج نوری از قرنیه و عدسی و شبکیه، تصویری از آن در لکهٔ زرد تشکیل می‌گردد و سپس خبر آن به مرکز بینائی در مغز انتقال می‌یابد.

واضح است که تصویر تشکیل یافته از یک ساختمان بزرگ یا از یک درخت بیست متری در لکهٔ زرد بسیار ریز و کوچک است اما تصویری که ما از شیئی خارجی در ذهن خود داریم بسیار بزرگ و باندازهٔ جسم خارجی است.

حال این سؤال مطرح می‌شود که این تصویر با آن ابعاد بزرگ خود در کجا قرار دارد؟ در اینکه چنان تصویری در ذهن ما وجود دارد تردیدی نیست و نمی‌توان قبل از تشکیل این تصویر را با بعد از آن یکی دانست. اما این تصویر که گاهی ابعاد آن ممکن است هزاران متر طول و عرض داشته باشد، آیا می‌تواند در مغز انسان وجود داشته باشد؟

طبیعی است که چنین چیزی امکان‌پذیر نیست زیرا که ابعاد مغز از چند سانتی‌متر مربع تجاوز نکرده و یک تصویر چندین متری هرگز در سلولهای مغز جای نمی‌گیرد. همچنانکه یک دریا در یک لیوان و یک اتومبیل بزرگ در یک حفرهٔ چند سانتی‌متری جای نمی‌گیرد.

ممکن است گفته شود که مغز با توجه به معیارهایی که بنا بفرص در اختیار دارد، تصویر بسیار کوچک موجود در لکهٔ زرد را بزرگ کرده و تصویری با ابعاد جسم خارجی می‌سازد. اما سخن در این نیست که چه چیز این تصویر را می‌سازد یا چگونه می‌سازد. بلکه سخن در این است که این تصویر در کجا قرار دارد؟ آنچه مسلم است اینست که این تصویر با همان ابعاد جسم خارجی در ذهن ادراک میشود و اگر این ادراک وجود نمی‌داشت ما از وجود جسم خارجی با آن ابعاد با خبر نمی‌شدیم. زیرا چیزی که سبب اطلاع ما از جسم خارجی می‌شود، تنها همان تصویری

است که در ذهن خود داریم. و باز مسلم است که این تصویر بعلت بزرگی خود نمی‌تواند در گوشه‌ای از مغز (مرکز بینایی) جای گیرد. بناچار باید وجود یک بُعد دیگری غیر از بعد مادی و جسمانی را در وجود انسان بپذیریم که این تصویرهای بسیار بزرگ در آنجا نقش بسته و درک کننده و بیننده واقعی نیز همانست.^۱ آنچه دستگاه بینایی و مغز انجام می‌دهند و سائلی بیش نیستند که همان بیننده واقعی از این ابزار و وسائل استفاده می‌کند.

ابزار ادراک

ستاره‌شناسی که می‌خواهد ستارگان آسمان را رصد کند از دستگاهی بنام تلسکوپ استفاده می‌کند و بدون استفاده از این دستگاه قادر به رصد کردن نیست. آیا می‌توان گفت که در این میان بیننده واقعی تلسکوپ است؟ زیرا که بدون استفاده از آن، ستاره‌شناس قادر به رصد کردن ستارگان نیست؟

قهریست که تلسکوپ در این میان تنها یک «وسیله» است و بیننده واقعی شخص ستاره‌شناس است.

در پدیده رؤیت نیز اگر چه وجود مغز و دستگاه بینایی لازم بوده و بدون آنها رؤیت صورت نمی‌پذیرد، ولی بر اساس دلیلی که ذکر شد، می‌توان دریافت که در این امر پای یک عامل دیگری غیر از مغز و دستگاه بینایی (و بطور کلی جسم) در میان است. بنابراین می‌توان گفت که وجود جسم در امر رؤیت (و بطور کلی در کار هر یک از حواس دیگر) بعنوان یک وسیله شرط لازم است اما شرط کافی نیست.

از طریق دیگر نیز می‌توان به این واقعیت پی برد:

بسیار اتفاق افتاده که با دوست خود سرگرم صحبت بوده و تمام توجه ما معطوف به اینکار بوده است. در این حال کسی از آشنایان ما از پیش چشم ما عبور نموده و احياناً سلام نیز کرده ولی ما نه تنها صدای او را نشنیده‌ایم بلکه حتی خود او را نیز ندیده و به عبور او از آنجا متوجه نشده‌ایم! این قبیل وقایع که در زندگی ما بسیار اتفاق می‌افتد بخوبی نشان می‌دهد که بیننده و شنونده واقعی چشم و گوش و مغز ما نیست. زیرا اگر چنین باشد، به محض اینکه کسی در میدان دید ما قرار گرفت و از طریق عبور شعاعهای نور تصویر او در چشم ما تشکیل گردید، بلافاصله باید پدیده «رؤیت» صورت پذیرد و ما متوجه وجود او شویم. یا اگر کسی ما را صدا کند و امواج

۱ - یکی از خواص عمومی ماده عدم انطباق بزرگ بر کوچک است یعنی محال است در عالم ماده یک شیء با ابعاد بزرگتر بر شیئی دیگر با ابعاد کوچکتر منطبق شود و هر چیز که فاقد خواص عمومی ماده باشد قهرآمادی نیست (غیر مادی است).

صوتی وارد دستگاه شنوایی ما گردد، بلافاصله باید پدیده «شنیدن» صورت پذیرد. عبارت دیگر، اگر مثلاً پدیده «دیدن» تنها یک امر فیزیکی باشد، در این صورت غیر ممکن است که تصویر یک جسم خارجی بر اساس قوانین فیزیکی در لکه زرد تشکیل شود اما شخص از دیدن و توجه پیدا کردن آن ناتوان گردد. همین طور است در مورد شنیدن یا لمس کردن و امثال آن. پس معلوم می‌گردد که دستگاهها و آلات جسمی از قبیل چشم و گوش و مغز و غیره همگی مقدمات «احساس» را فراهم می‌آورند اما هرگز پدیده «ادراک» بوسیله آنها صورت نمی‌پذیرد^۱.

منکرین روح چه می‌گویند؟

مهمترین دلیلی که منکرین وجود روح تاکنون بیان داشته‌اند اینست که چون صدمه دیدن قسمت‌های حساس بدن از قبیل مغز و مراکز عصبی سبب ایجاد اختلال در احساس و ادراک و حتی حیات انسان می‌شود، لذا چیزی غیر از جسم در پیدایش حیات و سپس ادراک و احساس و غیره دخالت ندارد. هر چه هست همین جسم است بطوریکه با ایجاد اختلال در آن حیات انسان نیز مختل می‌گردد^۲.

با اندکی دقت و تأمل می‌توان به بی‌پایه بودن این مطلب پی برد. این مطلب بدان می‌ماند که بگویند چون با بیرون آوردن یک چرخ دنده، ساعت از کار باز می‌ایستد، پس چیزی جز این یک چرخ دنده در کار ساعت دخالت ندارد! در مثال ستاره‌شناس و تلسکوپ اگر حتی یکی از عدسی‌های تلسکوپ خراب شود، دانشمند ستاره‌شناس نمی‌تواند بکمک آن ستارگان را رصد کند. اما آیا این مطلب بدان معنی است که چون با خراب شدن تلسکوپ کار ستاره‌شناس متوقف ماند، پس ستاره‌شناس جز تلسکوپ کسی نیست؟!

اتومیلی را در نظر آورید که راننده‌ای مشغول راه بردن آنست. ناگهان اشکال فنی در موتور این اتومبیل پیش می‌آید و اتومبیل از حرکت باز می‌ایستد. آیا میتوان نتیجه گرفت که چون با خراب شدن موتور، اتومبیل از حرکت باز ایستاد، پس راننده نیز کسی جز خود اتومبیل نیست؟! در تمام این مثال‌ها، باید شرط لازم را از شرط کافی تشخیص داده و آن‌دو را از هم تمیز

۱ - بطوریکه در فلسفه ثابت میشود اصولاً علم و آگاهی امری غیر مادی (مجرد) است و فاقد خواص عمومی ماده میبایند. این مطلب با ذکر دلایل مربوطه در کتاب پیشین دینی سال چهارم مورد بحث قرار خواهد گرفت. در این کتاب دلایل دیگری را برای تجرد روح فرا خواهید گرفت.

۲ - بعضی از نویسندگان مادی (از قبیل زرژ پولیتسر در کتاب اصول مقدماتی فلسفه) در انکار روح مطلب دیگری نیز گفته‌اند و آن اینکه: چون روح در خارج از جسم مشاهده نشده است لذا روح مستقل از جسم وجود ندارد! در کتاب پیشین اسلامی اول دبیرستان ثابت شده بود که ندین هرگز دلیل بر نبودن نیست. توجه نداشتن به این اصل بدیهی و پیش پا افتاده سبب بسیاری انحرافات فکری گردیده است. از طرف دیگر، در مورد دیدن روح در خسارح از جسم مطالب فراوانی وجود دارد که در اینجا مجال بحث در پیرامون آنها نیست.

داد. در مثال ساعت، چرخ دنده شرط لازم برای کار ساعت است اما شرط کافی نیست. برای رصد کردن ستارگان نیز وجود تلسکوپ سالم یک شرط لازم است اما هرگز شرط کافی نیست یعنی به تنهایی و بدون وجود ستاره‌شناس، تلسکوپ قادر به انجام اینکار نیست. همینطور است در مثال اتومبیل.

در پیدایش حیات و پدیده ادراک و احساس نیز وضع بهمین منوال است. برای زنده بودن انسان باید نظم و هماهنگی خاصی در اعضای اصلی بدن وجود داشته باشد مثلاً قلب و مغز و کبد و شش‌ها کار خود را بدرستی انجام دهند و اگر اختلالی در وضع یکی از این اعضا ایجاد شود، بدون تردید زندگی انسان نیز با اختلالاتی روبرو خواهد گردید بطوریکه اگر این اختلالات شدید باشد منجر به مرگ نیز خواهد گردید. یا مثلاً در مسئله «رؤیت» تردیدی نیست که دستگاه بینایی و مغز کار خود را باید بدرستی انجام دهند. اما تنها نتیجه‌ای که از این تجربیات می‌توان گرفت اینستکه چشم و مغز در امر رؤیت و قلب و کبد و شش‌ها و غیره در زندگی انسان نقش اساسی دارند و شرط لازم هستند اما هرگز دخالت عامل دیگری غیر از جسم را نفی نمی‌کنند. بطوریکه هرگز نمی‌توان از این مطالب و تجربیات، نبودن روح مجرد از ماده را نتیجه گرفت.

حیات انسان در عالم ماده نتیجه پیوند دو بعد جسم و روح است و بطوریکه در فلسفه الهی ثابت می‌شود، روح در انجام افعال خود در عالم ماده نیاز به جسم دارد. یعنی جسم برای روح انسان نقش یک وسیله و ابزار را بازی می‌کند و طبیعی است که اگر این ابزار از انجام وظائف خود عاجز شود، پیوند میان جسم و روح بهم می‌خورد. بعبارت دیگر، برای اینکه پیوند روح با جسم حفظ شود باید جسم یا کالبد مادی انسان آمادگی لازم را داشته باشد تا بتواند این پیوند را حفظ نماید. هرگاه این آمادگی از بین برود، جدائی روح از بدن و بهم خوردن این پیوند قطعی است. اما چون روح بنا بدلایلی که گفته شد موجودیتی مستقل از جسم دارد، لذا بعد از جدائی از جسم به حیات خود ادامه داده و از بین رفتن جسم سبب از بین رفتن روح نمی‌شود.

پرسش و پژوهش

- ۱- چرا «من» حقیقی انسان نمی‌تواند وابسته به جسم او باشد؟
- ۲- آیا احکام کفری موجود در جوامع بشری ثبات شخصیت و «من» انسان را تأیید میکنند یا نه؟
- ۳- با بررسی پدیده «رؤیت» غیر مادی بودن روح را ثابت کنید.
- ۴- آسیب دیدن جسم سبب ایجاد اختلال در ادراک و حیات میشود. از این مطلب چه استفاده‌ای میتوان کرد؟
- ۵- باره‌ای از خواص عمومی ماده را بیان کرده و بگوئید که چرا اگر چیزی فاقد خواص عمومی ماده باشد حتماً غیر مادی است؟
- ۶- اظهارات منکرین روح را تجزیه و تحلیل نمائید.
- ۷- با توجه به مباحثی که سال گذشته خوانده‌اید، چگونه میتوانید ثابت کنید که انکار روح ممکن نیست؟

قیامت کبری

جهان در آستانه قیامت

آنچه از آیات قرآنی درباره قیامت فهمیده میشود این است که مقارن برپایی قیامت انقلاب و دگرگونی بس بزرگ و عظیمی در سرتاسر جهان واقع میشود و بایک ندا و صیحه شدید و امر الهی تمامی موجودات زنده این جهان همگی در میگذرند. در این اثنا، در تمامی آسمان و زمین نیز تحولی عظیم واقع میشود. با زلزله‌ای هولناک، زمین و کوهها خرد و متلاشی میشوند و بنای آسمان سست شده و درهم میشکافت و واقعه بزرگ بوقوع می‌پیوندد:

«فَإِذَا نَفَخَ فِي الصُّورِ نَفْحَةً وَاحِدَةً وَحُمِلَتِ الْأَرْضُ وَالْجِبَالُ فَدُكَّتَا دَكَّةً وَاحِدَةً فَيُومِنِينَ وَوَقَعَتِ الْوَاقِعَةُ وَالنَّسْفَتِ السَّمَاءُ فَبِئْسَ يَوْمُنِيزَ وَاهِيَةً»^۲

در این هنگام، آفتاب درهم پیچیده شود و ستارگان فرو ریزند و کوهها به حرکت آیند و شتران آستن از هراس چنان واقعه‌ای بار نهند و دریاها پسر کرده شوند.^۳ کوهها در چنان روزی چون پشم زده متلاشی گردند^۴ و مانند ذرات گرد در هوا پراکنده شوند.^۵ چشم‌ها از وحشت و هراس خیره بماند و ماه تابان تاریک شود و میان خورشید و ماه جمع گردد:

فَإِذَا بَرِقَ الْبَصْرُ وَخَسَفَ الْقَمَرُ وَجُمِعَ الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ.^۶

«ای مردم از خدای خود بترسید که زلزله روز قیامت بسیار حادثه بزرگ و واقعه سختی خواهد بود. چون هنگامه آنروز بزرگ را مشاهده کنید، هر زن شیرده طفل خود را از هول فراموش کند و هر آستن بار خویش را بسفکند. مردم را از هیبت

۱ - و در صور بلند و هر که در آسمان‌ها و زمین است جز آنکه خدا بخواهد، همه بکسر مدهوش مرگ شوند. آنگاه صیحه دیگری دمیده شود و ناگاه خلایق همه برخیزند و نظاره واقعه محشر کنند. (زمر: ۶۸)

۲ - چون یکبار در صور بلند، زمین و کوهها را برگیرند و بکمرته همه را خرد و متلاشی سازند. آنگاه روز موعود آن واقعه بزرگ (قیامت) واقع گردد و بنای آسمان آنروز سست شود و سخت درهم شکافت. (حاقه: ۱۳ و ۱۵)

۳ - آیات اولیه سوره تکویر

۴ - قارعه: ۵

۵ - واقعه: ۶

۶ - قیامت: ۷-۹

آروز بیخود و مست بنگری در حالیکه مست نیستند لیکن عذاب خدا سخت است.^۱»

تصویر قیامت در قرآن

سپس بار دیگر در صور دمیده شود و امر الهی صادر گردد و تمامی مردمان بقدرت خداوندی از دل ذرات خاک خارج شوند و در عرصه محشر نظاره گر واقعه ای بس عظیم و برهبت شوند.

در چنان روزی مردم بسان پروانه های پراکنده باشند^۱ و انسان (زشتکار) گوید کجا مفر و پناهی خواهد بود؟ اما هرگز مفری نیست. آروز جز درگاه خدا آرامگاهی هیچ نیست.^۲ در آروز دلها سخت هراسان شوند، و مردم از ترس، چشمها بزییر افکنند:

قُلُوبٌ يَوْمَئِذٍ وَاجِفَةٌ أَبْصَارُهَا خَاشِعَةٌ.^۳

«آنگاه که ندای قیامت بگوش همه خلق رسد، آروز هرکس (از شدت هبت آن) از برادر خود میگریزد، بلکه حتی از مادر و پدرش، و از زن و فرزندش نیز میگریزد. در آروز هرکس چنان گرفتار کار خویش است که به هیچ کس نتواند پرداخت. آروز گروهی رخسارشان فروزان و تابان، و خندان و شادمان است. و گروهی رخسارشان را گرد (اندوه) پوشانده و خاک (ذلت و خجلت) بر سیمایشان نشسته. آنان کافران و بدکاران عالمند.»^۴

در چنان روزی، مردم بدکار و دورافتادگان از حقیقت، از سختی آن بفریاد آیند و از رنج و عذاب آن به هر سو بگریزند اما هیچ از قهر خدا پناهی نیابند^۵، زیرا که در آروز نه سلجاء و پناهگاهی باشد و نه کسی برای رهایی کسی دیگر از عذاب، دفاع یا انکاری تواند کرد^۶ و نه یاور و دوستی، کسی را از چیزی کفایت میکند و نه یاری او میتواند کرد^۷. در آن جهان حکومت حق آشکار میشود و پرده از اشیاء برمی افتد و این حقیقت برملاء میشود که هر چیزی هرچه دارد از خدا دارد و آنچه ما آنرا وجود مستقل میشناسیم، سرایی بیش نیست.

۱ - حج: ۱ و ۲

۲ - قارعه: ۴

۳ - قیامة: ۱۲ - ۱۰

۴ - نازعات: ۸ و ۹

۵ - عبس: ۴۲ - ۳۳

۶ - مؤمن: ۳۱ و ۳۲

۷ - شوری: ۴۷

۸ - دخان: ۴۱. در مورد شفاعت مراجعه کنید به کتاب عدل الهی از استاد مطهری.

آنچه از مال دنیا و خویشان و مقامات در این عالم برای آدمی ارزش دارند، در جهان بعد از مرگ یکباره به سرابی تبدیل میشود و دیگر کسی را یا چیزی را یارای نصرت دیگران نیست. آنچه در این دنیاست تنها بدرد این دنیا می‌خورد و در جهان آخرت که برای خود نظام و پرتو ای دارد، اثری و ارزشی ندارد. اگر چه در دنیا نیز امری جز امر خدا وجود ندارد و هستی بخش حقیقی جز او نیست، ولی در جهان آخرت این امر آشکارتر شده و وجودهای سرابی ازین رفته و حکومت مطلقه پروردگاری بر همه عیان میشود:

«روزیکه همه (نیک و بد) خلق پدید آید و هیچ کرده آنها بر خدا پنهان نباشد. در آنروز سلطنت و حکومت عالم با کیست؟ با خدای واحد قاهر است. آنروز هر کس به آنچه کرده جزا خواهد یافت و در چنین روزی بر هیچ کس ستم نخواهد شد که خداوند حساب خلق به یک لحظه میکند. ای رسول! امت را از روز قیامت بترسان که از هول و هراس آن جانها به گلو میرسد و از بیم آن حزن و خشم خود فرو میبرند و ستمکاران را هیچ یآوری که حمایت کند و کسی که شفاعت در حق آنها پذیرفته شود، نخواهد بود. و خداوند به خیانت چشم‌ها و آنچه در دل‌های مردم است، آگاه است.»^۱

در آیات دیگر خداوند روز قیامت و چگونگی حال محرومان از رحمت الهی را چنین بیان می‌فرماید:

«روزیکه در صور دمیده شود، آنروز مجرمین و بدکاران را با چشمانی کبود محسور گردانیم. آنها (از هول و هراس آنروز) با یکدیگر آهسته زیر لب گویند: ده روزی بیش (در دنیا) درنگ نکرید. ما به آنچه می‌گویند بهتر آگاهیم. از آن بدکاران، بهتر و درست‌ترینشان به آنها خواهد گفت یک روز بیش درنگ نکرید. ای رسول! از تو هر گاه پرسند که کوهها چه میشود، بگو که خدای من کوهها را چنان از بنیاد بر کند که خاک شده و خاکس بر باد دهد. آنگاه پستی و بلندی‌های زمین را چنان هموار گرداند که در آن ابداً بلندی و پستی نخواهی دید و مردمان همه از پی کسیکه آنها را به راه مستقیم به عرصه قیامت دعوت کند، ناچار خواهند رفت و صداها پیش خدای رحمان خاشع و خاموش گردد و از هیچ کس جز زیر لب و آهسته صدایی نخواهی شنید.»^۲

۱ - مؤمن: ۱۹-۱۶

۲ - طه: ۱۰۸-۱۰۲

روز بزرگ

یکی از اسامی روز قیامت در قرآن «یوم عظیم» یا روز بزرگ است.^۱ روزی که در آن تمامی افراد بشر در عرصه محشر جمع شوند و در پیشگاه پروردگار جهانیان بیای ایستند: **يَوْمَ يَقُومُ النَّاسُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ.**

در چنان روزی گروهی از شدت شادی، رخسارشان برافروخته و نورانی است و بدیده دل جمال حق را مینگردند:

وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَّاصِرَةٌ إِلَىٰ رَبِّهَا نَاطِرَةٌ.^۲

آنها که در دنیا عمری را به اطاعت از حق سپری کرده و فریب ظواهر و لذات زودگذر را نخورده و همواره بر محور حق ثابت قدم بوده اند، کسانی هستند که در چنان روزی هیچ غم و اندوهی ندارند و اوضاع قیامت آنها را اندوهناک نمیکند. بلکه ملائک و مأموران الهی خطاب به آنها گویند که این همان روزی است که به شما وعده داده شده بود.^۳ اینک، بدنبال عمری صبر و شکیبایی و پس از لحظه شماری ها، روز موعود فرا رسیده و میتوانند شاهد مقصود در آغوش گیرند و فارغ از انواع محرومیت ها و محدودیت ها و رنج ها، در جوار رحمت الهی به نعمت لقای معبود خویش در بهشت رضوان نائل آیند. آری، آنان از شدت شوق و شادی درونی، سیمایشان فروزان و برافروخته میگردد و از نتیجه سعی و تلاش خود در دنیا راضی هستند و به مقامات عالی راه می یابند:

وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَاعِمَةٌ لِّسَعْيِهَا رَاضِيَةٌ فِي جَنَّاتٍ عَالِيَةٍ.^۴

اینانرا نه رنجی باشد و نه غذایی، آنان در سایه اعمالی که در دنیا انجام داده اند از لذت و سرور دائمی برخوردارند. آنان روسفیدان روز حسابند. نه ستمی در حق کسی روا داشته اند و نه حقی را زیر پا نهاده اند تا در چنین روزی گرفتار عواقب ستمکاریها و حق کشی های خویش گردند.

اما گروهی دیگر، رخسارشان فرو شکسته و ذلت بار، و همه کارشان رنج و مشقت باشد: **وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ خَاشِعَةٌ لِّعَامِلَةٍ نَّاصِبَةٍ.^۵**

اینان از شدت غم و اندوه چهره هایی عبوس و غمگین دارند: **وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ سَابِرَةٌ** و می دانند که چنان حادثه ناگواری در پیش است که پشت آنها را می شکند: **تَنْظُنُّ أَنْ يُفْعَلَ بِهَا فَاقِرَةٌ.^۶**

۲ - قیامة: ۲۱ و ۲۲

۱ - مطفین: ۵

۴ - غاشیه: ۱۰-۸

۳ - انبیاء: ۱۰۴

۶ و ۷ - قیامة: ۲۴ و ۲۵

۵ - غاشیه: ۲ و ۳

این گروه که از دنیا جز روگردانی از حق و ستم در حق دیگران توشه‌ای همراه خود نیاورده‌اند، روسیاهان روز حسابند:

«روز قیامت کسانی را که بر خدا دروغ بستند، بنگری که همه رویشان سیاه شده است (رسوای خدا و خلق شده‌اند)»^۱.

«روزی بیاید که گروهی روسفید و دسته‌ای رو سیاه باشند. اما سیدرویان را نکوهش کنند که چرا بعد از ایمان باز کافر شدید؟ پس اکنون بچشید عذاب را به کیفر آنچه (از روی عناد) کفر می‌ورزیدید. و اما روسفیدان، در رحمت خداوند و در بهشت رضوان جاویدند.»^۲

در عرصه محشر، پاکان و ناپاکان از چهره و سیمایشان شناخته میشوند و همراه اهل ایمان نوری باشد که در سایه ایمان و عمل صالح در این دنیا تحصیل کرده و اینک در جهان آخرت ظاهر گردیده و روشنایی بخش دیدگان جانشان شده:

يَوْمَ تَرَى الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ يَسْعَى نُورُهُمْ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَبِأَيْمَانِهِمْ بُشْرٰيَكُمُ الْيَوْمَ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ^۳.

«روزی که مردان و زنان از اهل ایمان، فروغ نورشان پیش رو و سمت راست آنها بشتابد و مزده دهد که امروز شما را به بهشتی که نهرها زیر درختانش جاریست بشارت باد که در آن منزلگاه ابدی برای همیشه خواهید بود و این همان سعادت و بهروزی بزرگ شماست.»

سپس قرآن حال منافقین را بدینسان بیان میفرماید:

«آن روز مردان و زنان منافق با اهل ایمان گویند بسوی ما هم نظری افکنید تا ما هم از نور شما روشنایی بگیریم. در پاسخ به آنها گویند واپس گردید (اگر می‌توانید به دنیا برگردید) و از آنجا نور طلب کنید. در این گفتگو باشند که بین آنها حصاری حایل گردد و بر آن حصار دری باشد که درون آن، (بهشت) رحمت است و بیرون آن (که منافقین هستند) عذاب خواهد بود.»^۴

حال که تصویری از اوضاع قیامت اجمالاً معلوم گردید، به ذکر پاره‌ای از ویژگیهای جهان آخرت و نظام حاکم بر آن میپردازیم و سپس به بحث در پیرامون مراحل بعدی قیامت خواهیم پرداخت.

۱ - زمر: ۶۰

۲ - آل عمران: ۱۰۶ و ۱۰۷

۳ - حدید: ۱۲

۴ - حدید: ۱۳

بازگشت بسوی خدا

بطوریکه در درسهای گذشته گفته شد، بهنگام مرگ انسان قدم در جهانی میگذارد که از لحاظ وسعت و عظمت با دنیای مادی قابل مقایسه نیست. این جهان، یعنی جهان برزخ، نسبت به زندگی دنیوی انسان، بسان بیداری است نسبت به خواب. اما انسان در این جهان نیز برای همیشه توقف نمی‌کند و بالاخره بدنبال وقوع حادثه‌ای بس عظیم، به امر خدا برای حضور در عرصه محشر و پس دادن حساب برانگیخته میشود و قدم در جهان وسیع‌تر و با عظمت‌تری میگذارد که حیات انسان در آن جهان نسبت به زندگانی او در برزخ، بسان بیداری است نسبت به خواب. پیامبر اسلام فرمود: **كَمَا تَنَامُونَ تَمُوتُونَ وَ كَمَا تَسْتَيْقِظُونَ تُبْعَثُونَ**: همانطور که بخواب میروید، میمیرید و همانطور که از خواب برمی‌خیزید، برانگیخته میشوید.

جهان آخرت، مقصد نهائی جهان و سرمنزل قافله انسانهاست و معاد، بازگشت انسان و جهان است بسوی مبدائی که از آنجا وجود یافته‌اند. این بازگشت، با تمام وجود است. یعنی هر چیزی در آن عالم با تمام هستی خود به سوی آستان ریوی برمیگردد و در پیشگاه او قرار میگیرد. ولذا پیوستن بدن به روح در آن جهان ضروری و تردید ناپذیر است، اگرچه تحولاتی در همین بدن مادی رخ داده و پس از تصفیه، شایستگی آخرین مرحله حیات و کمال را می‌یابد و زنده و نورانی میگردد.^۱

دنیا گاهواره انسان

اصولاً باید توجه داشت که جهان آخرت ملکوت خداست و با دنیائی که ما هم اکنون در آن بسر میبریم اختلافات اساسی دارد. دنیای ما، جهان پست و عالم آخرت، جهان برتر است. دنیای ما ظرفیت مراتب بالاتر کمال و حیات و سعادت را ندارد. لذات آن محدود و پایان‌پذیر است و تنها برای آزمایش انسان و به ظهور رسیدن استعدادهای اوست اما وقتی انسان آمادگی زندگی والاتری را بدست آورد، دنیا دیگر ظرفیت و گنجایش روح انسان را ندارد. همچون گهواره ایست که تنها بدرد دوران خردسالی انسان میخورد و پس از رشد و تکامل، باید آنرا رها سازد و به جهانی با عظمت‌تر که ظرفیت کمال و سعادت او را داشته باشد منتقل گردد. دنیای ما دنیای فرسودگی و تباهی و فناست و آن‌جا، جهان بقاء و ثبات است. نه از پیری و فرسودگی خبری هست و نه مرگ و نیستی در آن راه دارد. آنجا خانه ثبات و قرار است: **وَهِيَ دَارُ الْقَرَارِ**.

در اینجا حیات و مرگ درهم آمیخته و یکی در کنار دیگری است اما آنجا یکپارچه حیات است. همه چیز در آن عالم حیات و شعور و درک دارد. **وَإِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِيَ الْحَيَوَانُ**^۲؛ تنها

۱ - مراجعه شود به مقاله «حیات بعد از مرگ» - تألیف علامه طباطبائی - در یادنامه استاد شهید مطهری

۲ - عنکبوت: ۶۴

سرای آخرت (سرای) زندگی است. در جهان آخرت همه چیز زنده است و حتی پوست بدن و اعضای انسان نیز در آنجا به سخن می‌آیند و کرده‌های خود را بازگو میکنند. آنجا حتی زمین هم زنده است و سخن می‌گوید و بر کرده مردمان گواهی می‌دهد. آری، حتی زمین نیز در آنجا حیات پیدا می‌کند و نورانی می‌شود: **وَأَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا؛**^۱ در قیامت زمین به نور پروردگار خود روشن می‌شود.

اصولاً در آنجا، به سبب تحولاتی که صورت پذیرفته است، همه چیز تغییر یافته و نورانی می‌شود و لذا فضا، فضای نور است و هیچ چیز، چیز دیگر را نمی‌پوشاند و هیچ امری مخفی نمی‌ماند.^۲ از اینروست که عرصه محشر، محل ظهور اسرار نهانی و آشکار گشتن ضمیرهاست. **يَوْمَ تَبْلَى السَّرَائِرُ:** روزی که درون انسانها آشکار می‌گردد.

در این جهان، آنچه ما انجام می‌دهیم از دید دیگران مخفی و پنهان است. هر کس در اندرون خود جهانی دارد که از تیر رس مشاهده دیگران خارج است. اما در جهان آخرت پرده‌ها فرو می‌آیند و ضمائر انسانها آشکار می‌شود. بعد از آشکار گشتن ضمیر انسانهاست که عده‌ای شرمگین و خجلت زده می‌گردند و عده‌ای جلوه ملکوتی می‌یابند.

در آنروز حتی زمین نیز آنچه در خود دارد بیرون میریزد و چیزی پنهان و مکتوم نمی‌ماند: **وَإِذَا الْأَرْضُ مُدَّتْ وَأَلْقَتْ مَا فِيهَا وَتَخَلَّتْ؛**^۳ و هنگامیکه زمین گسترش و انبساط یابد و هر چه در درون دل پنهان داشته همه را بکلی بیرون افکند و خالی شود.

اگر چه در این جهان نیز چیزی از خداوند عالم پنهان نیست، اما در جهان آخرت این مطلب برای همگان آشکارتر شده و چیزی در نهانخانه دلها باقی نمی‌ماند و هر کس آشکاری هر امری را در پیشگاه خداوند به روشنی می‌بیند و در می‌یابد که نه چیزی از خدا مخفی است و نه میتوان چیزی را از او مخفی کرد:

«در آنروز آنانکه از روی عناد براه کفر رفته و نافرمانی پیامبر کردند، آرزو کنند که ایکاش با خاک زمین یکسان بودند. و از خدا چیزی پنهان نداشتند کرد.»^۴

نظام حاکم بر جهان آخرت

از آنچه درباره جهان آخرت گفتیم میتوان دریافت که نظام حاکم بر آن غیر از نظامی است

۱ - زمر: ۶۹

۲ - برای آگاهی بیشتر از تفاوت‌هایی که این جهان با عالم آخرت دارد مراجعه کنید به کتاب «عدل الهی» فصل «سجازانهای اخروی» از استاد مطهری.

۳ - نساء: ۴۶

۴ - انشقاق: ۳ و ۴

که بر جهان ما حاکم است و اگر چه با توجه به آیات قرآنی و سایر تعالیم رسیده از پیشوایان اسلام کلیاتی از آنرا در می‌یابیم، اما بطور قطع از درک کامل آن عاجز و ناتوانیم. تا ما در این عالم بسر می‌بریم و تنها با الگوها و نمونه‌های موجود در این جهان سرو کار داریم، از دریافت کامل جهان آخرت ناتوانیم. همین اندازه میدانیم که نظام حاکم بر آن نظامی دیگر است. نظامی که سبب میشود بسیاری از محدودیت‌های این جهان در آنجا نباشد و ظرفیت آنرا تا به سرحد نامتناهی افزایش دهد.

خداوند در پاره‌ای آیات قرآنی با اشاراتی چند، پرده از این حقیقت برداشته است. از آنجمله در آیه ۴۸ سوره ابراهیم میفرماید: **يَوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ وَالسَّمَاوَاتُ وَبَرَزُوا لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ.**

«روزی که زمین به غیر این زمین و آسمانها نیز به غیر این آسمانها مبدل شوند و همه چیز در پیشگاه خداوند واحد و قهار ظاهر و آشکار شود».

بطوریکه ملاحظه میشود، قرآن سخن از تبدیل زمین به غیر آن بمیان آورده و بدینوسیله اشاره به این واقعیت مینماید که در جهان ابدی تحولات عمیقی در درون عالم ماده صورت می‌پذیرد و نظامی دیگر بر آن حاکم میشود که غیر از نظام موجود در این جهان است و درک کامل آن تنها وقتی برای ما امکان پذیر است که قدم در آن عالم گذاریم و گرنه تا با پدیده‌ها و قوانین این عالم مأنوسیم و میدان دید و درک ما از چارچوب آن تجاوز نمیکند، نمیتوانیم اوضاع جهان آخرت را بطور کامل دریابیم.

نظام تعاون و همکاری

در جهان آخرت، از نظام همکاری و تعاون موجود در این عالم خبری نیست. زیرا قوانین و نظامهای طبیعی که در این عالم وجود دارد در آنجا حکمفرما نیست. در آنجا نه از این روابط و خویشی‌ها خبری هست و نه کسی را توانایی یاری دیگری هست. تنها انسان است و اعمالی که انجام داده و نتایج نیک و بد آنها^۱ از این پس چهره حقایق بی‌پرده جلوه گر شده و خبر با عظمتی که مورد اختلاف بوده، آشکار میگردد و هر کس جز از ثمره عمل و نتیجه کار و تلاش خود بهره‌ای نمی‌برد: **وَأَنْ لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى**: هر کسی آن درود عاقبت کار که کشت.

در آنجا حقیقت اعمال هر کس ظاهر میشود و شخص «تنها» رو بسوی پروردگار خویش می‌نهد و در پیشگاه او حاضر میشود: **وَتَرَاهُ مَا يَقُولُ وَيَأْتِينَا فَرْدًا**: آنچه را گوید به ارث بریم و «تنها» نزد ما بیاید.

۱ - ترجمه تفسیر المیزان - جلد ۳ - ص ۱۷۶

۲ - مریم: ۸۰

از این آیه و آیات مشابه دیگر (از جمله آیه ۹۴ سوره انعام) استفاده میشود که اولاً حتی گفتار انسان نیز در نزد خدا محفوظ است و از بین نمی‌رود. ثانیاً در آن جهان زندگانی انسان عوض شده و هر کس به تنهائی باید پاسخگوی اعمال و مسئولیت‌های خویش باشد و لذا هیچ کس بار گناه دیگری را بردوش نمی‌کشد و چیزی از سنگینی بار دیگران نمی‌کاهد؛ و لا تُزِرُّ وَاثِرَةً وِزْرَ أُخْرٰی^۱. هیچکس بار گناه دیگری را بردوش نگیرد.

معاد جسمانی

گفتیم که معاد بازگشت هر چیز است با تمام هستی خود بسوی مبدائی که از آنجا وجود گرفته است. بنابراین لازم است در قیامت کبری، بدن بروح پیوندد و آدمی با تمام ابعاد و جهات وجودی خود در پیشگاه خداوندی حاضر شود. لذا معاد نه تنها سیر و بازگشت روح بسوی خالق خویش است بلکه بدن نیز در این سیر و بازگشت همراه روح است و این، معنای جسمانی بودن معاد است که اعتقاد به آن از نظر تعالیم اسلامی لازم و ضروری است.^۲

پرسش و پژوهش

- ۱ - پاره‌ای از تحولاتی که در آستانه قیامت در جهان رخ میدهد بیان کنید.
- ۲ - چه کسانی از عَرَصَات و گرفتاریهای روز قیامت در امان هستند؟
- ۳ - تصویر اجمالی روز قیامت را از زبان قرآن بیان کنید.
- ۴ - با مراجعه به سوره‌های زلزال و قیامت و واقعه توصیف قیامت را دقیقتر بیان کنید.
- ۵ - روسپاهان روز محشر چه کسانی هستند؟
- ۶ - پاره‌ای از تفاوت‌هایی را که بین این دنیا و آخرت وجود دارد بیان کنید.
- ۷ - چرا ما نمی‌توانیم واقعیت‌های مربوط به عالم آخرت را کاملاً درک کنیم؟
- ۸ - از آیه ۸۰ سوره مریم چه نکاتی را دریافت میکنید؟

۱ - انعام: ۱۶۴

۲ - در آیات متعدد قرآنی به برخاستن انسانها از قبرها و سخن گفتن اعضای انسان اشاره گردیده است که همگی نشان دهنده جسمانی بودن معاد است از آنجمله در سوره یس آیه ۵۱ میفرماید: «و دمیده شود در صور و آنگاه ایشان از قبرهای خود بسوی پروردگارشان بشنابند» و نیز در توصیف نعمت‌های بهشتی به وجود طعام و ازدواج و امثال آن تصریح شده است که بیانگر وجود لذات مادی همراه لذات روحانی است. همین طور است در مورد عذابهای موجود در جهنم.

سنجش اعمال

یکی از نامهای روز قیامت در قرآن کریم «یوم الحساب» است یعنی در چنین روزی، تمامی مردم از اولین و آخرین، برای قضاوت قاطعانه در پیشگاه خداوند بزرگ حاضر میشوند و اعمال و افکار آنها در ترازوی عدل پروردگاری سنجیده میشود و هر کس به نتیجه اعمال و کرده‌های خود میرسد:

«و ما ترازوهای عدل را برای روز قیامت خواهیم نهاد و به هیچ کس ستمی نخواهد رفت و اگر عملی باندازه دانه خردلی باشد، در حساب آوریم و تنها علم ما از همه حسابگران کفایت خواهد کرد».

البته نباید تصور کرد که در روز حساب ترازوهائی شبیه ترازوهای این دنیا برپا میشود و اعمال انسانها در آنها وزن کرده میشود. بلکه مراد سنجش و اندازه‌گیری اعمال از روی عدالت کامل از لحاظ خوبی و بدی، خیر و شر، و حق و باطل است. در آنروز سنگینی از آن حق (یعنی اعمال شایسته) و سبکی از آن باطل یعنی اعمال ناشایست و فاسد است.

وَالْوِزْنُ يَوْمَئِذٍ الْحَقُّ فَمَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ وَمَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنفُسَهُمْ بِمَا كَانُوا بِآيَاتِنَا يَظْلِمُونَ^۱

«و سنجیدن اعمال در آنروز حق است. پس آنانکه ترازوی آنها سنگین درآید، از رستگاراند و آنانکه ترازوی آنها سبک برآمد، ایشانند که خویش را تباه کردند بسبب آنکه با آیات ما بناحق رفتار میکردند.»

از حضرت امیرالمؤمنین (ع) درباره عبارت «فَمَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ» سؤال شد. ایشان در

پاسخ فرمودند:

منظور از آن حسنات است. حسنات سنگینی ترازو و سیئات سبکی آن هستند. یکی از منکرین معاد از حضرت امام صادق (ع) پرسید که آیا اعمال وزن میشوند؟ حضرت پاسخ داد: خیر. زیرا اعمال جسم نیستند. و نیز کسی احتیاج به وزن کردن اشیاء

۱ - انبیاء: ۲۷

۲ - اعراف: ۹ و ۸

دارد که عدد اشیاء و سبکی و سنگینی آنها را نداند در صورتیکه هیچ چیز بر خداوند پوشیده نیست.

زندیق پرسید: پس معنای «میزان» چیست؟ حضرت فرمود: عدل.

زندیق دوباره پرسید: پس عبارت «فَمَنْ تَقَلَّتْ مَوَازِينُهُ» که در قرآن آمده است یعنی چه؟

آن حضرت فرمود: یعنی کسی که عملش (از نظر نیکی) برتری داشته باشد.

در احادیث و روایات دیگر از پیشوایان اسلام نقل شده است که منظور از موازین همان انبیاء و اوصیا هستند زیرا بطوریکه گفتیم، مراد از سنجش اعمال، اندازه گیری آنها به معیار حق است و چون اعمال انبیاء و شخصیت‌های آسمانی عین حق و حقیقت بوده و خیر محض میباشند، لذا معیار و میزانی هستند برای سنجش اعمال سایرین، بدین معنی که هر چه عمل و نیت انسان به آنها نزدیکتر باشد، بهمان اندازه از حق و حقیقت بهره بیشتری داشته و در روز حساب ارزش افزونتری را دارا خواهد بود و هر اندازه عملی برخلاف روش عملی انبیاء و اوصیا (ع) باشد، بهمان اندازه از محور حق دورتر و در روز حساب منشأ خسران و تباهی بیشتری برای انسان خواهد بود.

با این ترتیب، منظور از «میزان» در روز قیامت، عبارتست از سنجش اعمال و افکار انسان از روی عدل و داد کامل با معیارهای حق.^۱

پرونده اعمال

بر اساس آیات قرآنی، تمام اعمال و نیات انسان در این دنیا بوسیله مأموران الهی ثبت و نگهداری میشود و هیچ عملی هر قدر هم کوچک باشد، از قلم نمی‌افتد و تمامی آنها در روز حساب بر خود انسان عرضه میشود بطوریکه مجرمین و بدکاران وقتی پرونده اعمال خود را مشاهده مینمایند، با تعجب و ناراحتی در حالیکه از دیدن آن ترسان و هراسان گشته‌اند، اظهار میدارند:

يَا وَيْلَتَنَا مَا لِهَذَا الْكِتَابِ لَا يُغَادِرُ صَغِيرَةً وَلَا كَبِيرَةً إِلَّا أَحْصَاهَا وَوَجَدُوا مَا عَمِلُوا حَاضِرًا^۲.

«وای بر ما! این چگونه کتابی است که هیچ ریز و درشتی را سرموئی فرو نگذاشته و

همه را برشمرده است! و آنچه را که عمل کرده‌اند حاضر می‌یابند».

آنچه از آیات قرآنی و احادیث و روایات برمیآید این است که منظور از «کتاب اعمال» این

۱ - مراجعه کنید به ترجمه تفسیر میزان - جلد پانزدهم - ذیل آیات ۹-۸ سورة اعراف.

۲ - كهف: ۲۹

نیست که در روز قیامت خطها و نوشته‌هایی که بر حسب قرارداد به معانی و مفاهیم معینی دلالت دارند بدست انسان داده میشود و او نیز آنها را میخواند و از محتویات آنها باخبر میشود، بلکه بطوریکه مفسرین از آیات قرآنی دریافته‌اند مراد از کتاب همانا مجموعه اعمال و یا حقیقت آنهاست. در چنان روزی، وقتی مردم در پیشگاه خداوندی به پروردگار خود عرضه میشوند، حقیقت اعمال خود را حاضر می‌یابند و از تمام کرده‌های خود آگاه میشوند.^۱

در روایتی از حضرت صادق (ع) نقل شده است که «هنگامی که قیامت برپا شود، کتاب (نامه اعمال) انسان را به او دهند و گویند: بخوان».

از آنحضرت سؤال میشود: آیا آنچه را که در نامه هست میدانند؟ در پاسخ میفرمایند: «خداوند متعال به «یاد» او می‌آورد لذا هیچ چشم برهم زدن و گام برداشتن و سخن و عملی نیست که به یاد نیاورد، چنان که گویی در همان لحظه انجام داده است.»

بطوریکه ملاحظه میشود، در این حدیث، از «خواندن» به «یادآوردن» تفسیر شده است یعنی مراد از خواندن پرونده اعمال اینست که تمامی اعمال خود را به یاد می‌آورد و از آن آگاه میشود.

شعور باطنی مخزن اعمال

بطوریکه امروزه به ثبوت رسیده است، حافظه انسان مخزن بس بزرگ و وسیعی است که تمامی اعمال و نیات انسان از خرد و بزرگ، همگی در آنجا ضبط و نگهداری شده و هیچ‌یک از آنها از بین نمیرود. یعنی اگرچه اعمالی را که ما انجام میدهیم بدست فراموشی میسپاریم ولی این فراموشی تنها مربوط به شعور ظاهری ما بوده و هرگز بدان معنی نیست که خود آن عمل نیز در ضمیر باطنی ما از بین می‌رود، بلکه تجربیات فراوان بخصوص در علم روانکاوی بخوبی این مطلب را به ثبوت رسانیده است که تمامی اعمالی را که ما در زمانهای گذشته انجام داده‌ایم، همه آنها در ضمیر ناخودآگاه ما باقی مانده و از بین نرفته‌اند بطوریکه بوسیله خواب مغناطیسی میتوان بوجود این آثار و اعمال در درون انسان آگاه گردید. در درمان بیماریها بوسیله خواب مغناطیسی از این امر استفاده شده و میتواند عواملی را که سبب ایجاد بیماری گردیده و هم‌اکنون شخص آنها را بدست فراموشی سپرده است، کشف نمایند.

خداوند در یکی از آیات قرآنی میفرماید: **أَخْصِيهٔ اللهُ وَتَسُوهُ**^۲ یعنی خداوند آن اعمال را برشمرده و آنها آترا فراموش کرده‌اند. یعنی فراموش کردن عمل بمعنای از میان رفتن آن نیست

۱ - برای اطلاع بیشتر در این زمینه مراجعه کنید به مقاله «حیات بعد از مرگ» نوشته علامه طباطبائی و تفسیر المیزان ذیل آیه ۱۳ از سوره اسراء.

۲ - مجادله: ۶

بلکه هر عملی از اعمال انسان، حتی نیات او بطور کامل حفظ و نگهداری شده و هرگز از بین نمی‌رود و تحقیقات علمی اخیر در مورد ضمیر ناخودآگاه انسان و حافظه او نیز این مطلب را تأیید مینماید که انسان در پشت پرده ظواهر، جایگاه محفوظی دارد که هر عملی در آنجا نگهداری شده و در روز حساب که پرده غفلت و فراموشی برمیافتد، آدمی تمامی آنها را به یاد می‌آورد و هرچند پرده‌های عذر و بهانه بر چشم بصیرت خود بیفکند، باز بر خود و نیکی‌ها و بدیهای خود، بخوبی آگاه میشود و نه تنها بر اعمال خود حتی بر آثار و نتایجی نیز که در طول زمان از اعمال او سرچشمه گرفته است، آگاه میگردد:

«در آنروز آدمی به آنچه از پیش فرستاده و یا از پس آمده آگاه خواهد شد بلکه انسان بر خویشتن بخوبی آگاه است هرچند پرده‌های عذر بیفکند.»^۱

بنابراین هر عملی، چه خیر و چه شر، چون سایه دنبال آدمی است و از او جدا و او از آن جداشدنی نیست. در زندگی دنیوی، انسان بعد از انجام عمل آنرا فراموش میکند و یا آنرا مخفی میدارد و چنان میندارد که با فراموشی یا کتمان آن، گریبانش از چنگ آن رها میشود. اما در روز حساب که تمامی پنهانی‌ها آشکار شده و هیچ امری مخفی نمی‌ماند (يَوْمَ تُبْلَى السَّرَائِرُ) همه اعمالی که روزی آنها را مخفی میداشت آشکار میگردد:

بَدَا لَهُمْ مَا كَانُوا يُخْفُونَ مِنْ قَبْلُ^۲ : آشکار گردید برایشان آنچه از پیش مخفی میکردند.

بنابراین اعمالی که انسان در زندگی دنیوی خویش انجام میدهد همگی در مجموعه‌ای نگهداری میشود تا بزودی در روز قیامت بیرون آورند و در پیش رویش بگسترند و برسر آن بازخواستش کنند. آری، روزی فرا خواهد رسید که اعمال انسان گریبانگیرش خواهد گردید: «وما اعمال هرکسی را «طوق گردن» او ساختیم و روز قیامت کتابی بر او بیرون آوریم در حالیکه آنرا گشوده خواهد دید.»^۳

بطوریکه ملاحظه میشود، قرآن عمل انسان را ملازم و قرین همیشگی او معرفی نموده و آدمی را جدا از اعمالی که انجام میدهد نمیشناسد. از اینرو اعمال را به چیزی که برگردن انسان آویخته شده و همواره بمانند سایه ملازم و همراه اوست، میشناساند که در دادگاه عدل الهی، همه آنها را که همراه خویش دارد مشاهده کرده و چاره‌ای جز تأیید و قبول آنها نخواهد داشت. و چگونه میتواند قبول نداشته باشد حال آنکه در کتاب اعمال خود، بجای خط و نقش، خود اعمال

۱ - يَتَّبِعُوا الْاِنْسَانَ يَوْمَئِذٍ يَمَّا قَدَّمَ وَ اٰخِرَ بَلَى الْاِنْسَانُ عَلٰى نَفْسِهِ بَصِيْرَةٌ وَ لَوْ اَلْقَى مَعٰذِرَةً (قیامت: ۱۵-۱۳)

۲ - انعام: ۲۸

۳ - وَ كُلُّ اِنْسَانٍ اِلٰى رَّبِّهِ لَازِمٌ وَ نُخْرِجُ لَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ كِتٰبًا يَلْقٰهُ مِنْشُورًا (اسراء: ۱۳)

را دریافته و از آنها آگاه خواهد گردید. و این عالی‌ترین و کاملترین نوع محاکمه است که شخص آنچه را که انجام داده است همراه خویش ببیند و خویشتن بر محکومیت خود صحه گذارد. از اینروست که در روز حساب به انسان گفته میشود که خود برای حسابرسی به اعمال خویش کافی است:

اقْرَأْ كِتَابَكَ كَفَىٰ بِتَفْسِيكَ الْيَوْمَ عَلَيْكَ حَسِيبًا^۱

«کتاب خویش بخوان که تو خود تنها برای رسیدگی به حساب خویش کافی هستی.» بنابراین حجت کتاب مذکور حجتی است قاطع که خواننده هیچ تردیدی در آن نمیکند.^۲ از آنچه گفته شد نتیجه میشود که کتاب اعمال انسان حاوی خود اعمال و حقایق و نتایج آنهاست نه اینکه مانند کتابهای معمولی عبارت از خطوط و نقوش‌ها و رسم‌ها باشد. کتاب مورد بحث عبارتست از همان اعمالی که خداوند آنرا بانسان نشان میدهد تا دیگر جای حاشا نماند زیرا که هیچ دلیلی محکمتر از مشاهده و عیان نیست.^۳

احباط و تکفیر^۱

مطالعه در آیات قرآنی این مطلب را به ثبوت میرساند که بعضی معاصی سبب ازبین رفتن بعضی حسنات میشود (احباط) و پاره‌ای حسنات سبب ازبین رفتن بعضی گناهان میگردد (تکفیر) براساس روایات، بعضی گناهان از قبیل قتل و غیبت و بهتان و غیره سبب میشود همانند گناهان طرف مقابل به شخص منتقل شده یا پاره‌ای حسنات این شخص به او انتقال یابد. این مطلب نشان میدهد که چه بسا فردی سالها در انجام اعمال خیر بکوشد اما با انجام بعضی معاصی، سبب ازبین رفتن آنها شود. یا بسیاری از معاصی دیگران را در کتاب اعمال خویش ببیند. قرآن (در سوره حجرات) بی‌حرمتی نسبت به پیامبر را وسیله نابودی اعمال خیر دانسته و مسلمانان را سخت از آن برحذر میدارد. در جای دیگر نیز شرک و کفر و ارتداد را سبب نابودی تمامی اعمال خیر معرفی مینماید.

توبه

یکی از عوامل مهمی که سبب تکفیر گناهان و ازبیمان رفتن آثار معاصی میشود توبه است. توبه عبارت است از پشیمانی قلبی از انجام معصیت و تصمیم قاطع بر ترک آن و اقدام در

۱ - اسراء: ۱۴

۲ و ۳ - مراجعه کنید به تفسیر المیزان ذیل آیه ۱۴ سوره اسراء.

۴ - احباط: تباہ و باطل ساختن. تکفیر: پوشانیدن. تکفیر گناه: بخشودن گناه.

جهت جبران آن^۱.

چنین توبه و بازگشتی سبب جلب رحمت خدا شده و بر اثر توجه و عنایت الهی، آثار معاصی از روح انسان منحو میگردد.

توبه یکی از مقامات معنوی است که سبب تصفیه روحی و معنوی انسان شده و موانعی را که از رسیدن او به مقام قرب الهی جلوگیری مینماید (معاصی) از میان برمی‌دارد و او را از عذاب جانکاه در جهان آخرت نجات می‌بخشد.

توبه دری است از درهای رحمت الهی که هر بنده گنهکاری میتواند از آن داخل شود و گام در عرصه عطوفت خداوندی گذارد و بدینوسیله به سعادت ابدی نائل آید. از اینرو، خداشناسان واقعی تا آنجا که در توان دارند برگرد معاصی نمیگردند و بدینوسیله بین خود و خدای خود پرده‌ها نمی‌افکنند. آنان میدانند که معاصی و آلودگیها با آنها و با سرنوشت ابدی آنها چه میکند و چگونه آنها را از رسیدن به سعادت واقعی باز میدارد. و لذا هرگاه از روی غفلت به معصیتی مرتکب شوند، بلافاصله با توبه و ندامت و استغفار بسوی درگاه خداوندی برمیگردند و دست بر دامان رحمت او میزنند و میدانند که تنها اوست که میتواند قلم مغفرت بر لوح معاصی آنها کشد.

خداوندی چنین بخشنده داریم	که با چندین گنه امیدواریم
خدایا گر بخوانی ور برانی	جز انعامت دری دیگر نداریم
سرافرازیم اگر بربنده بخشی	وگرنه از گنه سربرنیاریم
نگویم خدمت آوردیم و طاعت	که از تقصیر خدمت شرمساریم
مباد آن روز کز درگاه لطف	بدست ناامیدی سربخاریم

پیام رحمت

خداوند در آیات متعدد قرآنی بندگان خویش را به بازگشت از گناه و معصیت دعوت نموده

۱ - حقوقی که انسان بر گردن دارد بر سه دسته است: حق الله - حق النفس - حق الناس. اگر گناهایی که شخص انجام داده مربوط به حق الله باشد (از قبیل ترک نماز یا روزه و غیره) در این صورت باید آنها را قضا نماید و اگر مربوط به حق الناس باشد یعنی تجاوز به حقوق مادی یا معنوی دیگران نموده و مثلاً مال کسی را به ناحق تصرف کرده یا غیبت دیگری را کرده یا تهمت و افترا بر او بسته، باید مال او را به او مسترد نماید و یا به نحوی رضایت او را جلب کند و اگر تهمت باو زده باید در نزد کسانی که آبروی او را برده برای او اعاده حیثیت نموده و حلالیت از او تحصیل نماید. و اگر از نوع حق النفس باشد مثلاً به بدن خود صدمه‌ای زده (مانند صرف مشروبات الکلی) در این صورت باید توبه کند و در انجام اعمال خیر و حسنات و طاعت و عبادت خداوندی بکوشد. در هر حال شخص توبه‌کار باید گناهان خود را بزرگ شمارد (زیرا گناه هر قدر هم که ظاهراً کوچک باشد در پیشگاه خداوندی بزرگ است) و با طلب مغفرت از خدا و سعی و کوشش در انجام اعمال خیر، اشتباهات خود را جبران نموده و در هر حال امیدوار به رحمت الهی باشد که یأس از رحمت خدا از گناهان کبیره است و خداوند آنرا از صفات کفار معرفی مینماید.

و بآنان وعدهٔ مغفرت و بخشش میدهد تا آنجا که حتی از این مرحله نیز فراتر رفته میفرماید:
إِلَّا مَنْ تَابَ وَ آمَنَ وَ عَمِلَ عَمَلًا صَالِحًا فَأُولَئِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ وَ كَانَ اللَّهُ
غَفُورًا رَحِيمًا.^۱

«مگر کسیکه توبه کند و با ایمان بخدا عمل صالح بجای آرد پس خدا گناهان چنان
کسانی را تبدیل به حسنات نماید که خداوند در حق بسندگان بسیار آمرزنده و
مهربانست».

و این نشانهٔ کمال رحمت و عطف الهی در حق انسان است که نه تنها بعد از توبهٔ واقعی و
بازگشت بدرگاه الهی گناهان او را نادیده میگیرد، بلکه حتی بدیهای او را به نیکی‌ها مبدل ساخته و
او را از عذاب و حسرت روز حساب نجات می‌بخشد. و این بشارت خداوندی است به توبه‌کاران
واقعی تا قبل از اینکه فرصت از دست رود، بآب توبه صفحهٔ ضمیر خود را از آثار معاصی تطهیر
نمایند و با قلبی پاک بحضور پروردگار خویش روند:

دار الشفای توبه نسبت است در هنوز تا درد معصیت به تدارک دوا کنیم
اما اگر انسان از این موهبت الهی استفاده نکند و با قلبی ناپاک و آلوده به انواع معاصی
وزشتی‌ها یا در عرصهٔ محشر گذارد، دیگر هیچ عذر و بهانه‌ای از او پذیرفته نشود:
فَيَوْمَئِذٍ لَا يَنْفَعُ الَّذِينَ ظَلَمُوا مَعْرِزَتُهُمْ: پس آنروز سود ندهد بهانه آوردن کسانی که ستم
کردند.

که سودی ندارد فغان زیر چوب	تو پیش از عقوبت در عفو کوب
که فردا نمآند خجل در برت	بسرآر از گریبان غفلت سرت

گروه‌های سه‌گانه

قرآن در سورهٔ «واقع» مردم را در روز قیامت به سه گروه تقسیم میکند. گروهی کسانی
هستند که بعلت دوری از هرگونه آلودگی و تحصیل کمال به مقام تقرب الهی راه یافته و در این راه
گوی سبقت از دیگران ر بوده‌اند. قرآن از اینان به «سابقون» یا «پیشتازان» تعبیر میکند. اینان
مقربینی هستند که بعلت خلوص کامل، از تمامی گرفتاریهای محشر حتی از میزان و دادن کتاب
اعمال استثناء شده و در جوار رحمت پروردگار خود از عالی‌ترین مواهب و نعمات الهی
برخوردارند:

السَّابِقُونَ السَّابِقُونَ أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ.^۲ «پیشی گیرندگان (در ایمان) به
حقیقت مقربان در گاهند و در بهشت‌های پر نعمت برخوردارند.» اینان در دنیا پیشی گرفتگان در

ایمان و طاعت خدا و در قیامت، پیشی گرفتگان در رحمت حق‌اند.

گروه دوم کسانی هستند که پرونده اعمال خود را از سمت راست خویش دریافت میدارند و بهمین جهت «اصحاب الیمین» نامیده میشوند.

اینان سعادت‌مندی هستند که چون کتاب اعمال خود را دریافت دارند با نشاط و شادمانی به اهل محشر گویند: بیایید و نامه مرا بخوانید. من ملاقات چنین روزی را اعتقاد داشتم (و بهمین جهت از آلودگی‌ها پرهیز کردم) چنین کسانی در مقامات والا در عیش و زندگانی خوشی بسر برده و از انواع نعمت‌های بهشتی برخوردار خواهند بود. *فَهُوَ فِي عِيشَةٍ رَاضِيَةٍ فِي جَنَّةٍ غَالِيَةٍ*^۱. گروه سوم، کسانی هستند که نامه اعمال خود را از سمت چپ (و یا از پشت سر) دریافت میدارند و از اینرو «اصحاب الشمال» نامیده میشوند. اینان تیره‌بختانی هستند که به جهت مسئولیتهای سنگینی که در دنیا بر گردن گرفته و از محور حق دور مانده‌اند، در حیات اخروی جز رنج و عذاب بهره‌ای نخواهند داشت. اینان همان تکذیب‌کنندگان حَق و ره‌گم‌کردگان مسیر هدایتند (*الضَّالُّونَ الْمُكَذِّبُونَ*) که باید در چنین روزی در غذایی که بدست خود تدارک دیده‌اند بسر برند.

اینان کسانی هستند که در حیات دنیوی نازپرورد تنعم و از جمله «مُتْرَفِينَ» بودند و به جهت غوطه‌ور شدن در لذات دنیوی از یاد حق غافل مانده و برگناه بزرگ که همانا دوری از حق است، لجاجت و اصرار داشتند و روز حساب را جدی نگرفته و بدان باور نداشتند^۲. اینان از روی عناد و لجاج به خدای بزرگ ایمان نیاورده و هرگز مسکینی را بر سفره طعام خود به رغبت نخواندند و بهمین سبب در چنین روزی هیچ حامی و دوستداری که بفریادشان رسد، ندارند^۳.

چون فردی از این گروه از اعمال خود آگاه شود، از روی شرم و اندوه گوید:

«ایکاش نامه مرا بمن نمی‌دادند و من هرگز از حساب اعمالم آگاه نمی‌شدم. ایکاش مرگ مرا دریابد و از چنگ این اندوه جانکاه و عذاب جانسوز نجات دهد. مال و ثروت امروز به فریاد من نرسید و همه قدرت و حشمت محو و نابود گردید (در این حال خطاب قهر رسد که) او را بگیرید و در غلّ و زنجیر کشید تا بازش بدوزخ درافکنید»^۴.

مفهوم راست و چپ در این آیات

البته نباید تصور کرد که در روز حساب کتاب یا نوشته‌ای بدست راست یا چپ عده‌ای داده

۱ - حاقه: ۲۱ و ۲۲ ۲ - واقعه: ۴۷ - ۴۵

۳ - *إِنَّهُ كَانَ لَا يُؤْمِنُ بِاللَّهِ الْعَظِيمِ وَلَا يَعْضُدُ عَلَى طَعَامِ الْمِسْكِينِ فَلَيْسَ لَهُ الْيَوْمَ هَيْئًا حَمِيمٌ* (حاقه: ۳۵ - ۳۳)

۴ - حاقه: ۳۱ - ۲۵

میشود بلکه اولاً با توجه به توضیحی که در مورد پرونده اعمال قبلاً داده شد، چنین نیست که نوشته‌ای با خط‌ها و کلماتی وجود داشته باشد بلکه چگونگی کتاب و خواندن آن، با وضع و چگونگی آن در دنیا فرق داشته و تنها نوعی آگاهی یافتن است. ثانیاً مقصود از یمین (راست) و شمال (چپ) دو جنبه قوی و ضعیف انسان یا دو جنبه سعادت و شقاوت است و آنچه مسلم است اینست که مقصود صرفاً دست چپ یا راست نیست بطوریکه در یکی از آیات تعبیر را عوض کرده و بعد از ذکر اینکه کتاب اعمال عده‌ای به دست راستشان داده میشود، اضافه مینماید که عده دیگر نامه اعمال خود را از پشت سر (وراء ظهر) دریافت مینمایند (سوره اشقاق: ۱۱ - ۷) و این مطلب نشان‌دهنده اینست که «دست چپ» مقصود نیست.^۱

گواهان روز حساب

بر اساس آیات قرآنی، در روز حساب شاهدان و گواهانی بر اعمال و کرده‌های انسانها در پیشگاه خداوندی شهادت میدهند:

«پیامبران و شاهدان آورده شوند و میان مردم به حق حکم شود و به هیچ کس ابداً ستم روا داشته نشود».^۲

بر واضح است که این شهادت، گواهی دادن بر صورت ظاهری اعمال نیست بلکه باطن و حقیقت اعمال را شامل میشود. و این نیز جز برای کسانی که از عمق و ریشه اعمال انسانها آگاه باشند، بر کسی ممکن نیست. بنابراین در چنان روزی تنها کسانی میتوانند به ادای شهادت پردازند که بعزت دارا بودن یک قدرت ماوراء الطبیعه‌ای، بتوانند باطن و حقیقت اعمال انسانها را در پشت پرده ظواهر ببینند و بر آن آگاهی یابند. و این جز برای پیامبران خدا و جانشینان او و بندگان خاص خدا که دارای چنان قدرت فوق الطبیعه‌ای هستند، امکان‌پذیر نیست. بنابراین شخصیت‌های آسمانی و اولیاء خدا گواهان روز رستاخیزند. و آنچه از آیات قرآنی به آشکاری فهمیده میشود، پیامبر اسلام (ص) نیز شاهد بر همه آنهاست.^۳

شهادت دادن مأموران الهی

گروه دیگر از شاهدان روز رستاخیز که بر کرده‌های انسانها در دادگاه الهی شهادت میدهند، مأموران الهی یا ملائکی هستند که در طول زندگی انسان همواره مراقب او بوده و تمامی

۱ - همان مقاله از علامه طباطبائی.

۲ - زمر: ۶۹

۳ - نساء: ۴۱

اعمال او را از ریز و درست ثبت و ضبط کرده و در روز حساب همراه او وارد عرصه محشر میشوند:

جَاءَتْ كُلُّ نَفْسٍ مَعَهَا سَائِقٌ وَشَهِيدٌ: هر کسی وارد (دادگاه الهی) میشود درحالیکه با او مأموری و شاهدی میباشد. در آیات متعدد قرآنی خداوند وجود این مأموران الهی را که نگهبان بر انسان بوده و همه اعمال او را ضبط می کنند، تأیید مینماید.^۱ از آنجمله میفرماید: «و بیگمان بر شما نگاهبانانی هستند، نویسندگان گرانقدر، میدانند آنچه میکنید.»^۲

شهادت دادن اعضاء

از بعضی از آیات قرآنی و روایات و احادیث چنین استفاده میشود که معاندان و بدکاران در روز حساب سوگند دروغ یاد میکنند تا بلکه خود را از مهلکه نجات دهند.^۳ در این حال خداوند بر دهانهای آنها مهر خاموشی می زند و اعضاء و جوارح آنها به اذن خداوند شروع به سخن گفتن نموده و بر علیه شخص شهادت میدهند:

الْيَوْمَ نَخْتِمُ عَلَىٰ أَفْوَاهِهِمْ وَتُكَلِّمُنَا أَيْدِيهِمْ وَتَشْهَدُ أَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ.^۴
«امروز است که بر دهان (آن معاندان) مهر خاموشی نهیم و دستهایشان با ما سخن گویند و پاهایشان بآنچه کرده اند گواهی دهند.»

در آیات دیگر، از شهادت دادن گوش و چشم و پوست سخن بمیان آمده است بطوریکه بدکاران از مشاهده گواهی اعضاء خویش به تعجب افتاده و خطاب به پوست بدن خود با لحنی سرزنش آمیز اظهار میدارند که چرا بر علیه ما شهادت میدهید؟ در این هنگام پاسخ میشوند که: ما را خداوندی به سخن آورد که هر چیزی را او به سخن میآورد.^۵

با این ترتیب، معلوم میگردد که حتی اعضاء و جوارح انسان نیز مأموران الهی و کمین گاهی برای کنترل و مراقبت انسان بوده و گواهی بر اعمال او هستند که در پای حساب پرده از کرده های انسان برداشته و حجت را بر محکومیت او کامل میگردانند. ولذا بر خلاف زندگانی دنیوی که هر کس با هزاران سفسطه و مغلطه خود را بی گناه جلوه داده و خویشتن را در نزد دیگران تبرئه مینماید، در چنان روزی، راه برای هرگونه سفسطه و دروغی مسدود بوده و دیگر نه خود او و نه دیگران یارای دفاع از او را نداشته و نه راه فراری برای خود مییابد. اینجاست که

۱ - مراجعه کنید به: یونس: ۶۱ و ق: ۲۱ - ۱۶

۲ - وَإِنَّ عَلَيْكُمْ لَحَافِظِينَ كِرَامًا كَاتِبِينَ يَعْلَمُونَ مَا تَعْمَلُونَ (انفطار: ۱۲ - ۱۰)

۳ - مراجعه کنید به: نحل: ۲۸ و مجادله: ۱۸

۴ - پس: ۶۵

۵ - فُصِّلَتْ: ۲۱ - ۱۹

مجرمین و معاندین و دورافتادگان از حقیقت آرزو میکنند که ایکاش مرگ آنها را فرا گیرد تا بلکه از آن عذاب و رنجی که خویشان برای خود فراهم آورده‌اند، نجات یابند. اما دیگر کار از کار گذشته و زمان توبه و بازگشت نیز بسر رسیده و اکنون روز حساب و موسم دریافت نتیجه اعمال است. آنان تمام فرصت‌ها را از دست داده و در برابر ندای حق، پنبه تجاهل در گوش دل کردند و آنهمه فریادهای دلسوزانه انبیاء و سفیران حق را شنیدند و لذا امروز در حالی به خود آمدند که خود را زیانکار یافتند: **فَأَصْبَحْتُمْ مِنَ الْخَاسِرِينَ**^۱.

شهادت زمان و مکان

آیات دیگری در قرآن وجود دارد که شهادت زمان (ایام و روزها) و مکان را بیان نموده و آنها را نیز در ردیف گواہانی معرفی مینماید که در روز حساب به شهادت برمی‌خیزند^۲.

يَوْمَئِذٍ تُحَدِّثُ أَخْبَارَهَا بِأَنَّ رَبَّكَ أَوْحَىٰ لَهَا^۳.

«آهننگام زمین از حوادثی که بر آن واقع شده سخن گوید و گزارش دهد (زیرا که) خدا باو چنین الهام کند».

در این زمینه احادیث فراوانی از پیشوایان اسلام نقل گردیده است که همگی بیانگر شهادت ایام و مکانها در روز رستاخیز است.

از آنچه درباره شهادت دادن اعضاء و زمان و مکان گفته شد میتوان دریافت که از نظر قرآن حیات و زندگی در تمامی موجودات به گونه‌ای وجود دارد زیرا پر واضح است که سخن گفتن کسی زمانی شهادت به حساب می‌آید که سخن حقیقتاً از آن سخنگو باشد و این جز با حیات و زندگی سازگار نیست. از سوی دیگر زنده نمودن شاهدها در روز قیامت و خیر دادن آنها از وقایعی که در دنیا اتفاق افتاده است، بدون آنکه هنگام وقوع آن وقایع، شاهدها حیات داشته باشند و آن وقایع را درک و دریافت کنند، چنین خبر دادنی نمیتواند شهادت باشد. ناچار هر چه که در روز قیامت شهادت میدهد مانند گوش و چشم و پوست و زمان و مکان، همه و همه در دنیا دارای نوعی حیات هستند^۴ و لو درک این حیات و چگونگی آن با توجه به محدودیت‌ها و نارسائیهای ما امکان‌پذیر نباشد ولی طبیعی است که هرگز نمیتوان چنین واقعیتی را تنها به دلیل اینکه ما قادر به درک چگونگی آن نیستیم، انکار نمود. یکی از دانشمندان گوید: نمی‌توان چیزی را که به نظر ما بسیار بعید میرسد، انکار نمود.

۱ - فصلت: ۲۳

۲ - در مورد شهادت دادن زمان مراجعه کنید به همان مقاله از علامه طباطبائی - ص ۱۶۷

۳ - زلزال: ۴ و ۵

۴ - همان مقاله - ص ۱۶۶

اگر نگاهی به تاریخ علم بیافکنیم درک این مطلب برای ما آسانتر خواهد شد. اگر در قرن گذشته که هنوز ابزارهای فعلی در اختیار بشر نبود، کسی سخن از ضبط صدا یا حتی تصویر انسان بر روی نوار بمیان میآورد، شاید قبول آن برای بسیاری از مردم بسیار مشکل و حتی غیر ممکن بود. در صورتیکه امروزه این پدیده یکی از بیش‌یا افتاده‌ترین مسائل زندگی روزمره ما بشمار میرود. بطوریکه هر کدام از ما به سادگی می‌تواند امواج صوتی را که در فضا پراکنده میشود بر روی نوار مغناطیسی ضبط و آنرا نگهداری نماید. ولذا بعید نیست که روزی ابزارهای دقیق‌تر علمی اموری را که امروز بنظر ما بسی بعید میرسند، به انجام رسانند و آثاری را که اعمال و گفتار ما بر روی اشیای مختلف برجای میگذارند کشف و ظاهر نمایند.

بهر حال، بر اساس کلام الهی (که جز حقیقت محض نمیتواند باشد) و با توجه به اعتقاد ما به دین آسمانی اسلام (که از روی دلیل اصالت آن بر ما معلوم گردیده است) تردیدی وجود ندارد که در جهان آخرت نه تنها خداوند خود بزرگترین شاهد بر اعمال بندگان است (وَاللَّهُ شَهِيدٌ عَلَىٰ مَا تَعْمَلُونَ) بلکه انبیاء و اولیاء خدا، مأموران الهی، اعضاء و جوارح، و بالاخره زمین و زمان نیز آنچه را که در دوران زندگی انسان در خود ضبط و نگهداری نموده‌اند در محکمه عدل الهی گزارش نموده و کاملترین نوع محاکمه و حسابرسی در مورد کرده‌های انسان بعمل میآید تا دیگر جای هیچگونه حاشا نباشد. از اینرو افراد عاقل و دوراندیش که از هم‌اکنون خود را در پیشگاه عدل الهی در حال حساب احساس میکنند، برنامه زندگی خود را چنان تنظیم مینمایند که در چنان روزی گرفتار رنج و عذاب جانسوز نگردند و بر فرصت‌های از دست رفته حسرت نخورند.

هر که آخرین بُود او مؤمن است هر که آخوَرین بُود او بیدنست

پیامبر اسلام (ص) فرمود: **خَاسِبُوا قَبْلَ أَنْ تُخَاسَبُوا**

«به حساب خویش برسید قبل از آنکه به حساب شما برسند».

درسی از پیامبر

پیامبر اسلام (ص) در روزهای آخر عمر در حالیکه شدت بیمار و رنجور بود، روزی به مسجد رفت و با مسلمانان سخن گفت. بعد از آنکه به نزدیکی رحلت خویش اشاره کرد، گفت: «خداوند بنده‌ای را مخیر کرد بین دنیا و آنچه نزد خداست. آن بنده چیز را که نزد خداست برگزید.» و سپس با مردم وداع کرد و گفت: «آدمی را از مرگ گریزی نیست اما بعد از مرگ حسابی در کار است که در آن بر هیچ کس نخواهند بخشید. اکنون اگر کسی هست که بر من حقی داشته باشد، برخیزد قصاص کند و حق خود را بگیرد. گویند در این هنگام در مسجد صدائی

برخاست که گفت: ای پیامبر! در فلان وقت که سوار شتر بودی و می‌خواستی تازیانه به شتر بزنی، به پشت من زدی، می‌خواهم که بجای آن تازیانه‌ات زخم. حاضران در مسجد در حیرت و تأثر فرو رفته بودند. مرد تازیانه برگرفت و به جانب پیامبر آمد. چون نزدیک او شد تازیانه را به کنار افکند. بر شانه پیغمبر خم شد و در حالیکه اشک میریخت بر و دوش وی را بوسه داد.

این اندازه حساسیت و دقت و نگرانی از حساب روز جزا از جانب کسی که در مقام نبوت قرار دارد، درسی است بزرگ برای افراد امت تا قبل از فوت فرصت، به حساب خویش رسند و از مسئولیت در پیشگاه خداوندی بهرأسند و آنرا سهل‌پندارند.

پرسش و پژوهش

- ۱ - منظور از میزان و وزن کردن اعمال در قیامت چیست؟
- ۲ - منظور از پرونده اعمال چیست؟
- ۳ - از اینکه قرآن عمل هر انسان را طوق گردن او معرفی میکند چه نکته‌ای دریافت میکنید؟
- ۴ - اجباط و تکفیر را با ذکر نمونه‌هایی توضیح دهید.
- ۵ - توبه واقعی چگونه توبه‌ای است؟ و نقش توبه در حیات معنوی و سرنوشت جاودانی انسان چیست؟
- ۶ - گروههای سه‌گانه را در عالم آخرت توضیح دهید.
- ۷ - چه کسانی یا چه چیزهایی در روز قیامت شهادت میدهند؟

پاداش و کیفر اخروی

تناسب جرم با کیفر

حال باید دید پاداش و کیفری که هر کس در جهان آخرت در برابر اعمال خود دریافت می‌دارد چگونه است؟ در این جهان، پاداش و کیفر هر کس در برابر اعمال خود یا براساس یک عده قراردادهای اجتماعی است و یا نتیجه طبیعی عملی است که انجام داده است. بعنوان مثال، اگر کسی در اداره‌ای کار نیکوئی انجام دهد، از طرف رئیس مربوطه خود تشویق شده و احياناً مبلغی نیز بعنوان پاداش دریافت می‌دارد. یا در میان نظامیان، براساس یک عده مقرراتی، بر رتبه و درجه او افزوده می‌گردد. همین‌طور اگر کسی مرتکب جرمی شود، براساس یک عده قوانین و مقررات، از طرف دستگاه قضایی کیفر داده میشود نظیر رفتن به زندان، پرداخت جریمه نقدی، اعدام و..... که در تمام این موارد باید کیفر با جرم متناسب باشد. مثلاً اگر کسی مشتی بر دیگری زند و در مقابل او را محکوم به حبس ابد نمایند، در این صورت عدالت در مورد او به اجرا در نیامده است. زیرا که جرم با کیفر هیچگونه تناسبی ندارد.

اما موارد دیگری وجود دارد که در آنها پاداش یا کیفر براساس یک عده قوانین و مقررات (که در واقع قراردادهائی بیش نیستند) صورت نمی‌پذیرد بلکه پاداش یا مجازات مستقیماً محصول طبیعی خود عمل یا باصطلاح اثر وضعی آنست. مثلاً اگر کسی سیگار بکشد یا از مشروبات الکلی استفاده نماید یا بهداشت غذایی را رعایت نکند و در نتیجه مبتلا به امراضی گردد، در اینصورت این امراض و ناراحتی‌های حاصله از آن نتیجه طبیعی عمل شخص است که باید آنرا تحمل نماید. یا اگر کسی در اثر بی احتیاطی در رانندگی، بعلمت وقوع تصادف پای خود را از دست دهد و تا آخر عمر از این بابت رنج برد، این نقص عضو نتیجه طبیعی بی احتیاطی او بوده و کسی جز خود او در این میان مقصر نیست. در تمامی این موارد، کیفری که شخص می‌بیند مستقیماً نتیجه عمل خود او بوده و در این میان قرارداد یا قانونی که میزان کیفر را تعیین نماید وجود ندارد تا گفته شود که این قانون یا آن قرارداد ظالمانه است یا عادلانه و بنابراین موضوع تناسب جرم با کیفر در اینجا مطرح نیست. مثلاً در مثال بالا راننده نمی‌تواند اعتراض نماید که چرا چند دقیقه بی احتیاطی او مجازاتی چنان سنگین بدنبال دارد. زیرا که در اینجا کسی براساس یک عده مقررات قراردادی او را مجازات نکرده است تا تناسب میان جرم و کیفر مطرح شود. هر مجازاتی که در اینجا صورت

میپذیرد نتیجه طبیعی عملی است که شخص انجام میدهد. اگر کسی یک لحظه از روی بی احتیاطی یا عصبانیت یا هر عامل دیگر، دست به سیم برق بزند، همین یک لحظه غفلت یا خیره سری، کيفری معادل از دست دادن حیات را بدنبال دارد.

بنابراین تناسب جرم با کيفر وقتی قابل طرح است که مجازات جنبه قراردادی داشته باشد اما وقتی کيفر نتیجه و اثر طبیعی عمل باشد، در اینصورت هرگز نمیتوان انتظار داشت که مثلاً ده دقیقه غفلت، باندازه ده دقیقه ناراحتی بدنبال داشته باشد.

تجسم اعمال

حال باید دید که پاداش و کيفر در جهان آخرت از نوع اول است یا نوع دوم یا از نوع دیگر.

پاداش و کيفر در زندگی اخروی از نوع اول نیست تا تناسب جرم و مجازات در آن مطرح باشد. یعنی مجازاتهای اخروی از نوع قراردادی و براساس یک عده مقررات نیست. از نوع دوم نیز نیست بلکه حتی از آنهاً کاملتر و یک درجه نسبت بآن بالاتر است. آنچه در روز قیامت بعنوان پاداش یا کيفر بانسان داده میشود، عین عمل او است. بدین معنی که هر عملی که ما در این دنیا انجام میدهم، یک جنبه مادی و ظاهری دارد که پس از انجام آن از بین میرود و فانی میشود و یک جنبه باطنی و غیبی دارد که هرگز از بین نمیرود و باقی میماند و از انسان جدا نمیشود. هر نقش را که دیدی جنسش زلا مکان است گر نقش رفت غم نیست اصلش چو جوادان است در این جهان چون انسان در زندان عالم ماده بوده و از دیدن باطن اعمال خویش عاجز و ناتوان است، چنان میبندارد که آن اعمال از بین میروند و باقی نمی ماند اما وقتی حجابهای عالم طبیعت از مقابل دیدگان او برافتد و گام در جهان دیگر گذارد، میتواند جنبه باطنی و سیمای غیبی اعمالی را که روزی انجام داده، مشاهده نماید و آنها را همراه خویشتن یابد. بعبارت دیگر، عملی که ما در زندگی دنیوی انجام میدهم، حقیقت و باطن آن عمل در جهان آخرت بصورت زشت یا زیبا، لذت بخش یا دردآور تجسم یافته و آدمی خود را میان اعمال «مجسم» شده خود می یابد یعنی در قیامت، سرنوشت انسان و نوع زندگانی او را همان اعمالی که در این جهان انجام داده است تشکیل میدهد. اگر عمری براساس حق و حقیقت در جهت کمال گام برداشته و به تحصیل فضایل و کمالات پرداخته، صورت باطنی و ملکوتی کمالات خود را در آن جهان مشاهده نموده و به سعادت و صف ناپذیر دست خواهد یافت. و اگر زندگی خود را براساس عناد و حق کشی و ستم و اعمال ناشایست حیوانی بسر کرده است، در آنجا همین ستم و انحطاط او بصورت های وحشت آور و دردزا تجسم یافته و او را دستخوش بزرگترین نکبت ها و رنجها خواهد ساخت. از اینروست که قرآن در مورد دوزخیان میفرماید:

اُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ مِّن رِّجْزٍ أَلِيمٌ: آنان شکنجه‌ای دردآور از ناپاکی خویش دارند. یعنی در این روز، کسی آنها را مجازات نمی‌کند بلکه آلودگی‌هایی که در زندگی دنیوی تحصیل کرده‌اند مایه رنج جانکاه آنها گردیده و سخت عذابشان میدهد. در حدیث است که در روز حساب در برابر جزع و فزع بدکاران بآنها خطاب میشود که: اِنَّمَا هِيَ اَعْمَالُكُمْ رُدَّتْ اِلَيْكُمْ^۱: آنچه امروز بشما میرسد همان اعمال و کردار شماست که بسوی شما بازگردانیده شده است.

قرآن چه میگوید؟

قرآن کریم در آیات متعددی به این حقیقت اشاره مینماید که در حیات اخروی هر کس آنچه را که از اعمال نیک و بد در این جهان انجام داده حاضر مییابد و چیزی جز اعمال و نیات خود را دریافت نمیدارد:

يَوْمَ تَجِدُ كُلُّ نَفْسٍ مَّا عَمِلَتْ مِنْ خَيْرٍ مُّحَضَّرًا وَ مَّا عَمِلَتْ مِنْ سُوءٍ تَوَدُّ لَوْ اَنَّ بَيْنَهَا وَ بَيْنَهُ اَمَدًا بَعِيدًا.^۲

«روزی که هر کس آنچه از کار نیک یا زشت انجام داده است حاضر می‌بیند، آرزو می‌کند که کاش بین او و کار زشتش مسافت درازی فاصله میبود.»
در جای دیگر میفرماید: يَوْمَئِذٍ يَصُدُّ النَّاسُ اَشْتَاتًا لِّيُرَوَّاْ اَعْمَالَهُمْ.^۳
«در آنروز مردم از قبرها پراکنده بیرون آیند تا اعمال خود را ببینند.»
وَ وَجَدُواْ مَا عَمِلُواْ حَاضِرًا وَ لَا يَظْلُمُ رُبُّكَ اَحَدًا.^۴

«آنچه را که انجام داده‌اند حاضر می‌یابند و پروردگار تو به احدی ستم نمی‌کند.»
فَالْيَوْمَ لَا تَظْلُمُ نَفْسٌ شَيْئًا وَ لَا تُجْزَوْنَ اِلَّا مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ.^۵

«امروز به هیچکس ستم نمیشود و جز اعمال خود شما جزائی برای شما نیست.»
در آیات متعدد قرآن، خداوند به هنگام سخن گفتن از حیات اخروی انسان تعبیر «پیش فرستادن» را بکار برده و این تعبیر بخوبی نشان میدهد که آنچه ما در حیات اخروی خود خواهیم داشت جز چیزهاییکه از همین جا میفرستیم، نخواهد بود. از اینرو قرآن مکرراً و با تأکید فراوان و با لحنی قاطع انسان را دعوت میکند تا در آنچه اینجا تهیه و قبل از خود به جهان آخرت پیش

۱ - سبأ: ۵

۲ - عدل الهی - ص ۲۱۸

۳ - آل عمران: ۳۰

۴ - زلزله: ۶

۵ - کهف: ۲۹

۶ - یس: ۵۴

میفرستد، دقیق تر شده و در آنها نظر کند و بداند که در جهان ابدی عیناً همین اموری را که در اینجا انجام میدهد، در صورت غیبی و باطنی اش، خواهد یافت و چیزی کم و زیاد نخواهد شد.^۱
يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ لَتُنظُرُنَّ نَفْسُ مَا قَدَّمْتُمْ لِغَدٍ وَ اتَّقُوا اللَّهَ^۲

«ای اهل ایمان! از خدا بترسید و پروای او را داشته باشید و هر کس بنگرد که چه چیزی برای فردای خویش پیش فرستاده است و از خدا بترسید و تقوی پیشه کنید.»

همنشینان انسان

قیس بن عاصم که یکی از اصحاب حضرت رسول اکرم (ص) بود، نقل کرده که روزی با گروهی از قبیلۀ خود خدمت رسول خدا (ص) رسیدم و گفتم: ای رسول خدا ما در صحرا زندگی میکنیم و از حضور شما کمتر بهره مند میگردیم، ما را نصایحی بیاموزید. رسول اکرم (ص) در ضمن نصایح سودمند خود خطاب بما فرمود:

«برای تو بناچار همنشینی خواهد بود که هرگز از تو جدا نمی گردد. با تو دفن میگردد در حالیکه تو مرده ای و او زنده است. همنشین تو اگر شریف باشد ترا گرامی خواهد داشت و اگر نابکار باشد ترا بدامان حوادث میسپارد. آنگاه آن همنشین با تو محسور میگردد و در ستاخیز با تو برانگیخته میشود و تو مسئول آن خواهی بود. پس دقت کن همنشینی که انتخاب میکنی نیک باشد زیرا اگر او نیک باشد، مایۀ انس تو خواهد بود و در غیر اینصورت موجب وحشت تو میگردد. آن همنشین کردار توست.»

ای دریده پوستین یوسفان گریگ بر خیزی از این خواب گران
گشته گرگان یک بیک خواهی تو میدراندند از غضب اعضای تو
زانچه میبافی همه روزه پیوش ز آنچه میکاری همه روزه بنوش
آری، هر غذایی که انسان در جهان آخرت می بیند مستقیماً از ناحیه اعمال و کرده های خویش است و گرنه خداوند رحمان که برای رحمت بیدریغ او هیچ حد و مرزی نیست، مهربانتر از آنست که کسی را بی جهت عذاب کند یا رحمت خود را از او دریغ دارد. این خود انسان است که زمینه را برای دریافت رحمت و عطاقت الهی بکلی از میان برده و همنشین هائیشی برای خود بر میگزیند که جز رنج و درد و عذاب چیزی با او نمیرسانند. آنچه از عذابهای دوزخ گفته شده است، هر یک تجسم صورت غیبی و چهره باطنی اعمالی است که ما در این جهان به میل و اختیار خود آنها را برای همنشینی در حیات جاودانی برای خویش بر میگزینیم و در این میان کسی جز

۱ - مراجعه شود به کتاب «عدل الهی» فصل «مجازاتهای اخروی».

۲ - حشر: ۱۸

خود ما مسئول آنها نیستیم.

چون ز دست زخم بر مظلوم رُست آن درختی گشت وز آن زَقوم رُست
این سخن‌های چو مار و کژدمت مار و کژدم میشود گیرد دُمست

قرآن کریم درباره خوردن مال یتیم میفرماید:

«آنانکه دارائی و اموال یتیمان را به ستم می‌خورند، جز این نیست که در شکم خویش آتش

فرو می‌برند و بزودی در آتشی افروخته می‌افتند.»

بطوریکه ملاحظه میشود قرآن خوردن مال یتیم را خوردن آتش معرفی مینماید اما چون در این دنیا حائل‌هائی وجود دارد، لذا آنان از درک آن عاجزند و به محض اینکه حایل و حجاب بدن از بین رود و گام در سرای دیگر گذارند، آتش میگیرند و میسوزند. همین‌طور است تمامی اعمال زشت و ناروائی که در این دنیا انجام داده و چنان میپنداریم که روزی گریبانگیر ما نخواهند شد.

از آنچه درباره کيفر و پاداش در حیات اخروی گفتیم میتوان دریافت که در جهان آخرت نه جرم از مجرم جداست و نه پاداش و کيفر چیزی جز عمل انسان است. در آن سرای، همین اعمال انسان است که عیناً بخود انسان بازگردانده میشوند و پاداش و کيفر نیز خود اعمال هستند. بنابراین، اینکه گفته شود چرا در برابر پنجاه سال هوسرانی و حق‌کشی تا ابد باید کسی در عذاب بسر برد، در اینجا معنی پیدا نمی‌کند زیرا که تناسب جرم با کيفر تنها در مورد مجازاتهای قراردادی درست است و آنجاست که باید این تناسب برای رعایت عدالت حفظ شود و گرنه وقتی پاداش و کيفر چیزی جز خود عمل نیست، در این صورت تناسب بین کيفر و جرم مفهوم خود را از دست میدهد و پر واضح است که هیچ عدالتی بالاتر از این نمیتواند باشد که کرده‌های هر کس بخود او مسترد شود و او خود را در میان اعمال خود بیابد.

سیمای حقیقی انسان

آنچه ما در این جهان مشاهده می‌کنیم همانا صورت ظاهری افراد است و از مشاهده حال درونی آنها ناتوانیم. اما در جهان آخرت حال درونی و صورت باطنی اشخاص که در این جهان مخفی بوده، آشکار میشود و پرده از همه صحنه‌سازها و دغل‌بازها و مخفی‌کارها برداشته شده و واقعیت درونی اعمال انسان برملاء می‌گردد و سیمای حقیقی او که همانا مجموعه حالات و مکتسبات درونی اوست، نمایان میشود.

چه بسیارند افرادی که بصورت انسانند اما به سیرت حیوانات درنده خوئی هستند که جز امیال کثیف حیوانی بر فکر و روح آنها حکومت نمیراند. آیا جنایتکاران تاریخ و جبّارانی که برای

حفظ قدرت و رسیدن به هوسهای پلید خود هزاران نفر افراد بیگناه را به خاک و خون میکشند، واقعاً انسانند؟ و آیا میتوان آنها را تنها باین خاطر که صورت ظاهری آنها شبیه انسانهای دیگر است، انسان نامید؟ آیا آنها هزاران بار از حیوانات وحشی درنده خوتر و وحشی تر نیستند؟ آنان که حاضرند برای رسیدن به منافع شخصی خود دست به هر جنایت و خیانتی بزنند، و آنان که واقعیتی مقدس تر از «خود» سراغ ندارند و جز به هوسهای خویش نمی اندیشند، واقعاً انسانند؟ و آیا انسانیت چنان محقر است که در وجود پلید آنان نیز آشیان دارد؟

صفات و حالاتی که در قلب و روح خود داریم، نیات و اندیشه‌هایی که در سر می‌پورانیم، همگی دست بدست هم داده و سیمای حقیقی یا چهره باطنی ما را تشکیل میدهند. اگر غلبه با صفات و خصوصیات انسانی و ملکوتی باشد، سیمای درونی و چهره واقعی ما نیز انسانی، و اگر غلبه با خوی حیوانی باشد، حیوانی است.

در وجود ما هزاران گرگ و خسو	صالح و ناصالح و خوب و خَشوک ^۱
حکم آن خوراست کان غالبتر است	چونکه زربیش از مس آمد آن ز راست
سیرتی اندر وجودت غالب است	هم بر آن تصویر، حشرت و اجبست

ولذا چه بسیارند افرادی که اگر پرده ظاهر فروافتد و اسرار مکتوم در دلها آشکار گردد و چهره حقیقی آنان نمایان شود، مایه وحشت و هراس دیگران شده و خود نیز از خویشتن به وحشت افتند و از خود متنفر شوند. ولذا نباید فریب ظواهر را خورده و تنها به آراستی ظاهری خوش، خویشتن را فریب داد.

چند صورت آخر ای صورت پرست	جان بی معنیت از صورت نرست
---------------------------	---------------------------

سیمای ظاهری، هر قدر زیبا و آراسته هم باشد، با مرگ زایل میشود و از میان میرود. آنچه برجای می ماند و از انسان جدا نمیشود همان شخصیت درونی و سیمای حقیقی و باطنی ماست که مجموعه اعمال و حالات و نیات ما دست بدست هم داده و آنرا بوجود میآورند.

حال میتوان دریافت که چرا قرآن، جهنم را همین الآن نیز در برگیرنده کافران معرفی مینماید: **وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌ لِلْكَافِرِينَ^۲**. این تعبیر که در دو مورد در قرآن بکار رفته است، نشان دهنده آنست که هم اکنون در این عالم نیز جهنم کافران را در بر گرفته است که با توجه به بحث‌های قبلی میتوان دریافت که هر کس حتی در این عالم، یا در بوستان اعمال خویش زندگی می کند یا در احاطه عذاب و جهنمی است که بدست خود فراهم آورده است ولی چون پرده طبیعت مانع از دیدن و احساس کردن صورتهای غیبی و باطنی اعمال خویش است، لذا متوجه وجود آنها

۱ - خَشوک: فرزند نامشروع.

۲ - توبه: ۴۹ و عنکبوت: ۵۴

نیست ولی بمحض اینکه این پرده فرو افتد و حقیقت اعمال هر کس ظاهر شود، معلوم خواهد گردید که پاداش و کیفر او جدا از او نبوده است.

گند مخفی کان بديها میرسید گشت اندر حشر محسوس و پدید
حضرت امام جعفر صادق (ع) فرمود: **إِنَّ اللَّهَ يَخْشُرُ النَّاسَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَلَىٰ نِيَاتِهِمْ**.
«خداوند روز قیامت مردمان را بر اساس نیت (حالات درونی) آنها محسوس
میگرداند.»

نیت یا روح عمل

حال میتوان دریافت که چرا در تعالیم اسلامی اصالت را به «نیت» داده و مقبولیت عمل در پیشگاه خداوندی را مشروط به نیت خالص دانسته‌اند زیرا که روح و محتوای درونی اعمال ما را نیت ما تشکیل داده و نیت یا قصد درونی ماست که عملی را صالح یا فاسد میگرداند: **الْأَعْمَالُ بِالنِّيَّاتِ**.

برخلاف تصور ظاهرینان از نظر تعالیم آسمانی عمل صالح عملی نیست که ظاهراً فوایدی نسبت به خود شخص یا دیگران داشته باشد. بعضی چنان می‌پندارند که اگر کاری انجام دهند که منافعی از آن نصیب دیگران شود، بدون توجه به نیت یا انگیزه‌ای که محرک انجام آن بوده است، کاری خیر انجام داده‌اند در صورتیکه در منطق دین آسمانی، علاوه بر اینکه صورت ظاهر عمل باید صحیح و منشأ اثرات مثبت باشد (حُسن فعلی)، نیت و قصد انجام‌دهنده آن نیز باید از هرگونه آلودگی مبرا بوده و خالص برای خدا باشد (حُسن فاعلی) تنها چنین عملی است که صلاحیت عروج به ملکوت خدا را داشته و شایستگی مقبولیت در پیشگاه الهی دارد.

کسیکه بیمارستانی می‌سازد یا پلی احداث مینماید یا مسجدی بنا میکند تا خودنمایی‌های خود را ارضا نماید یا به شهرت اجتماعی دست یابد و.... اگر چه از نظر اجتماع کاری پسندیده انجام داده است، اما چون هدف او از انجام این عمل مربوط به این عالم بوده و متوجه عالم بالا و درگاه الهی نیست، لذا این عمل او به ملکوت خدا و به پیشگاه او عروج نمیکند و در همین عالم باقی می‌ماند و برای حیات اخروی او سرچشمه هیچ‌گونه خیری نمیشود.

عملی میتواند به عالم بالا عروج کند که رو به بالا داشته باشد. عملی که بخاطر خدا و بقصد اطاعت و نزدیکی با او انجام می‌پذیرد، رو به بالا دارد و جنبه ملکوتی پیدا میکند. اما عملی که برای غیر خداست، در این عالم باقی می‌ماند و رو به پائین دارد و به عالم بالا صعود نمی‌کند. با هر نیتی که در اعمال خویش برمیگزینیم در واقع یک راه معنوی را طی میکنیم. چنین

نیست که نیت و قصد درونی ما تأثیری در حیات معنوی ما نداشته باشد. هر نیتی ما را بسوی مقصدی سوق میدهد. اگر این مقصد الهی باشد، در نزد خدا ذخیره میشود و ما را بدرگاه ربوبی نزدیکتر می‌کند و اگر غیر الهی باشد، دیگر نمی‌تواند برای ما در پیشگاه خداوندی مقامی یا تقربیی ایجاد نماید. هر راهی رو بسوی مقصدی دارد و از آن تخلف نمی‌کند. کسی که در راه تهران به دماوند گام بر میدارد نباید انتظار داشته باشد که سر از ورامین درآورد. کسیکه در جهت رسیدن به هدفهای غیر الهی حرکت میکند و نیت و قصد او رسیدن به خدا نیست، هرگز به بارگاه قرب ربوبی نمیرسد. و چون عالم آخرت ملکوت خداوند است، لذا در آنجا تنها اعمالی منشأ سعادت و قرب و برخورداریهایی گوناگون مادی و معنوی خواهد بود که به نیت خدائی انجام گرفته باشند.

از اینروست که قرآن اعمال مشرکین و کفار و معاندین را که به مقاصدی غیر از مقصد الهی انجام میدهند، حَبْطٌ (باطل و تباه) و بی نتیجه معرفی نموده و آنرا تشبیه به ذرات پراکنده در هوا (هباءً منثوراً) میکند.^۱ لذا در روز قیامت برای چنان افرادی هیچ‌گونه میزانی پیا نمی‌شود.^۲ زیرا که اعمال آنها ولو ظاهراً نیک و صالح بنماید و حتی عده‌ای از آثار اعمال آنها بهره‌مند شوند، اما چون از باطنی نورانی که بتواند اعمال آنها را تا ملکوت الهی بالا برد تهی هستند، لذا برای خود آنها هیچ‌گونه سودی نمی‌بخشد و در روز حساب منشأ سعادت و رحمتی برای ایشان نمیشود.^۳

بنابراین، در منطق دین الهی، هر عملی کسالبدی دارد و روحی. روح عمل همانا نیت انجام‌دهنده آنست. اگر این روح در نتیجه اخلاص و پاکی و بخاطر قرب بخدا، زنده و نورانی باشد در این صورت به پیشگاه رحمت خدا رسیده و منشأ سعادت اخروی میگردد. در غیر این صورت آدمی را هیچ‌گونه نصیبی از آن نخواهد بود.

اخلاص و پاکی نیت

از اینرو بر مؤمنین و خداشناسان است که مدام مراقب نیات خود باشند و تنها با صورت ظاهری اعمال، خود را سرگرم نمایند چرا که در صورت غفلت، انواع خودخواهی‌های انسان دخالت کرده و نیت را آلوده و از محور خلوص و پاکی خارج خواهد ساخت. آنچه از تعالیم اسلامی در این زمینه برمیآید اینست که خالص گردانیدن عمل برای خدا کاری آسان نیست که بتوان بدون دقت و مراقبت کافی بآن دست یافت. لازمه آن گام نهادن در عرصه «جهاد اکبر» یا میدان مبارزه با نفس و تحمل مشکلات آنست. تنها در این صورت است که میتوان وجود خود را بستدریج

۱ - فرقان: ۲۳

۲ - کهف: ۱۰۵

۳ - مراجعه شود به کتاب «عدل الهی» فصل «مجازانهای اخروی».

از انواع خودبینی‌ها آزاد ساخته و خالص برای خدا گردانید. پیامبر اسلام (ص) فرمود:
تَصْفِيَةَ الْعَمَلِ أَشَدُّ مِنْ الْعَمَلِ: خالص گردانیدن عمل برای خدا از انجام آن مشکلتر است.
و حضرت علی (ع) فرمود: الْأَخْلَاصُ قَوْزٌ^۱ یعنی رستگاری و نجات انسان وابسته به داشتن
اخلاص است.

در روایات آمده است که حفظ اجر اعمال از انجام آنها سخت‌تر است. یعنی چه بسا کسی
عملی را با نیت خالص آغاز و در جریان انجام آن نیز نیت خود را از آلودگی به خودخواهی‌ها
حفظ نماید اما بعد از پایان عمل، در نتیجه غفلت، عمل خود را ضایع و اجر و پاداش معنوی آنرا
از بین برد. بعنوان مثال، خداوند در قرآن به مؤمنین هشدار میدهد که کارهای خیر خود را با
منت‌نهادن و اذیت کردن باطل نگردانند: لَا تُبْطِلُوا صَدَقَاتِكُمْ بِالْمَنِّ وَالْأَذَى^۲.

بنابراین چنین نیست که اگر کسی عمل صالحی را با نیت خالص انجام دهد، آثار معنوی آن
از بین رفتنی نیست، بلکه چه بسا با تغییر نیت و انجام اعمالی چند، آن عمل را ضایع و بی‌نتیجه
گرداند. از اینرو بر مؤمنین و خداشناسان است که تا در این سرای اختیار و در این جهان آزمایش
بسر میبرند، مراقب اعمال و نیت و حتی حالات روحی و خطورات قلبی خود باشند تا وقتی از
این جهان به جهان دیگر منتقل میشوند، با دست خالی به حضور پروردگار خویش نروند.

در تعالیم اسلامی موکداً توصیه شده است که مؤمنین با توجه کامل بر اعمال و اخلاق و
حالات خود، و بجای اینکه به جستجوی عیوب دیگران بپردازند، به اصلاح نقایص خویش مشغول
شوند و آنرا مهم‌ترین و مقدس‌ترین وظیفه برای خود بدانند^۳. زیرا که اگر فرصت عمر از کف
بیرون رود و شخص قبل از اینکه به اصلاح و تربیت خویش نائل شود قدم در جهان ابدی گذارد،
چه حسرتها و ظللمت‌های جانکاهی که به‌مراه خواهد داشت.

همه عیب خلق دیدن نه مروت است و مردی نظری به خویشان کن که همه گناه داری
در روایات آمده است که خداشناسان واقعی اعمال خیر خود را فراموش کرده و مدام
عیوب خود را به یاد می‌آورند زیرا که به یاد آوردن اعمال خیر ممکن است سبب ایجاد غرور و
تقویت خودخواهی شده و همه آنها را بر باد دهد اما توجه به عیب‌ها و نقص‌های خود سبب می‌گردد
خودخواهی‌های انسان بشکند و شخص از اصلاح خود غافل نشود.

قلب سلیم

بنابراین، پرهیزکاران واقعی کسانی هستند که در زندگانی دنیوی خود به اصلاح نفس

۱ - غرر الحکم و درر الکلم.

۲ - بقره: ۲۶۴.

۳ - مراجعه کنید به جلد هفتم از شرح فارسی «غُررُ الحِکْمِ وَدُررُ الحِکْمِ» از انتشارات دانشگاه تهران - باب النفس -

ص ۳۸۸ احادیث شماره ۵۹۵۰ و ۵۹۷۸ و ۶۲۶۸ و ۹۰۳۳

خویش میپردازند تا قبل از اینکه در عرصه محشر خطاب قهر رسد که چرا مغلوب هوسهای خود شدید و حقایق را زیر پا نهادید، خویشان را از زیر سلطه هوسها و خودخواهی‌ها رها نکرده و عنان اختیار نفس را بدست عقل خویش گرفته باشند.

مَا كُنتُمْ نَفْسِيْمٌ وَ بَسْ أَوْخٌ^۱ كِه بَرَأَيْدُ اَز مَا بِه قِيَامَتِ كِه چِسْرَانَفْسِ نَكَشْتِيْمِ
يَوْمَ لَا يَنْفَعُ مَالٌ وَلَا بَنُونَ إِلَّا مَنْ أَتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيْمٍ.^۲

«روزیکه مال و اولاد سودی نبخشند مگر کسی که با قلب سلیم بسوی خدا آید.»

یعنی در جهان آخرت تمامی آنچه در این دنیا مورد توجه انسان بوده و بآنها تکیه و اعتماد مینمود، هیچکدام سودی نبخشند. تنها چیزیکه در بازار حقیقت و در روز آشکاری حق، برای انسان منشأ سعادت و نجات است قلبی مصون از آلودگیها و دلی محفوظ از آثار سوء معاصی است. دلی که خالص برای خدا بوده و جز برای او و به یاد او نمی‌طپد.^۳

چيست توحيد خدا آموختن خویشان را پيش واحد سوختن

پرستش و پژوهش

- ۱ - انواع کيفرها را توضیح داده و بگوئيد که در کدامیک از آنها تناسب جرم با کيفر قابل طرح است.
- ۲ - با توجه باینکه زندگی انسان در این دنیا محدود است چگونه میتوان عذاب همینگی را توجیه کرد؟
- ۳ - مراد از تجسم اعمال در جهان آخرت چیست؟
- ۴ - سیمای حقیقی انسان چیست؟
- ۵ - نقش نیت در عروج عمل انسان تا بدرگاه الهی چیست؟
- ۶ - چگونه ممکن است انسان اعمال خیر گذشته خود را ضایع گرداند؟
- ۷ - قلب سلیم چیست؟

۱ - أَوْخٌ: کلمه افسوس، آه، وای.

۲ - شعراء: ۸۸

۳ - حضرت امام جعفر صادق (ع) درباره قلب سلیم فرمود: أَلْسَلِيْمُ الَّذِي يَلْقَى رَبَّهُ وَ لَيْسَ فِيهِ أَحَدٌ سِوَاهُ يَعْنِي قَلْبَ

سلیم دلی است که پروردگارش را ملاقات کند و در آن بجز او هیچ نباشد (سرالصلوة - امام خمینی - ص ۶۳)

سرمنزل قافله بشریت

یکی از اختلافات اساسی بین حیات دنیوی و زندگانی اخروی انسان در این است که در این جهان بعثت وجود حایل‌ها، میزان ادراک انسان محدودتر و در نتیجه احساس لذت یا الم نیز ضعیف‌تر و ناقص‌تر است. در جهان بعد از مرگ که از حجابهای این عالم خبری نیست، درک و احساس بسی زنده‌تر، گسترده‌تر و نافذتر خواهد بود. لذت‌ها و کامیابی‌ها در اوج خود وسیع و فناپذیر و محرومیت‌ها و رنج‌ها نیز در نهایت شدت خود.

لَقَدْ كُنْتَ فِي غَفْلَةٍ مِنْ هَذَا فَكَشَفْنَا عَنْكَ غِطَاءَكَ فَبَصَرُكَ الْيَوْمَ حَدِيدٌ^۱

«و تو از اینروز سخت در غفلت بودی، ما پرده را اکنون از تو برگرفتیم پس دیده‌ات امروز تیزبین است.»

آری، در چنان روزی دیده‌ انسان تیزتر، شعور و آگاهی او کاملتر و قدرت احساس و ادراک او بیشتر است و بهمین جهت، احساس لذت و خوشی یا درد و الم در این جهان با احساس آنها در آن جهان قابل مقایسه نیست.

در چنان روزی، برای همگان، از مشرک و مؤمن، حقیقت آشکار شود و کوچکترین تردیدی بر کسی باقی نماند زیرا که روز قیامت، روز آشکاری حق و روزه برافتادن پرده‌ها و روز هویدائی تمام اسرار است:

وَ لَوْ تَرَىٰ إِذَا الْمُجْرِمُونَ لَأَكْسُوا رُؤُسِهِمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ رَبَّنَا أَبْصَرْنَا وَسَمِعْنَا فَارْجِعْنَا نَعْمَلْ صَالِحًا إِنَّا مُوقِنُونَ^۲

«اگر بدکاران را ببینی که در پیشگاه پروردگارشان سر بزیر افکنده‌اند (گویند) پروردگارا اینک حقیقت را به چشم دیدیم و به گوش شنیدیم. ما را بدینا برگردان تا صالح و نیکوکردار شویم. براستی که ما اینک به یقین رسیدیم.»

روز حسرت

اینک میتوان حال اندوهبار کسانی را که حقیقت با عظمت هستی را با تمام وجود خود

۱ - ق: ۲۲

۲ - سجده: ۱۲

دریافته و از طرف دیگر خود را محروم از توجه و عنایت او می‌بینند، دریافت.

در آن جهان که تنها آفتاب عالم تاب حق بر توافشانی میکند و بعثت از میان رفتن حایل‌ها همگان این حقیقت را با تمامی وجود خود درمی‌یابند، کسانی که خود را محروم و محجوب از آنهمه زیبایی‌ها و رحمت‌ها و عظمت‌ها می‌یابند، چنان درک این محرومیت آتش بر خرمن هستی آنها میزند و آنها را در شعله‌های اندوهی جانکاه و حسرتی جانسوز فرو میبرد که آرزو میکنند ایکاش مستی خاک بودند و چنان صحنه‌ای را نمیدیدند:

و يَقُولُ الْكَافِرُ يَا لَيْتَنِي كُنْتُ تُرَابًا! ^۱ آنکه از روی عناد کفر میورزید گوید ایکاش خاک

میبودم.

از اینرو، یکی از اسامی روز قیامت در قرآن «یوم الحسرة» یا روز حسرت است. روزیکه هر کسی به نوعی دچار حسرت و ندامت است. آنکس که عمر خود را به عناد و ستم بسر آورده، در آتشی از حسرت جانسوز میسوزد. و آنکس که لحظاتی از عمر خود را در جهت خیر و طاعت سپری کرده و اکنون آثار و صف‌ناپذیر آنرا درمی‌یابد، وقتی احساس میکند که چه اوقات گرانبهائی را از دست داده است، درک این غبن و محرومیت او را نیز سخت اندوهناک و حسرت‌زده میکند.^۲

پیامبر اسلام (ص) در مورد بهشتیان فرمود:

إِنَّ أَهْلَ الْجَنَّةِ لَا يَتَحَسَّرُونَ عَلَى شَيْءٍ فَاتَهُمْ مِنَ الدُّنْيَا كَتَحَسَّرِهِمْ عَلَى سَاعَةٍ مَرَّتْ مِنْ غَيْرِ ذِكْرِ اللَّهِ.

«اهل بهشت برای هیچ چیز باندازه ساعتی که به غیر یاد خدا بر آنها گذشته است، حسرت نمی‌خورند».

در این میان، تنها کسانی که از لحظات عمر خود در جهت انجام وظایف و اطاعت از اوامر الهی حداکثر استفاده را بعمل آورده و از اتلاف وقت و نیروی خود پرهیز کرده‌اند، غرق در سرور و خشنودی بوده و از شدت شادی و فرح، قیافه‌ای برافروخته و شادمان دارند. آنان از نتیجه سعی خود در دنیا راضی و خدای آنها نیز از آنان راضی است:

يَا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَرْضِيَّةً فَادْخُلِي فِي عِبَادِي وَادْخُلِي جَنَّتِي.^۳

۱ - نباء: ۴۰

۲ - یکی دیگر از اسامی روز قیامت در قرآن «يَوْمُ التَّغَابُنِ» است یعنی روزی که مردمان دسته‌جمعی احساس غبن

مینمایند.

۳ - فجر: ۳۰ - ۲۷

«ای نفس بآرامش رسیده! بسوی پروردگار خویش برگرد در حالیکه هم تو از خدای خویش خشنودی و هم خدا از تو خشنود است. داخل شو در جمع بندگان خاص من و وارد شو در بهشت من».

تخم امروزیته فردا بر دهد	ور نکاری، ای دریغا بر دهد
گر ز دنیا بر نخواهی بُرد تو	زندگی نادیده خواهی مُرد تو
دائماً در غصه خواهی ماند باز	کار، سخت و مرد، سست و ره دراز

منزلگاه ابدی

خداوند در قرآن مؤمنین و پرهیزکاران را به بهشت برین، و معاندین و ستمکاران را به جهنم وعده میدهد و پاره‌ای از خصوصیات بهشت و جهنم را برمی‌شمارد. پاره‌ای از این خصوصیات ظاهراً با آنچه که در این عالم وجود دارد مشابه است و پاره‌ای دیگر با پدیده‌های موجود در این عالم قابل مقایسه نیست:

سایهٔ درختان آن همانند میوه‌های آن دائمی و همیشگی است.^۱ سایه‌های درختانش نزدیک و چیدن میوه‌های آن آسان. نه گرما در آن باشد و نه سرما.^۲ هر آنچه بخواهند در آن وجود دارد و هر آنچه که چشمها از دیدنش لذت برد.^۳ باده‌های آن گوارا و روح‌سرور و دست‌نخورده.^۴ آبهای آن هیچگاه گندیده نشود و نهرهایی از شیر که هرگز طعمش تغییر نمی‌کند.^۵ دلها از کینه و دشمنی خالی و جز صفا و پاکی و برادری میان آنان حکومت نمی‌کند و هرگز رنجی و محنتی بر آنها نمی‌رسد و هرگز از آن بیرون نمی‌روند:

و تَزَعْنَا مَا فِي صُدُورِهِمْ مِنْ غَلٍّ إِخْوَانًا عَلَىٰ سُرُرٍ مُتَقَابِلِينَ لَا يُمَسَّهُمْ فِيهَا نَصَبٌ وَلَا هُمُ عَنْهَا يُمَخَّرَجِينَ.^۶

و بالاخره آنجا دارالسلام و خانهٔ قرار و سرزمین امن و امان است که پرهیزکاران و پاکان در نزد پروردگار خویش بدان داخل میشوند:

و لَهُمْ ذُرَّ السَّلَامِ عِنْدَ رَبِّهِمْ.^۷

۱ - رعد: ۲۵

۲ - رعد: ۱۳ و ۱۴

۳ - زخرف: ۷۱

۴ - مطففین: ۲۵

۵ - محمد: ۱۵

۶ - و برکتیم ما آنچه را که در سینه‌های ایشانست از کینه در حالیکه بطور برادری با هم رفتار نمایند و بر تخت‌هایی روبروی هم نشسته باشند. ایشان را رنجی و محنتی نرسد و هرگز از آنجا بیرون نخواهند شد (حجر: ۴۸ - ۴۷)

۷ - انعام: ۱۲۷

و اما جهنم که سرانجام بدکاران و ناپاکان است. مهلکه‌ای است که هیزمهای آتش بارش را انسانها و صخره‌ها تشکیل میدهند و آتش هستی سوزش از درون جانها شعله می‌کشد و بر دلها آتش میزند:

نَارُ اللَّهِ الْمَوْقَدَةُ الَّتِي تَطَّلِعُ عَلَيَّ الْأَقْبِدَةَ^۱

در آنجا، جز عذاب سهمگینی که گنهکاران و گردنکشان و معاندین از پیش با اعمال و کردار خویش برای خود تهیه دیده و اینک گرفتارش شده‌اند، وجود ندارد.^۲ جهنمیان با یکدیگر به شدت و دشمنی رفتار کنند و اگر حاضر شوند که دو برابر ملک کره زمین را بسدهند و از چنان عذاب دردناکی رهایی یابند، پذیرفته نمیشود.^۳ آنان بر جرم و گناه خود اعتراف کنند و گویند که ما حقیقت را زیر پا نهادیم و گوش به ندای انبیای الهی ندادیم و به ایستادگی در برابر آنها پرداختیم. ما در دنیا نماز نمی‌خواندیم و از مساکین و محرومان دستگیری نمی‌کردیم و همراه بدکاران در معصیت خدا فرو رفتیم و روز رستاخیز را تکذیب نمودیم^۴ و اینک در نتیجه اعمال خود باین روز گرفتار شدیم.

آتش بدو دست خویش در خرمن خویش من خودزده‌ام که را کنم دشمن خویش
روزی که شود معرکه‌ها نزد خدا ایوای من و دست من و دامن خویش

چون پوست آنها در لهیب آتش بسوزد و ذوب شود، پوست دیگری بر آنها برود تا دیگر باره طعم عذاب را بچشند.^۵ در چنان روزی معاندان و بدکاران از در معذرت‌خواهی وارد شوند. اما دریغا که دیگر کار از کار گذشته و فرصت‌ها همه پایان پذیرفته و معذرت‌خواهی دیگر سودی نمی‌بخشد:

يَوْمَ لَا يَنْفَعُ الظَّالِمِينَ مَعْرِزَتُهُمْ^۶

بهشت و صف‌ناپذیر است

نکته‌ای که توجه بآن در اینجا ضروری است اینست که قرآن برای توصیف بهشت و جهنم

۱ - آتش برافروخته خدا که شراره آن بر دلها چیره شود. (همزه: ۷ - ۶)

۲ - مولوی ضمن اشاره به سهمگین بودن عذابهای اخروی، قصاصی را که در دنیا در برابر جرمها وجود دارد، در مقایسه با قصاص‌های اخروی چیزی جز بازی نمیداند:

این قصاصی نقد حیل‌سازی است پیش زخم آن قصاص این بازی است
زین لعبب خوانده است دنیا را خدا کاین جزا لعیبت پیش آن جزا

۳ - مائده: ۳۶

۴ - مدثر: ۴۶ - ۴۳

۵ - نساء: ۵۶

۶ - مؤمن: ۵۲

تنها به بیان آندسته از مطالبی که تا حدی برای همگان قابل درک و فهم هستند پرداخته و با معرفی الگوها و نمونه‌هایی که قرینه‌های آن در این عالم نیز وجود دارند، مطلب را به ذهن‌ها نزدیک ساخته است و گر نه بطوریکه در درسهای قبلی نیز گفته‌ایم، جهان آخرت با دنیای ما تفاوت‌های اساسی داشته و ما تا در این عالم بسر می‌بریم هرگز نمی‌توانیم واقعیت‌های با عظمت جهان بعد از مرگ را آنچنانکه باید درک کنیم. زیرا که جهان آخرت و بهشت برین که منزلگه ابدی پرهیزکاران و بندگان خاص خداوندی است، تعلق به جهان ملکوت و عالم بالا داشته و واقعیت‌های مربوط بآن بسی برتر و با عظمت‌تر از آنست که در ظرف الفاظ بگنجد.

مَثَلِ جهان بعد از مرگ نسبت به دنیا از یک جهت مَثَلِ جهان خارج است نسبت به عالم رَجَم. طفل تا در رحم مادر بسر میبرد از واقعیت‌های جهان خارج بی‌خبر بوده و به هیچ وسیله‌ای نمی‌توان عالم خارج را با او تفهیم کرد. باید او خود پا در جهان بیرون گذارد و از پسدیده‌ها و واقعیت‌ها و وسعت و گستردگی آن آگاه گردد.

آنچه در قرآن دربارهٔ نعمت‌های بهشتی آمده است در واقع همگی برای نزدیکتر ساختن موضوع به ذهن انسان‌هایی است که در زندان طبیعت گرفتار بوده و از درک عظمت و واقعیت حیات اخروی ناتوانند.

برای اینکه معلوم شود مواهب بهشتی محدود به آنچه که در قرآن ذکر شده است، نیست و بسیاری حقایق والا در این زمینه وجود دارد که بعلت نساتوانی انسان از درک آنها از ذکرش خودداری گردیده است، خداوند با اشاره و کنایه حقیقت بزرگی را به انسان تعلیم داده میفرماید:

فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَّا أُخْفِيَ لَهُمْ مِنْ قُرَّةِ أَعْيُنٍ جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ^۱.

«کسی نمیداند چه چیزهایی برای آنها در آخرت پنهان شده از آنچه روشنی‌بخش چشم‌هاست در برابر اعمالی که انجام داده‌اند».

و در جای دیگر میفرماید:

وَبَدَّالَهُمْ مِنَ اللَّهِ مَا لَمْ يَكُونُوا يَحْتَسِبُونَ^۲.

«از جانب خداوند چیزهایی دیدند که هیچ احتمالش را نمیدادند».

از این آیات بخوبی معلوم میگردد که از دیدگاه قرآن، بهشت و نعمت‌های آن وصف‌ناپذیر و مافوق تصور انسان است که تا شخص قدم در آن نگذارد از عظمت و جلال آن آگاه نگردد تا آنجا که وقتی بندگان صالح خدا به آن میرسند و سرمست بادهٔ لذت‌های مادی و بخصوص معنوی آن میشوند، آثار برافروختگی در رخسارشان موج میزند:

تَعْرِفُ فِي وُجُوهِهِمْ نَضْرَةَ النَّعِيمِ^۳.

«در رخسارشان نشاط و شادابی نعیم اخروی پدیدار است».

پیامبر اسلام (ص) یک حدیث قدسی را نقل مینمایند که خداوند متعال فرمود:
 اعدت لعبادی الصالحین ما لایعین رأی ولا اذن سمعت ولا حظر علی قلب بشر
 «برای بندگان صالح خود، مواهی تهیه دیده‌ام که چشمی آنرا ندیده و گوشی آنرا نشنیده و
 از قلب هیچ انسانی خطور نکرده است». بنابراین، اگر در قرآن بیشتر به آندسته از نعمت‌های مادی
 که شباهتی به نعمت‌های این دنیا دارند اشاره شده است، بخاطر اینست که اغلب مردم از درک
 مواهب معنوی ناتوان و از فهم موضوع عاجزند اگر چه درک کامل مطلب از حوزه ادراک همگان
 خارج است.

در آستان قرب خدا

قرآن بعد از معرفی نعمت‌های بهشتی، برای اینکه انسان را به حقیقت بالاتری هدایت کرده
 و از ارزش و اهمیت مافوق تصور آن پرده بردارد، علاوه مینماید که رسیدن به رضای الهی بسی
 بالاتر و برتر از این نعمت‌هاست و رسیدن به این مقام، رستگاری بزرگ است:

وَعَدَ اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَمَسَاكِنَ
 طَيِّبَةً فِي جَنَّاتِ عَدْنٍ وَرِضْوَانٍ مِنَ اللَّهِ أَكْبَرُ ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ^۱

«خداوند اهل ایمان را، از مرد و زن، وعده فرموده است که در بهشت ابدی که از
 زیر آن نهرها جاری است، در آورد و در جایگاههای نیکوی بهشت عدن منزل دهد و
 برتر و بزرگتر از این نعمت‌ها، مقام رضا و خشنودی خدا را بآنان کرامت فرماید و
 آن به حقیقت رستگاری بزرگ است».

بطوریکه ملاحظه میشود خداوند نخست پاره‌ای از نعمت‌های بهشتی را که تا حدی برای
 انسان قابل درک هستند یادآوری نموده و سپس برای اینکه عظمت و اهمیت مقام رضا و خشنودی
 الهی و رسیدن به جوار قرب او را معرفی نماید، با نعمت‌های بهشتی مقایسه نموده و آنرا بسی برتر
 و عالی‌تر از تمامی نعمت‌های دیگر معرفی مینماید تا انسانی که در این جهان همواره با ظواهر
 امور سر و کار داشته و از نعمت‌های ظاهری بهره میبرد، با در دست داشتن قرآنی، بتواند از این
 مجمل، حدیث مفصل خواند و بداند که چه مقصد باشکوهی در پیش دارد.

در این جهان نیز آنانکه در سایه تهنید نفس و اطاعت کامل از اوامر الهی گامهائی در
 جهت نزدیکی بخدا برداشته و قدم در آستان قرب او نهاده‌اند، چنان مجذوب آن مبدأ بیمثال شده و
 از لذت بیکران آن سرمست شده‌اند که از غوطه‌ور شدن در لذات حیوانی رها گشته و دل از
 هدفهای خرد و محقر بریده‌اند. آنان به لذت معنوی بس با عظمتی دست یافته و سرگرمی به لذات

مادی را بازپچه‌ای بیش نیافته‌اند. اما آنانکه از این لذت و آن مقام بی‌بهره بوده‌اند چون لذتی بالاتر از لذات مادی ندیده‌اند، غرق در شهوات و نفسانیات گشته و به عالمی پست‌تر از عالم حیوانات سقوط کرده‌اند.

اگر در این جهان احساس دوری از خدا برای انسانهای غافل عذاب‌آور نیست، بخاطر اینست که نسبت باو معرفتی ندارند و از ارزش و اهمیت نزدیکی باو در جهالت‌اند و در واقع نمیدانند که چه از دست داده و چه محرومیت عظیمی را برای خود فراهم آورده‌اند. اما در جهان آخرت که پرده‌ها از پیش دیدگان انسان برمی‌افتد و باطل بودن هر چیزی جز ذات خداوندی آشکار میگردد و انسان به روشنی درمی‌یابد که سرچشمه تمامی موهبت‌ها و عظمت‌ها و کمال‌ها و زیباییها ذات خداوندی است، احساس دوری از او یا بی‌اعتنائی خداوند نسبت باو، بزرگترین عذاب روحی است که سوختن در آتش بسی آسانتر از تحمل این عذاب جانکاه است. همچنانکه در زندگی دنیوی نیز پاره‌ای افراد که به عذاب شدید روحی مبتلا میشوند، برای فرار از آن پناه به آتش میبرند و خویشان را به شعله‌های آن می‌سپارند. از اینرو، قرآن بعنوان یکی از مجازاتهای مجرمان و معاندین، میگوید که در چنان روزی خداوند از روی بی‌اعتنائی، بانان نظر نمیکند و با آنها سخن از روی لطف نمیگوید:

إِنَّ الَّذِينَ يَشْتَرُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَأَيْمَانِهِمْ ثَمَنًا قَلِيلًا أُولَٰئِكَ لَا خَلَاقَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ وَلَا يُكَلِّمُهُمُ اللَّهُ وَلَا يَنْظُرُ إِلَيْهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلَا يُزَكِّيهِمْ وَلَا لَهُمْ فِيهَا عَذَابٌ أَلِيمٌ.^۱

«البته کسانی که عهد با خدا و سوگندهای خود را به قیمت ناچیزی میفروشند، در آخرت برای آنها بهره‌ای نیست و خداوند در روز قیامت با آنها سخن نمی‌گوید و به آنان نظر نمی‌کند و آنها را از آلودگیها پاک نمی‌گرداند و برای ایشان عذاب دردناک است.»

و وقتی اهل جهنم با عجز و لابه اعتراف به ستم خویش کرده و از خداوند تقاضای نجات از آتش می‌کنند، بانان خطاب قهر میرسد که:

قَالَ احْسَبُوا فِيهَا وَلَا تُكَلِّمُونِ.^۲

«دور شوید و فرو روید در جهنم و با من سخن نگوئید.»

خوف از خدا

حضرت امیرالمؤمنین در دعای صباح عرض میکند:

مَنْ ذَا يَعْرِفُ قَدْرَكَ فَلَا يَخَافُكَ؟ وَمَنْ ذَا يَعْلَمُ مَا أَنْتَ فَلَا يَهَابُكَ؟

کیست که بزرگی و عظمت ترا بشناسد و از تو بیم نداشته باشد و کیست که بداند تو کیستی و خشیت تو در دلتش نباشد؟ یعنی کیست که نور معرفت الهی بر قلبش بتابد اما دائماً نگران و بیمناک از دور افتادن از او نباشد؟ و کیست که گوشه‌ای از عظمت خداوندی را دریابد اما کاسهٔ قلبش لبریز از خشیت الهی و بیم از قهر و عذاب او نباشد؟

آنانکه از خدا میترسند در واقع از خود میترسند زیرا که خدا سرچشمهٔ تمامی زیباییها و رحمت‌هاست. ترس از خدا نه باین معنی است که او خوفناک و ترسناک است بلکه بآن معنی است که وقتی انسان به ارزش نزدیکی باو آگاه شد و به فیض بیکرانی که از جانب او نصیب مهربان درگاهش میشود، باخبر شد در این صورت همواره از آن ترس دارد که مبادا به علت قصور و خطای خویش، از آن سرچشمهٔ فیض و رحمت بی نصیب ماند و در روز حساب، آنگاه که حقیقت بر همه آشکار گردید، در آتش حسرتِ دوری از آن مبدأ بيمثال بسوزد و بر ضرر و خسران خود افسوس خورد و غم جانکاه غفلت بر دل او سنگینی کند و تاب تحمل از او بستاند:^۱

یا حَسْرَتِي عَلَيَّ مَا قَرَّطْتُ فِي جَنبِ اللَّهِ^۲

«ای افسوس بر آنچه که در کنار خدا کم آورده‌ام!»

آنانکه با کفر و عناد و انواع ستمها و ناپاکی‌ها باب تقرب را بروی خود بسته‌اند، در روز جزا آنانرا از رحمت خداوندی بهره‌ای نیست و همین دوری از رحمت، آنانرا در عذابی دردناک فرو میبرد و در آتشی که با اعمال و کردار خود پیش فرستاده‌اند، تنها میگذارد. اما آنان که زمینه را برای برخورداری از عنایات الهی بکلی از بین نبرده‌اند، دیر یا زود رحمت خدا نصیبشان گردد و بعد از پاک شدن از آلودگیها، در بهشت رضوان الهی گام گذارند.

حضرت علی (ع) که به ارزش تقرب بخدا و تلخی و عذاب دوری از خدا آگاه بود، در دعای کمیل عرض میکند:

فَهَبْنِي يَا اَللهِ وَسَيِّدِي وَمَوْلَايَ وَرَبِّي صَبْرْتُ عَلَيَّ عَذَابِكَ فَكَيْفَ اصْبِرُ عَلَيَّ

فراقک؟

ای خداوند و آقا و مولا و پروردگار من! گیرم که به عذاب تو توانم صبر کرد، اما چگونه میتوانم به دوری از تو صبر کنم؟ یعنی در چنان روزی صبر کردن بر فراق و دوری از بارگاه الهی بسی توانفرساتر از آتش جهنم و عذابهای دردناک آنست!

تلخ‌تر از فرقت تو هیچ نیست بی‌پناهت غیر بیچاپیچ نیست

۱ - پس خوف از خدا در حقیقت خوف از نتایج اعمال خود است و چون خدای متعال این نتایج را بر اساس حکمت و عدالت خویش بر اعمال ما مترتب میکند و صورت باطنی اعمال هر کس را باو ظاهر میگرداند، از این جهت خوف باو تعلق میگیرد و گرفته در حقیقت، منشأ خوف اعمال خود انسان است.

آنکس که از خدا دور افتاده و از جلال و شکوه معنوی ارتباط با او بی‌خبر است نه تنها از محرومیت خویش بی‌خبر است، بلکه چه بسا منکر چنان واقعیت با عظمتی نیز است. اما آنکس که قدم در وادی معرفت الهی نهاده جز او از همه کس و همه چیز بی‌نیاز گشته. اولی روگردانی از عبادت او را به حساب آزادگی خویش میگذارد، و دومی به هر بهانه‌ای میکوشد تا در مراتب بندگی و اخلاص قدمی بردارد تا مگر از فیض بیکران او بهره‌های بیشتر برد.

حق فشانند آن نور را بر جانها مُقبلان برداشته دامان‌ها
و آن نثار نور هر کس یافته روی از غیر خدا برتافته

در اینجا بار دیگر به این حقیقت اشاره میکنیم که: آنانکه از خدا و خداپرستی بی‌نصیب مانده‌اند، دریغا نمیدانند که چه از دست داده‌اند! اما زود باشد که پرده جسم و طبیعت برداشته شود و خورشید حقیقت چشمانشان را خیره گرداند و آنچه را که عمری با هزاران بهانه از آن روی برمی‌تافتند دریابند. در این صورت است که پی به عمق فاجعه‌ای برند که خویشتن بدست خود فراهم آورده‌اند!

گمگشته پیدا

انسان بطور فطری بدنبال گمگشته‌ای است که تا او را نیابد آرام و قرار نمیگیرد. این گمگشته، گمگشته پیدائی است که از یکسوی از رگ گردن به او نزدیکتر و از سوی دیگر از او مستور است. یافتن این گمگشته به روح پرتکاپوی انسان صفا و آرامش می‌دهد و بر بسیاری از دردها و رنجهای او خاتمه می‌بخشد و تنها یک درد و یک دغدغه در دل او می‌کارد که با آن زندگی میکند، بالاتر میرود، لذت میبرد، رنجهای حیات را گوارا می‌یابد و بالاخره به سعادت مطلق ابدی دست می‌یابد.

این درد مقدس درون او را در گون می‌سازد و حرکت و تقلا، و جوش و خروش در او ایجاد میکند. شور حیات و شوق لقای «او» را در دل می‌افکند و از تمامی پستی‌ها و حقارتها نجاتش می‌بخشد. آنجاست که جز عشق و بندگی و اطاعت آن مبدأ بی‌مثال چیزی بر جای نمی‌ماند.

حضرت امیرالمؤمنین (ع) در وصف پاکبختگان راه خدا میفرماید:

عَظَمَ الْخَالِقُ فِي أَلْسِنِهِمْ فَصَغُرَ مَا دُونَهُ فِي أَعْيُنِهِمْ^۱

یعنی اینان در سایه معرفت خداوندی چنان عظمت او بر جانشان نشسته است که هر آنچه غیر اوست در نظرشان خرد و ناچیز جلوه میکند.

در جهان آخرت، پرهیزکاران و بندگان صالح خدا بدنبال عمری مساجد در راه حق و

۱ - نهج البلاغه - خطبه ۱۸۴ (قَمَام) در این خطبه آنحضرت خصوصیات پرهیزکاران را بیان داشته‌اند.

کمال، و اطاعت از اوامر الهی و شرکت در جهاد اکبر و مبارزه با نفس و انجام کلیه وظایف فردی و اجتماعی و... و بالاخره بدنبال یک عمر زندگی بر حول محور حق، پا در آستان قرب خداوندی میگذارند و بآن مطلوب حقیقی و مقصد نهائی نائل میشوند و در جوار رحمت او به انواع برخوردارها و موهبت‌ها دست می‌یابند و چون مطلوب نهائی خود را باز می‌یابند، در نتیجه خواستار هیچ‌گونه تغییر وضعی نمیشوند:

خَالِدِينَ فِيهَا لَا يَبْغُونَ عَنْهَا حِوَلًا. در آن بهشت ابدی جاویدانند و خواستار هیچ‌گونه دگرگونی و وضع جدید نیستند.

از این آیه معلوم میگردد بر خلاف زندگی دنیوی که لذات آن همگی به علت محدود بودنشان به بن بست میرسند و در صورت ادامه ملال‌آور میشوند، در جهان آخرت انسان هرگز روی ملال و خستگی و دلزدگی نمی‌بیند چه، ایجاد ملال خاطر و خستگی در برابر لذات مادی از اینجا ناشی میشود که:

اولاً — دامنهٔ این لذات محدود است و لذا در برابر روح بلند پرواز و نامحدود گرای انسان نمی‌تواند برای مدت زمان طولانی ارزش خود را حفظ نماید.

ثانیاً — در این جهان پرداختن به لذتی انسان را از لذتهای دیگر باز میدارد و سایر خواسته‌های فطری انسان ناکام میماند از اینرو در صدد تغییر وضع برمیآید تا خواستهٔ دیگری نیز تا حدی ارضا شود.

ثالثاً — لذتهای این جهان همراه با رنجها و ناراحتی‌هاست چنانکه مثلاً لذت خوردن با سنگینی و خستگی توأم است از اینرو در صدد رفع آن خستگیها و رنجها برمیآید.

رابعاً — روح انسان بعلت تعلق داشتن به بارگاه الهی، مدام در تلاش و تکاپو برای رسیدن بآنجاست و مطلوب حقیقی او جز آن نیست و لذا هیچ مقصدی یا لذتی نمی‌تواند برای همیشه او را بخود مشغول دارد. از اینرو، آنانکه از خدا دور افتاده‌اند، مدام از این هدف بآن هدف، از این لذت به لذت دیگر روی می‌آورند تا مگر به مطلوب خویش رسند و آرام و قرار گیرند اما چون گمگشتهٔ خود را در هیچ‌یک از آنها نمی‌یابند، نمی‌توانند برای همیشه خود را با چیزی سرگرم نمایند.

امادر حیات اخروی چنین نیست. انسان در نقطهٔ پایان حرکت و تکاپوی خویش به سر منزل ابدی و به مطلوب حقیقی و گمگشتهٔ درونی خویش که همانا لقای پروردگار است نائل میشود و با برخوردارها از جلوه‌های نامحدود رحمت الهی، برای همیشه به خواسته واقعی خود دست می‌یابد و مدام جلوه‌های تازه‌تری از رحمت و عنایات خداوندی را مشاهده و به رضایت قلبی نایل میشود و دغدغهٔ پایان یافتن موامهی که بدان دست یافته است، او را نمی‌آزارد و او خود نیز خواهان

هیچ گونه دگرگونی در وضع موجود نمی‌شود.

خامساً — براساس تعالیم قرآنی، برای اهل بهشت هر نعمتی با هر کیفیتی که بخواهند فراهم است و هیچ محدودیتی در برخورداریهای آنها نیست.^۱ اگر چه بهشت را نیز مراتب و درجاتی است.

حضرت امیرالمؤمنین (ع) در باره درجات و مراتب بهشت فرمود:

«بهشت را مراتب و درجاتی است که بر همدیگر برتری دارد و منزلتهایی است که از هم امتیاز دارد. آسایش و خوشی در آن پایان نمی‌پذیرد و ساکن آن از آنجا خارج نمیشود و در آن جاوید است در حالیکه پیر نمیشود و فقیر نمی‌گردد».^۲

فلسفه آفرینش یا هدف والای خلقت

از آنچه گذشت میتوان دریافت که برای آفرینش انسان هدف و مقصد بسیار با عظمتی است که بیان شکوه و جلال آن هرگز در ظرف الفاظ نمی‌گنجد: زندگی در بهشت جاوید الهی در نزد خداوند رحمان:

إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَنَهْرٍ فِي مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِكٍ مُّقْتَدِرٍ.^۳

«بیگمان پرهیزکاران در باغها و کنار نهرها در منزلگاه صدق و حقیقت نزد خداوند عزت و شوکت منزل گزینند».

در آن منزلگاه سردمی، بهشتیان مدام در وجد و سروری پایان‌ناپذیرند:

إِنَّ أَصْحَابَ الْجَنَّةِ الْيَوْمَ فِي شُغْلٍ فَاكِهِونَ.^۴

بی‌تردید اهل بهشت در آنروز به وجد و نشاط مشغولند. و پیام سلام و تحیت از جانب خداوند رحمان، با تمامی مواهب و صف‌ناپذیری که به‌مراه می‌آورد، بر شعله‌های شوق و وجد و نشاط آنها دامن می‌زند و دل‌های مشتاق آنها را به نسیم رحمت سردمی نوازش میدهد:

سَلَامٌ قَوْلًا مِنْ رَبِّ رَحِيمٍ.^۵ سلام و تحیت از جانب خداوند رحیم بآنان رسانند.

در چنان مقامی، انسان فلسفه آفرینش خود را با تمام وجود دریابد و هستی خویش را شعاعی از رحمت و عنایت بیکران الهی ببیند. عظمت این هدف با وجود انواع حجابها در این

۱ — فَصَّلَتْ: ۳۱

۲ — دَرَجَاتٌ مُتَفَاضِلَاتٌ وَمَنَازِلٌ مُتَفَاوِتَاتٌ، لَا يَنْقَطِعُ نَعِيمُهَا وَلَا يَطْمُنُّ مَقِيمُهَا وَلَا يَبْهَرُهُمْ خَالِدُهَا وَلَا يَبْئَسُ سَاكِنُهَا

نهج البلاغه — خطبه ۸۴

۳ — قمر: ۵۴ و ۵۵

۴ — پس: ۵۵

۵ — پس: ۵۸

جهان برای ما بطور کامل قابل درک نیست اما آنانکه در سایه پیروی از تعالیم آسمانی در تهذیب نفس و تحصیل کمال کوشیده و در اینراه بجائی رسیده اند، در این جهان نیز گوشه‌ای از عظمت و شکوه این هدف والا را درمی‌یابند و هستی خویش را پرتوی از لطف بیدریغ الهی می‌بینند:

ما نبودیم و تقاضایمان نبود	لطف تو ناگفته مامی شنود
لذت هستی نمودی نیست را	عاشق خود کرده بودی نیست را
لذت انعام خود را وامگیر	نقل و باده جام خود را وامگیر
ور بگیری کیت جستجو کند	نقش با نقاش کی نیرو کند

نتیجه‌گیری

از آنچه در باره حیات اخروی گفتیم هم اکنون میتوان دریافت که انسان دارای زندگی دو مرحله‌ایست که یک مرحله از آن، در این دنیای مادی و مرحله دیگر آن در جهان بعد از مرگ است. در مرحله نخست انسان در هر لحظه‌ای در معرض آزمایش‌های الهی و در حال پی افکندن سرنوشت جاوید خویش است. در این سرای، آدمی همواره در میان دو قطب حق و باطل در حال نوسان است. کوچکترین غفلت موجب محرومیت از حق و لغزیدن در پرتگاه سقوط و انحطاط است و تا کسی در این جهان است، مصون از لغزش و خطا، و انحراف و سقوط نیست. لذات

۶ - در اینجا با توجه به آنچه در این درس گفته شد میتوان به یک اشکال رایج در باره فلسفه حیات یا هدف از آفرینش انسان پاسخ گفت. آن اشکال اینست که عده‌ای اظهار میدارند چرا ما خلق شدیم تا نیاز به کمال و رسیدن به سعادت جاودانی داشته باشیم؟ عبارت دیگر، چه خوب بود که انسان نه خلق میشد و نه به سعادت ابدی میرسید.

این اعتراض به اعتراض طفل خردسالی میماند که بعلمت جهل بر امتیازات تحصیل علم، از رفتن بمدرسه سر باز میزند و در مقابل اصرار پدر، اظهار میدارد که من نه علم را می‌خواهم و نه امتیازات آنرا! آیا این طفل خردسال واقعاً به امتیازات علم و نقش آن در زندگی خود آگاه گردیده و سپس از روی فهم و بصیرت از رفتن بمدرسه و تحصیل علم روی برمیگرداند یا این عمل او ناشی از جهل و نادانی است؟ چنان افرادی نیز که از کمال و قرب بخدا تنها نامی شنیده‌اند و از حقیقت امر و عظمت آن بی‌خبرند، آیا از روی بی‌خبری چنان اعتراضی میکنند یا بر اساس معرفت و بصیرت؟ آیا آنان در راه کمال معنوی گام برداشته و بآن رسیده و پس از درک کمال، چنان اعتراضی کرده‌اند یا قبل از اینکه به حقیقت و ماهیت آن پی برده و از ارزش و لذت و عظمت آن آگاه گردند چنان ایرادی نموده‌اند؟ آنچه مسلم است اینستکه آنانکه در سایه تربیت خویش بر وفق معیارهای الهی به مرتبه‌ای از کمال نائل آمده‌اند، هرگز چنان اعتراضی نکرده و در نتیجه درک مرتبه‌ای از مراتب کمال و قرب، مسئله بخودی خود برای آنها حل شده است تا آنجا که حیات را عین لطف و موهبت از جانب خدا یافته و همواره از بابت آن به شکرگزاری پرداخته‌اند. آری، کسانی که در مرتبه زندگی حیوانی باقی مانده و از حیات سلکوتی انسانی بی‌خبر مانده‌اند، خیال میکنند حیات انسانی همانست که آنها دارند در نتیجه زبان به اعتراض می‌گشایند و نبودن آنرا بر بودنش ترجیح میدهند. اما اگر پارا از این مرحله فراتر بگذارند و گوشه‌ای از شکوه معنوی هدف و الای خلقت را درک کنند، حقیقت بر آنها آشکار شده و دست از این قبیل اعتراضات که ریشه در جهل و بی‌خبری دارد، بر خواهند داشت.

زودگذر مادی و تمایل بسوی منافع شخصی و خودخواهی‌ها و خودبینی‌ها عواملی هستند که فکر ما را از محور حقیقت خارج و بسوی خود جلب و جذب مینمایند. ایمانی قوی، تصمیمی قاطع و اراده‌ای محکم مبتنی بر آگاهی و بصیرت لازم است تا در کشاکش میان حق و باطل جانب حق و حقیقت را رها نساخته و تا آخرین لحظه حیات مطیع حق باشیم.

حضرت سجاد (ع) فرمود:

«شگفت از کسیکه جهان آخرت و آفرینش مجدد را انکار میکند حال آنکه خلقت نخستین را مشاهده میکند. و شگفت از کسیکه آخرت را تصدیق میکند اما سرگرم سرای فریب میگردد»^۱

متاع عمر سرمایه محدودی است که تنها برای یک بار در اختیار هر کس قرار گرفته و هر مقدار از آن که تلف شود یا ضایع گردد، امکان باز ستاندن آن نیست. عبور هیچ کس از این سرای دو در مکرر نمیشود. هر لحظه‌ای که میگذرد و هر ساعتی که از عمر ناچیز ماسپری میشود، به حیات بعد از مرگ نزدیکتر میشویم و در آنجا مراحل سخت و منازل هولناک در پیش داریم. از واقعیتی باین بزرگی بی‌اعتنا گذشتن شرط عقل نیست.

بدون تردید هر کس بزودی باید در پیشگاه خداوندی و در پای حساب از بابت مسئولیت‌هایی که هم‌اکنون بر عهده دارد، پاسخگو باشد. از بابت نعمت جوانی و سرمایه عمر و چگونگی صرف آن حساب پس دهد و چشم و گوش و قلب، هر یک از بابت کرده‌های خود پاسخ دهند.

حق همی گوید چه آوردی مرا	اندرین مهلت که دادم مر ترا
عمر خود را در چه پایان برده‌ای	قوت و قوت در چه فانی کرده‌ای
گوهر دیده کجا فرسوده‌ای	پنج حس را در کجا پالوده‌ای
گوش و چشم و هوش و گوهرهای عرش	خرج کردی چه خریدی تو ز فرش
نعمت دادم بگو شکر ت چه بود	دامت سرمایه هین بنمای سود
همچنین پیغامهای دردناک	صد هزاران آید از یزدان پاک

بهر روزی و سعادت و صف‌ناپذیر در چنان روزی از آن مردان و زنان شجاعی است که در این جهان پا بر روی نفس سرکش خویش گذارده و در عرصه جهاد اکبر از هیچ مانعی هراس بدل راه نمیدهند. اینان پیشی‌گیرندگان در ایمان و جهاد و مبارزه و سبقت‌جویندگان بر رحمت خداوند. آنان شیران روز و زاهدان شب‌اند. آنان همواره خود را در حضور خداوند عالم دیده و اعمال

۱ - العجب كل العجب ممن انكر النشأة الاخرة وهو يرى النشأة الاولى والعجب كل العجب ممن صدق بالنشأة الاخرة وهو يشتغل بدار الفرور.

۲ - و هرگز از آنچه آگاهی و دانش نسبت بآن نداری پیروی مکن که (در پیشگاه خدا) چشم و گوش و دلها همه مسئولند (اسرا - ۳۶)

خویش را جز بدرگاه او به کسی عرضه نمیکنند زیرا میدانند جز او، همه بندگان عاجز و ناتوان
اویند و هر چه دارند، همه از او دارند. از اینرو، روی دل تنها بسوی او میدارند و در انتظار روزی
که به جوار رحمت او رسند، در انجام وظایف و تکالیف الهی خویش مشتاقانه میکوشند و لحظه‌ای
غفلت را بر خود جایز نمی‌شمردند.

پرسش و پژوهش

- ۱- چرا حسرت روز قیامت جانکاه و جانسوز است؟
- ۲- آیا حسرت روز قیامت فقط مخصوص معاندین و مشرکین است؟
- ۳- چرا مواهب بهشتی وصف‌ناپذیر است؟
- ۴- والاترین سعادت در جهان آخرت چیست؟
- ۵- خوف از خدا چیست؟ و اگر خوف از نتیجه اعمال خویش است، چرا به خدا نسبت داده میشود؟
- ۶- بالاترین عذاب در آخرت چیست؟
- ۷- چرا در بهشت ملال و خستگی و دلزدگی وجود ندارد؟
- ۸- فلسفه حیات و حکمت آفرینش انسان چیست؟
- ۹- چرا عده‌ای به خلقت انسان اعتراض میکنند؟



